

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228083

UNIVERSAL
LIBRARY

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

عبد الکریم (معلوم علی شاہ جلالی)

تبیان الحق (یا تحفہ جدید پیش)

آیات و روایات

OSMANIA UNIVERSIT LIBRRAY

Call No. 9285915

Accession No. P. 1564

Author

Title

This book should be returned on or before the date last marked below.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جناب حجة الاسلام شرعمدار آقاي شيخ عبد الكريم مدرسی عالم مشهور
بکوفی مؤلف رساله شریف سالها عمر عزیز خود را بر ریاضت دروس و بحث و سیر و
سلوک صرف کرده و در این راه زحمتهای کشیده و توفیقهایی یافته و فیضها رسیده و مراحل
مختلف طی کرده و بمقامات شایسته واصل شده و الحق در تنظیم و تألیف این رساله
مبارک از احادیث و اخبار معتبر موثق و اشعار مناسب مقام و مطالب دلچسب استعداد
خود را ثابت کرده و بموقع است علاقمندان این گونه مباحث از رساله تبیان الحق فوائد
کافی برگیرند که رساله ایست در نوع خود کم نظیر که حکایت از حسن سلیقه و
دقت و مواظبت مؤلف در حفظ اخبار دارد فیجزاه الله عن اهل العلم خیر الجزاء و وفقه الله
لما یحب و یرضی بحق محمد و آله الطیبین (ع)

ابی القاسم پاینده

المصباح الاول

بسم الله الرحمن الرحيم

مخفی و پوشیده نماناد بر کافه اخوان مؤمنین وفقهم الله تعالى که این حقیر فقیر سراپا تقصیر عبدالکریم مدرسی عالم شهیر بکوفی متولد ۱۶ تیر سال یکهزار و سیصد و پنج شمسی خلف مرحوم حاجی شیخ علی ابن فرج الله مرحوم و سلسله آباء فقیر به ابراهیم ابن مالک ابن الحارث الاشتر النخعی رحمه الله منتهی میشود و محل تولد شهر نجف اشرف بوده و در سن سه سالگی ابوی بشهر کاظمین (ع) هجرت کرده و رشد و بلوغ و تحصیلات فقیر نیز در کاظمین (ع) واقع شده و در سنه ۱۳۱۸ شمسی بایران آمدم در سنه ۱۳۲۲ در مشهد مقدس نامت سه سال مشغول خدمت ریاضت بودم و در اثناء این مدت و قبل از آن اغلب شهرها و قراء ایرانرا سیر کرده و در آفاق و انفس غور نمودم و به مصداق فرمایش حضرت مولا علی علیه السلام

من طلب شیئا وجد وجد طالب خوارق عادت و جویای کسی بودم که واجد آن باشد تا حلقه در گوش او شوم از اطراف و اکناف میشنیدم که در فلان شهر و فلان خانقه و فلان کوه یاده قطبی یا مرشدی یا پیری بمنزل رسیده می باشد که واجد تمام خوارق عادات است با سرو پای برهنه پیاده و سواره بسوی او شتافتم و منظور خود را در وی نیافتم ولی در زمانی که ترك حیوانی کرده بودم و روشنائی و فروغ هائی در خود می یافتم که شعرا و بزرگان نیز در همین زمینه سروده اند

گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس

خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس

هاتف گفته

آنچه نسا دیدنی است آن بینی

چشم دل باز کن که جهان بینی

حافظ ره میفرماید

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنایم نکرد

سالها دال طلب جام جم از ما میکرد

مرفی مؤلف

البته پیران باحقیقت هادی فقیر بوده اند برای اینکه بعضی گمان سوء نمایند و معرفت ایشانرا تعبیر به تبلیغ نفرمایند نام و نشان مبارکشان را بطور وضوح ننگاشته و لی در اشعار ناچیز خود اشاره نموده ام در هر حال اگر ایشان هم دارای خوارق عادت بوده اند فقیر را لایق ندانسته یا اینکه مأموریت آنها نداشته اند که اسراری را تلقین یا گوهری را واگذار نمایند بلکه اکنون بر فقیر یقین حاصل شده است در ایام شباب و باغرور جوانی نمیتوان حامل خوارق عادات شد زیرا نیرومندی مانع، و جوانی مانع خواهد بود که خودداری کرد از بسکار نبردن آن در امور شهوانی. پس باید ملاحظه کنیم در گفتار پیشینیان مثل شیخ بهائی ره که در اطراف اسم اعظم میفرماید.

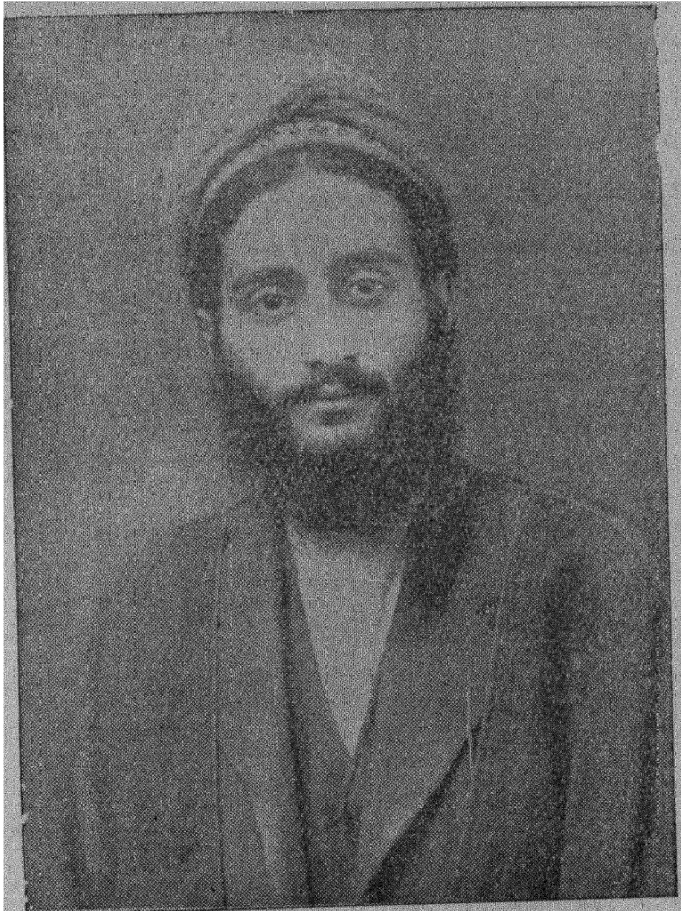
سال عمرم چه به آخر برسد / فکرتم پرده از این رمز درید

یا اینکه مرحوم فروغی میگوید

یکقوم نکوشیده رسیدند بمقصد / یکقوم دویدند و بمقصد نرسیدند



این تصویر در سنه ۱۳۲۳ در مشهد مقدس برداشته شده است



این تصویر دیگر از مؤلف که در سنه ۱۳۲۴ در مشهد مقدس برداشته شده است

یکزمانی سوی مشهد چون سفر کردیم ما
چون براه عشق بنهادیم گام
در طریق فقر شاهنشاه دین
از عراقات عرب باعشق و حال
در جوار حضرت موسی الرضا (ع)
عالم معصوم شد طالب بنور

درا بوصلتش دوسالی هم بسر کردیم ما
در ره او ترك سر کردیم ما
وصله خدمت به بر کردیم ما
خاك ايران را گذر کردیم ما
خاك ره را در بصر کردیم [ما]
نور باطن را نظر کردیم ما



این تصویر دیگری است از مؤلف که در سنه ۱۳۳۰ شمسی در تهران برداشته شده

عهدی است غلام در گهم من
 گه از همه حال آگهم من
 گه گمره و گاه در رهم من
 یا ماه فتاده در جهم من
 فرمانده صد ها سپهم من
 غرقاب هزاران کنهم من

معصوم علی شهم شهم من
 که بی خبرم ز حال خویش
 نی ضالم و نه در طریقم
 براوج منم بعالم فقیر
 میجنوب بنور شه مطهر
 کوفی وفا دارم و لیکن

المصباح الثانی

بسم الله الرحمن الرحيم

لا فخر الا لاهل العلم انهم
یعنی فخر و مباهاتی نیست مگر برای اهل خرد و دانش زیرا آنها کسانی هستند که
در راه سعادت و رستگاری برای جویندگان آن راهنمایند .

ثم قال علی علیه السلام

لو كان للعلم في غير التقى شرفاً

لكان اشرف خلق الله ابليس

یعنی چنانچه برای دانش در غیر پرہیز گاری شرافتی بود هر آینه شریفترین خلق
خدا ابلیس بود پس طبق فرموده آن حضرت دانش بدون پرہیز گاری اعم از اینکه فخر و
بزرگی ندارد مثل صاحب آن (مثل الحمار يحمل اسفارا) مانند خری است که باری میبرد پیغمبر (ص)
میفرماید (العلم بلا عمل - کالسمک بلا مطر) یعنی دانش بدون عمل مانند ابری است که باران
نداشته باشد وقال امیر المؤمنین (ع) - (المتعبد علی غیر فقه کحمار الطاحونه يدور ولا يبرح) یعنی
پرستش کننده بدون دانش و خرد مانند خر آسیاب است که گردش نموده ولی در جای خود باقی
است - فی الاختصاص.

شيخ بهائی میگوید :

علم نبود غیر علم عاشقی

مابقی تدلیس ابلیس شقی

مقصود عشق همان عمل است و حضرت امیر (ع) فرموده اند (العلم نقطة كثرها الجاهلون)
یعنی علم يك نقطه ایست ولی زیاد نموده آن را بی خردان. نقطه دائره ایست که ابتدا و انتها
ندارد و آن نقطه تحت باء بسم الله است مؤلف میگوید این نقطه اشاره است بنقطه توحید
یعنی یگانه بدون شریک و همین نکته در فضیلت علی علیه السلام بس که فرمود .
(كلما في القرآن في الحمد وكلما في الحمد في البسملة وكلما في البسملة في الباء و
كلما في الباء في النقطة وانا ذالك النقطة)

در آیات الولایه صفحه ۱۵ آورده است

(بالباء ظهر الوجود وبنقطة تميز العابد من المعبود) تفسیر و حدیث را مؤلف چنین
بیان مینماید اول یعنی هر چه در قرآن است در سوره حمد است و هر چه در حمد است در بسمله است و هر چه
در بسمله است در نقطه زیر بسمله است و من نیز آن نقطه میباشم حدیث دوم یعنی برای وجود حضرت
علی علیه السلام پدیدار شد وجود آفریدگان و بدائره توحید او تمیز داده شد پرستش کننده از
پرستش شونده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میرساند به اینکه تمام قرآن در مدح و منقبت
من آمده است نگارنده گوید ناگزیر شدم در این جا این موضوع را واضحتر بیان کنم که برای
ارباب طلب و پیروان حق و حقیقت و دوستان ثابت مولی (ع) و سلاک طریق الی الله مطلب
روشن تر آید کلیه حروف قرآنی در لغت عرب بیست و هشت حرف است نصف آن نورانی و
نصف دیگر آن ظلمانی است چهارده حرف آن که نورانی است از این قرار است ص - د - ا - ط - ع -

ل - ی - ح - ق - ن - م - س - ک - ه - میشود (صراط علی حق نمسکه) یعنی شاه راه حق و حقیقت همان راه علی علیه السلام است و ما آنرا می گزویم .
 شیخ بهائی ره هم در اشعار خود که راجع به اسم شریف اعظم سروده است اشاره کرده می فرماید :

چهارده حرف رساند این اسم اولش آنکه گشائی تو طلسم
 میرساند که اسم اعظم خدا جل و علا هم اسم علی علیه السلام است و اسناد در این باب بسیار است من جمله شیخ عباس قمی ره در باب ولادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در منتهی الامال می نگارد که وقتی که فاطمه بنت اسد علیها سلام الله از خانه کعبه بیرون شد و بخانه ابوطالب علیه السلام رفت به ابوطالب عرض کرد که فرزندان را نام کن گفت من بر برادر زاده ام سبقت نمی گیرم روانه خانه آنحضرت شدند و عرض کردند یا حبیب الله این فرزندان را نام گذار حبیب خدا فرمودند من بر خدای خودم سبقت نمی گیرم لذا ابوطالب به اتفاق فاطمه بنت اسد روانه ابطح شدند که نام ناحیه ایست در نواحی مکه و محل دعاء بوده است در آن موضع ایستاد و دستهایش را بسوی آسمان بلند نمود در حالیکه رو بخانه کعبه بود عرض کرد .

والقمر المبتلج المضي

یارب یا ذالغسق الدجی

ماذا تری فی اسم ذالصبی

بین لنا من حکمک المقضی

یعنی ای پروردگار ای صاحب شب تار و ماه تاب روشنی دهنده بفرمای و بیان نما از حکم جاری خود که نام این پسر را چه می فرمائی همین طور که ایستاده بود گرد و غباری وزیدن گرفت و بعد چند لحظه يك قطعه سبزی از آسمان بریز آمد این دو بیت بر روی آن نقش بسته بود .

والظاهر المنتجب الرضی

حصصتما بالولد الزکی

علی اشتهق من العلی

فاسبه من شامخ علی

ترجمه شعر :

یعنی مخصوص گردانیده شدید شما (یعنی ابوطالب و فاطمه بنت اسد) به این فرزندان یاک و پاکیزه و برگزیده خدا و راضی به فرمان وی و نام او از علوشان و رفعت و بزرگی علی است و از نام گرامی علی اعلی مشتق شده است و این قطعه را بخانه آوردند سپس به دست خلفای وقت رسید و تازمان عبدالملك مروان بر دیوار خانه کعبه آویخته بود و بعد از آن، آن فاقدایمان و آن ناهموار آن را از بین برد فقیر مؤلف گوید که برای طالبان راه هدایت و پیروان هدف سعادت پوشیده نباشد که تمام قرآن در فضیلت علی علیه السلام حکایت میکند بواضحترین ادله که آنحضرت واجد تمام اوامر کلام الله و فاقد کلیه منهیات آن بوده اکنون آیاتی را که صریحاً در شان آن آیت الله اعظم و حجة الکبری دلالت میکنند بطرز حسن که بسیار آسان و روشن بوده باشد فرا گرفتن و حفظ نمودن آن برای داهروان شاهراه حقیقت و تسلیمین دبستان طریقت در این مختصر رساله می نگارم و امید میرود علماء ربانی و صاحبان مسالك روحانی و جویندگان مطالب عرفانی در ملاحظه نمودن اغلاط اغماض فرموده حک و اصلاح نموده نام فقیر را بذکر و دعاء یاد و اموات ذره بیمقدار را بحمدی شاد نمایند و نام این کتاب را تبیان الحق گذاشته ام .

المصباح الثالث

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى في كتابه المبرم (قد افلح المومنون الذين في صلواتهم خاشعون) بدرستی که رستگار شدند گرویدگان و ایمان آورندگان بخدا آنکسانی که ایشان در نماز خود ترس کارانند مؤلف فقیر گوید خضوع و خشوع همان حضور قلب است که فرموده اند (لا صلوة الا بحضور القلب) یعنی نمازی نیست مگر آن نمازی که با حضور قلب بوده باشد شاعری که متخلص به عاشق است میفرماید البته غیر عاشق اصفهانی است

روزه و نماز بود دام حيله و تزوير	حج بی جهاد بود بر خلاف انسانی
گو جهاد نفست کوتار هاند از هستی	تربیت کنی تا کی نفس شوم حیوانی
سبحه بگسل و بر بند دست نفس باز نجیر	بر کن و بنه بر دل داغ را ز پیشانی
گر کنی دو عمر نوح هی عبادت بی روح	وقت خود کنی ضایع اجرت از که بستانی

فقط کسی که واقعاً در نماز خضوع و خشوع داشته مولای ما علی علیه السلام بوده و یازده فرزندش (جعلنی الله فداهم) چنانکه در اخبار صحیح وارد شده در جنگ احد پیکان مخالفین بر بدن مبارک مولی الموحدين امام المتقين امیر المومنین علیه افضل التجة والثناء نشست از غایت وجع (درد) نتوانستند آنرا بیرون بیاورند صورت حال را آنحضرت رسول (ص) عرض کردند فرمود بگذارید تا علی علیه السلام بنماز بایستد آنگاه پیکانرا بیرون بیاورید پس صبر کردند تا گاهی که حضرت به نماز ایستاد و پیکانرا بیرون آوردند از آنجائی که حضرت تکبیرة الاحرام را که میگفت از خود بیخود میشد و دیگر سوای حضرت حق توجهی نداشت و تمام دنیا و ما فیها را پشت سر میگذاشت ابدأ اعتناء نفرمود حتی تمام سجاده آنحضرت پر از خون شده بود تا آنکه از نماز فارغ شد پرسید این خون چیست عرض کردند از موضع پیکان است . مؤلف گوید آری گاهی که بنده خدا الله اکبر میگوید یعنی آنچه خیالات دنیوی در دل دارد بکناری بریزد و بگوید خدا بزرگتر است، بعد حضرت فرمود بخدائیکه جان علی درید قدرت او است در نیافتیم و احساس نمودم که چه وقت پیکانرا از بدن من بیرون آورده اید، و در عین حال که در وقت نماز چنین حالتی در حیاتش ایجاد میشد میفرمود (الهی ما عبدتك خوفاً من نارک ولا طمعاً الی جنتک لثوابک بل وجدتك اهللاً للعبادة فعبدتک) این جمله در تمام کتب تاریخ و شرح حال آنحضرت موجود است یعنی من ستایش و پرستش نکردم تو را از ترس آتش تو و نه بهوای بهشت تو بلکه تو را لایق و سزاوار پرستش یافتم از این روی تو را ستایش کردم و در کتاب شرح دیوان الامیر تألیف مرحوم میرور حسین ابن معین الدین المیدی رحمه الله تعالی در صفحه ۲۲ از قول حضرت امیر علیه السلام نگاشته که آنحضرت فرمود (لم اعبد رباً لم اراه) من ستایش نمیکنم خدائی را که او را نبینم این جمله تواتر دارد (و الذین هم عن اللغو معرضون) مؤمنان آن کسانی هستند که از آنچه بیهوده و بیفایده است از گفتار و کردار دوری میورزند در منہج الصادقین جزء ۱۸ صفحه ۱۹۳ نگاشته است ابن عباس ره و

غیره لغورا باطل و جمیع معاصی و کذب و خلاف وعده تفسیر کرده اند و بعضی دشنام دانسته اند بعضی آواز و بازی شمرده اند و قشیری گفته که آنچه از خدا نبود لعواست نگارنده گوید آن کسانی که گفته های پیغمبر (ص) را باز بچه شمرده اند و بعد از آنحضرت فرمایشاتش را ضایع و ضمه حل ساختند اهل ایمان نبوده و نخواهند بود زیرا اول کسیکه در روز غدیر خم اقرار بولایت علی علیه السلام کرد عمر بود که پس از اتمام فرمایشات حضرت رسول (ص) که نرمود (علی اشجعکم افضلکم اتقیکم استعاکم اولاکم اعلمکم) در خاتمه فرمود:

(من كنت مولاء فهذا علي مولاء) یعنی علی علیه السلام را بالای دست مبارک قرار گرفته بود و بر جهاز شتران قرار داشت فرمود علی شجاعترین شماست، خردمندترین شماست، پرهیزکارترین شماست، بخشندهترین شماست، پیش کسوتترین شماست، دانشمندترین شماست از این روی هر کس من پیشوا و آقای او بودم و از این پس علی نیز مولا و آقای او است عمر از میان مردم برخاست و گفت (بخ لك باعلی اصبحتم مولای و مولا كل مؤمن و مؤمنه) یعنی به بتویا علی که امروز صبح فرمودی در حالیکه پیشوای من و پیشوای هر گرونده از زن و مرد میباشی این جمله را متفق علیه تمام مورخین خاصه و عامه نگاشته اند

(ایضاً) مؤلف گوید اگر کسی واقعاً بخواهد حق و حقیقت را پایمال نکند و ایمان داشته باشد اگر چه کافه مردم برای اورای بدهند و او را انتخاب کنند چون او ایمان دارد علی را که تمام عمر گرامی خود را در دامن بدون لوث حضرت خاتم الانبیاء (ص) پرورش یافته و حامل تمام علوم و معارف حق است برخویش و بردیگران پنهان نمیدارد و خود را که بارها در ۷۵ موضع گفته است (لولا علی لهلك عمر) یعنی اگر علی نبود هر آینه نسا بود میشد عمر ناسخ التواریخ جلد امیر المؤمنین صفحه ۷۲۳) بر آن بزرگوار ترجیح نمیدهد و خلق را بضلالت ابدی (گمراهی همیشگی) استوار نمیسازد

هر کارا پیرش چنین گمراه بود کی مریدش را بچنت ره بود
پس (قد افلح المؤمنون الذین فی صلواتهم خاشعون) فقط شامل حال حضرت ولای علی علیه السلام است (والذین هم عن اللغو معرضون) آل و عترت او و شیعیان و پیروان آن امام بحق و ولی مطلق میباشند.

البته گمان خوانندگان بر آن نرود که مامیگوئیم عمر تقصیر دارد در حالیکه ابابکر خلافت را در بود مامیگوئیم (الساکت علی الحق کالشیطان الاخرس) یعنی کسیکه بداند حق بسا کیست ولی خاموشی اختیار کند مانند هیولای لال است ولی در قرآن مجید میفرماید (یریدون لیطفئوا بعدا به الخ) یعنی می خواهند خاموش کنند نور خدای را به دهانهای خود یعنی زبانهای خود را بتکذیب آنحضرت

و قرآن و خدا نگاه میدارد نور خود را و نمی گذارد اگر چه مکر و مهیدارند آنرا کافران.

نیست نشانی ز شهر غیر پلیدی بلند به بین رواق حسین چون حرم کبریاست

المصباح الرابع

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى سئل سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع من الله
در ناسخ التواريخ امير المؤمنين (ع) ص ۲۲۸ مینگارد که بعد از غزو تبوک از پس
آنکه ابابکر و عمر ابن الخطاب و عمرو ابن العاص از وادی الرمل فرار کردند و علی (ع) برفت و
نصره یافت و مراجعت نمود قال النبی (ص) یا علی (لولا انی اخاف ان یقال فیک ما قالت النصارى
فی المسیح لقلت فیک مقاتلاً لا تمر به بلاء من المسلمین الا اخذ و التراب من تحت قدمک) یعنی
یا علی اگر بیمناک نبودم از آنکه مردمان آنچه بمسیح نسبت میدادند که می گفتند عیسی (ع)
پسر خداست چنانچه در قرآن است (وقالت النصارى المسیح ابن الله) بتو نسبت دهند در منزلت
توسخنی میگفتم که بر هیچ جماعتی نمی گذشتی مگر آنکه خاک قدمت را بر گیرند نعمان ابن
الحارث الفهدی با مردم خویش گفت محمد (ص) از برای پسر عم خویش هیچ نظیری جز مسیح
ابن مریم بدست نکند هیچ نمانده است که او را به پیغمبری برگزیند سو گند بخدا که بتهای
ما بهتر از اوست پس این آیه مبارکه نازل شد (ولما ضرب ابن مریم مثلاً اذا قومک یصدون
الخ) سورة الزخرف آیه ۵۵

حضرت رسول (ص) فرمود ای پسر حارث از خدای بترس در دشمنی علی (ع) پاسخ داد
اگر تو رسول خدا باشی و علی وصی تو باشد و فاطمه (ع) دختر تو سیده زنان عالمیان باشد و حسن (ع)
و حسین (ع) سید جوانان اهل بهشت باشند و حمزه عم تو سید شهدا نامیده شود و جعفر پسر عم
تو در بهشت طیران کند و سقایت خاص عم تو عباس باشد بگو تا از بهر سایر قریش چه بجا
گذاشتی حضرت فرمود وای بر تو این مقامات را ما برای خودمان قائل نشدیم بلکه خدای
تعالی قائل شده است گفت اگر راست میگوئی فرمان کن تا از آسمان بر ما سنگ بیارد یا
ما را بعذابی الیم گرفتار کند چون خدای میفرماید (واذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من
عندک فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم) در سوره انفال آیه ۳۲ چون از راه جهل
و غرور خواستار عذاب شدن این آیه نازل شد (وما کان الله ليعذبهم و انت فیهم) یعنی خدای ایشان
را عذاب نمیکند در وقتیکه تو میان ایشان میباشی حضرت رسول ص فرمود توبه کن و گرنه
از میان ما بیرون شو گفت توبه نمیکم و از میان شما بیرون میروم و بر نفاق خود سوار شد و
در هسپار شد سحر گاه مرغی بر فرازش رش قرار گرفت و از منقارش سنگی باندازه عدسی بزمین
افکند چنانچه که برفرش آمد از دبرش بیرون رفت پس از شتر بزمین در غلطید و با پای خویش
بزمین همی خراشید تا بجهم واصل شد پس این آیه نازل شد (سئل سائل بعذاب واقع) فقیر
نگارنده گوید سائل همان نعمان ابن الحارث بوده زیرا خدا به پیغمبر (ص) خبر میدهد لذا سائل خود
پیغمبر (ص) نیست و از طرفی دیگر پیغمبر (ص) هیچ گاه نفرین ننمود و خواستار عذاب نشد و از طرف
دیگر آیه خطاب به آن حضرت است و در کتاب آیه الولاية صفحه ۵۸ ج ۳ مینگارد که (سئل سائل
بعذاب واقع للكافرين بولایة علی ابن ابیطالب) (ع) لیس له دافع) ایشان هم از کافی نقل میکند

یعنی سائلی سؤال نمود بعدایی فرود آئنده بسیار سخت برای ناگرویدگان بولایت علی ابن ابیطالب (ع) که نیست این عذاب را باز دارند و در منهج الصادقین ج ۱۰ ص ۳۳ ماثور است عن جعفر ابن محمد الصادق (ع) عن آبائه (ع) قال لما نصب رسول الله (ص) علیاً یوم الغدير فقال من کنت انا مولاه فهذا علی مولاه طارذالك فی البلاد فقدم علی النبی (ص) النعمان ابن الحارث الفهیدی فقال امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله و انت رسول الله و امرتنا بالجهاد والحج و الصلاة و الصوم و الزکوة فقبلناها ثم لم ترض حتی نصبت هذا الغلام فقلت من کنت انا مولاه فهذا علی مولاه فهذا شئ منک او امر من عند الله فقال والله الذی لا اله الا هو انا هذا من الله) یعنی ازا امام بحق "حضرت صادق (ع) از پدرانش (ع) نقل نموده اند که وقتی که حضرت رسول (ص) نصب فرمود علی (ع) را در روز غدیر خم و فرمود هر کس من پیشوای او بود من علی پیشوای او است بعد از من نعمان ابن الحارث الفهیدی شنید از میان برخاست و بنزد پیغمبر (ص) آمد و گفت ما را امر نمودی به اینکه بگوئیم خدائی نیست بجز خدای یکتا و تو رسول اوئی و ما را امر نمودی به جهاد و به حج و به نماز و به زکوة همه آنها را پذیرفتیم پس راضی نشدی تا اینکه این پسر را نصب کردی و میگوئی هر کس من مولای اویم این پسر مولای اوست این امر از خود تو است یا از جانب پروردگار تو آن حضرت فرمود این امر از جانب خدای من است بحق آن خدائی که غیر از ذات پاکش خدائی نیست این امر از جانب اوست. نعمان نگاهی سوی آسمان کرد و گفت (اللهم ان کان هذا من عندک هو الحق فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم) فرما الله بحجر علی رأسه فقتله) و بروایت دیگر (فرما الله بحجر فسقط علی هامته و خرج من دبره) یعنی بارخدا یا اگر ولایت علی ع از جانب تو است و بحق است پس بیار از آسمان بر ما سنگی یا اینکه عذابی نازل کن بر ما عذابی دردناک پس خدای تعالی سنگی از آسمان فرود آورد بر سر او و او را کشت یا سنگی بر مغز او فرود آمد و از دبرش بیرون رفت نفرین امام حسین علیه السلام هم در روز عاشورا بر بعضی از دشمنان تأثیر نمود.

المصباح الخامس

بسم الله الرحمن الرحيم

(قال الله تعالى هل اتى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا) قال الشاعر ربه

سائل هل اتى نص بحق على	اجبته هل اتى نص بحق على
فظننى مدغذا منى الجواب له	عين السؤال صدافى صفحة الجبل
و مادرى لادرى جدأ ولا هزلا	انى بذاك اردت الجد للهزل

يعنى سؤال کننده از من پرسید آیا نازل شد آیتی آسمانی در شان علی (ع) پاسخ دادم که تو پرسش میکنی در شان علی (ع) نازل شده است چون پرسش وی و پاسخ من هر دو يك جمله بود او گمان کرد که به او جواب ندادم بلکه صدای خود او بود که بگوش خود او انعکاس یافت مانند کسی که صدا بلند میکند در بیابان یا اطراف کوه آن صدا منعکس میشود و باز بگوش میرسد و ندانست که ندانست بالاخره که صدای خویش بود یا صدای من من هم نخواستم که بدانند به او جوابی داده شده است یا خیر فقیر گوید: آری فضائل حضرت مولی علیه السلام را نباید تلقین بر نااهل نمود زیرا کسی که لیاقت و اهلیت تلقینات حق را نداشته باشد سخنان و مطالب را که فرا گرفت آنها را دکان خود قرار میدهد و برای جلب مادیات تدلیس را پیشه خود میکند الحاصل در صافی گوید که هل در این آیه استفهام تقدیری است و به این جهت بعضی به قد تفسیر کرده اند و در منهج نگاشته که هل بمعنی قداست در استفهام خاصه و اصل آن اهل است و در تفسیر اهل بیت (ع) مراد از انسان علی ابن ابیطالب (ع) نگارنده گوید بلی او انسان کامل است و استفهام در معنی نفی یعنی هیچ زمانی بر این انسان کامل نگذشت که او در آن زمان مذکور نبود بلکه همیشه مذکور و معروف بود و چگونه چنین نباشد کسی که نامش با نام خدا و رسول بر ساق عرش و بر در های بهشت و سرادقات عرش نوشته بود و پیش از خلقت عالم اصل حدیث در منهج الصادقین ج ۱۰ ص ۹۱ موجود است لذا بهمین دلیل در آیات الولایه ج ۲ ص ۳۷۰ بی نگارد که حضرات ۳ ائمه علیهم السلام همیشه حجت الهی و هادی خلایق بوده اند و به این جهت حضرت امیر المؤمنین (ع) می فرماید (انا صاحب الکرات و انا صاحب الرجعات انا صاحب الدور قبل الدور انا صاحب الکور قبل الکور).

یعنی من آنم که بکرات بدینا آمدم و من نیز آنم که بارها باز گشت نمودم به اصلا ب شامخه و ادحام مطهره فقیر گوید که حدیث صحیح در این باره بسیار است محتاج به تکرار نیست و حقیر بهمین مناسبت قصیده سروده ام بسیار بجاست که ذیلا از نظر خوانندگان یگدرانم:

علی بود بحقیقت بهر مکان موجود	زندگان موحد یگانه معبود
بهر کجا که روم من نبینمی جزوی	گهی بود بر کوع گهی بود بسجود
شبى بعالم خلوت بگفت درویشی	یکی حکایت نفزی که گوش جان بشنود
که این علی بود آدم زاول خلقت	به انبیاء سلف رهنما و هادی بود
گهی بصورت نوح گهی بصورت شیت	گهی شبیه شعیب گهی بصورت هود
گهی به اسم سلیمان گهی بشد لقمان	گهی چه یونس که یوسف گهی داود
گهی چولیت گهی دانیال که یعقوب	گهی چه لوط و سکندر که فتح دهر نمود

کهی بصورت یحیی کهی بشد اسحق
کهی برش برین پا نهاد و بداد
نمود عالم الکن زبان چو مدح علی (ع)
ولی زمدحت او یکی زصد نسرود
درمنهج ج ۱۰ ص ۹۳ مینگارند که بیايد دانست که باتفاق جمیع اهل حق و معظم اهل -
سنت این آیه و آنچه بعد از این است در شأن عالی شأن حضرت امیرالمومنین (ع) و فاطمه و
حسن و حسین (ع) و فضه خادمه ایشان نازل شده و نعم ما قال الشاعر .

انا عبد لفتی انزل فیه هل اتی
الام الام و حتی متی
الی متی اکتمة اکتمة الی متی .
اعاتب فی حب هذا لفتی
و هل زوجت فاطمه غیره
و فی غیره هل اتی هل اتی

مضمون اشعار یعنی من غلام آن جوانی هستم که در شأن وی هل اتی نازل شده و تاجه
وقت این فضیلت را کتمان کنم ایضاً تکرار میکند بلفظی دیگر و میگوید تاجه روز مورد کله
و پرسش قراردادده شوم در دوستی این جوان و آیا فاطمه غیر از علی (ع) را اختیار کرد فقیر
مؤلف گوید شاعر میخواهد برساند که اگر دیگران اولویت داشتند ایشان را اختیار می کرد
پس او یگانه زن دنیا بود به یگانه مرد دنیا تزویج شد و باز شاعر میگوید.

آیا سوره هل اتی در شأن کسی دیگری سواى حضرت امیر علی (ع) نازل شده البته
نه و از جمله تعلیمی که امام اهل حدیث است بطریق اهل سنت در تفسیر خود آورده است که
(ان الابرار) الی آخر بلکه تمام سوره در شأن اهل بیت علیهم السلام نزول یافته و در سبب
نزول آن چنین ذکر کرده که در بعضی ایام امام حسن و امام حسین علیهم السلام بیمار شدند
حضرت رسالت پناه (ص) جمعی از صحابه بعمیادت آن دو نور دیده مرتضی و زهری علیه السلام
رفت و به شاه اولیاء فرمود یا ابا الحسن از برای این دو فرزند خود نذری کن تا حق سبحانه
و تعالی آنها را شفا دهد پس آنحضرت نذر کرد که اگر حق تعالی ایشان را شفا دهد سه روز
موزه بدارد و چون حضرت نذر فرمود و تصمیم گرفت اهل بیت فاطمه و حسن و حسین و فضه
خادمه موافقت نمودند چون حق جل و علا لباس غافیت به ایشان پوشانید عازم شدند که بنذر
خود قیام کنند و در حجره طاهره هیچ طعامی نبود پس شاه اولیاء علیه السلام به نزد شمعون
آمد چنانچه ابن مهران باهلی در روایت خود ذکر میکند که شمعون یهودی خیبری بود که
همسایه آن حضرت بود به او فرمود آیا مقداری پشم داری بدهی که فاطمه علیها سلام برای تو
بریسد و در عوض سه صاع جو مزد آن را بدهی عرض کرد بلی پشم و سه صاع خود را آورد
خدمت آنحضرت پس شاه اولیاء پشم و جورا بخانه فاطمه علیها سلام آوردند اهل بیت هم
بوفاء نذر مشغول شدند حضرت و فاطمه علیها سلام در روز اول يك صاع آنرا خیر کرده پنج قرص نان
آماده نمود. چون شب در آمد نماز شام اداء فرمودند و طعامی را که مهیا ساخته بودند حاضر و
میخواستند افطار نمایند ناگاه آوازی بگوش رسید که (السلام علیکم یا اهل بیت محمد)
من مسکینم از مساکین و محتاجم و گرسنه مرا طعام دهید تا خدای تعالی شمارا از موافقت بهشت
محظوظ فرماید امیرالمؤمنین (ع) که سخنان وی را شنید فرمود

یا فاطمه ذات المجد والیقین
یا بنت خیر الناس اجمعین
اما ترین البائس المسکین
قد قام بالباب له حنین

یشکو الی الله و یتکین	یشکو الینا جائعاً حزین
کل امرء یکسبه دھین	و فاعل الخیرات یتبین
موعدہ جنة علین	حرمها الله علی الظنن
و للبخیل موقف مھین	تھوی به الناس الی سجن

شرا بہ الاحمیم والغسلین

- ۱- بند اول یعنی ای فاطمہ ای صاحب بررگی و یقین ای دختر بہترین مردم ہمگی
- ۲- آیا می بینی این مرد پریشان بیچارہ را کہ بردرخانہ نالہ کنان ایستادہ
- ۳- شکایت میکند بسوی خداوند و فروتنی میکند و بسوی ماشکایت از گرسنگی میکند
- ۴- ہر مردی بہ آنچه را کہ اندوختہ در گرواست و کسی کہ عمل خیرات میکند معلوم میشود
- ۵- کہ وعدگاہ او بہشت علین است کہ خدا آنرا حرام کردہ بریدگمانان
- ۶- و برای اشخاص بخیل جای بسیار بد می باشد کہ از گرمی آنجا مردم بسوی سجن رہسپار میشوند کہ آب آن گرم وجوش باشد و طعام آن پوست ابدان دوزخیان است فاطمہ (ع) وقتی این را شنید از آن حضرت طعامی را کہ مہیا فرمودہ بود بسائل داد و ہمگی با ہم موافقت کردند آنشب را بہ آب خالی افطار فرمودند و روز دیگر باز کذاک فاطمہ (ع) یک صباغ جو را آورد نمودہ نان حاضر ساخت در وقت افطار آوازی بگوش مبارک ایشان رسید کہ یتیمی بردر سرائ شمای کس فروماندہ قوتی ندارد ہیچ تواند بود کہ طعامی بمن دھید تا خدا یتعالی از موائد و اطعمہ بہشت شما را بہرہ مند گرداند پس شاہ اولیاء علیہ السلام قرص نان خود را بہ اوداد بقیہ ہم اقتدار بآن حضرت نمودند ایضاً روز سوم بنحو آن دور و وقت افطار آوازی بگوش مبارک ایشان رسید کہ اسیر ما از اسیران محمد (ص) و در این شہر غریم مضطرب و سرگردان آیا ممکن است طعامی بمن دھید کہ خدای تعالی از موائد بہشت نصیب شما سازد باز بطور شبہای قبل نانہای خود را تصدق فرمودند و در آنشب نیز با آب افطار نمودند روز چہارم سرور اولیاء دست حسن و حسین (ع) را گرفتہ بہ نزد حضرت رسول آوردند آن دو نور دیدہ حضرت زہرا علیہا سلام از غایت گرسنگی و بی قوتی وضعف میلرزیدند چون چشم حضرت رسالت پناہ (ص) بر آن دو بزرگوار افتاد فرمود یا ابا الحسن ایشان را چہ شدہ است حضرت واقعہ را بعرض رسانید آن حضرت بجانب حجرہ فاطمہ (ع) روانہ شد دید کہ آن حضرت از غایت گرسنگی و بی قوتی شکم مبارکش بر پشت چسپیدہ است چون بہ آن حضرت قرۃ العین خود را بہ آن حالت مشاہدہ نمود آب از دیدگان مبارکش جاری گردید و عرض کرد در پیشگاہ حق (واغوثاہ اہل بیت محمد یموتون جو عاً) یعنی بدادرس ای خدا اہل بیت محمد از گرسنگی بمیرند جبرائیل نازل شد و مائدہ آورد و عرض کرد ای محمد (ہینثا لکم) نوش جانتان باد و سورہ ہل آتی را تا آخر نازل نمود کجا بود رسول خدا بیرون دروازہ کوفہ تابہ بیندعالات حسین را از غایت گرسنگی گریان و نالان مردم کوفہ نان و گردو بعنوان تصدق تقدیم می داشتند یک وقت زینب خاتون (ع) سراز محل بیرون آورد متوجہ گردید فرمود (ویلکم یا اہل الکوفہ ان الصدقہ علینا حرام) وای اشراف اہل کوفہ صدقہ بر ما حرام است ضعیفہ سئوال کرد (من ای الاساری انتم) (زینب کبری (ع) پاسخ گفت (نحن من اساری آل محمد) یعنی پرسش کنندہ سئوال کرد از کدام اسیرانید حضرت زینب فرمود ما از اسیران آل محمد ہستیم

المصباح الساس

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى (عم يتساءلون عن النبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون) آورده اند که چون پیغمبر (ص) دعوت خود را آشکار کرد و قرآن بر خلق خواند و وقوع بعث و ولایت امیرالمومنین علیه السلام را بر ایشان ظاهر ساخت کفار و اشرار در نبوت آن حضرت ونزول قرآن و وقوع بعث و ولایت علی علیه السلام اختلاف ورزیدند و از آن یکدیگر را پرسش میکردند یا از پیغمبر و مومنان استفسار میکردند حق سبحانه و تعالی از تسائل ایشان خبر داد و فرمود (عم يتساءلون) از چه چیز می پرسند کفار مکه یکدیگر را. اصل این کلام عم-ما بوده و ما ماء استفهامیه است و بجهت خفت الف راحذف کرده اند نون را به میم بدل کرده ادغام نموده اند و معنی استفهام تفخیم شأن آن چیزی است که از آن تسائل کرده اند و بعد از آن بیان شأن و تفخیم آن میکند و میفرماید: (عن النبأ العظيم) از خبر بزرگی یکدیگر را پرسش میکنند در منہج ج ۱۰ ص ۱۲۰ آورده که حافظ ابو نعیم اصفهانی که یکی از اکابر اهل سنت است روایت کرده به اسناد خود از سدی که حضرت رسالت (ص) فرمود مراد از نبأ عظیم ولایت حضرت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب است که خلافت را در قبور از آن سؤال کنند و هیچ میتی نیست در شرق و غرب عالم و در برو بحر الا آنکه منکر و نکیر چنانکه از او بازپروردگار او و از پیغمبر او سؤال کنند از ولایت علی علیه السلام نیز سؤال کنند (فظوبی للمصدق بولایته والویل للمکذب بولایته) یعنی خوشا بحال آن نیکبختی که بولایتش یعنی دوستیش و پیشوائیش تصدیق کند و او را امام و پیشوای خود دانسته باشد و ویل یعنی تمام عذابها و کیفرها بر آن کسی باد که بولایتش تکذیب کرده باشد و مروی است از اسحق ابن محمد بصری که گفت مرا خبر داد محمد ابن حسن ابن شمعون از عبدالله ابن معمر از ابان ابن تغلب که او گفت از ابو جعفر که امام محمد باقر علیه السلام باشد پرسیدند که مرا آگاه کن از تفسیر (النبأ العظيم) فرمود مراد از نبأ عظیم علی ابن ابیطالب علیه السلام است که مردم در شأن او مختلف الاحوال و الافوال میباشند و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام نیز مذکور است که نبأ عظیم علی علیه السلام است و علقمه روایت کرده که روز صفین مردی از لشکر شام بمبارزت بیرون آمد سلاحی پوشیده و قرآن را حمال کرده بود و بجای رجز عم يتساءلون میخواند من خواستم با او مقاتله کنم حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام فرمود (قف مکانک) به ایست بجای خود پس خود حضرت پیش رفت و فرمود (اتعرف نبأ العظيم) آیا میشناسی خبر بزرگ را گفت نه فرمود (والله انا النبأ العظيم الذي في اختلافتم و علی خلافتی تنازعتم و عن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم و بقیکم هلکتُم بعدما بسیفی نجوتُم و يوم غدیر قد علمتم و يوم القيامة تعلمون ما علمتم ثم غلبت و رمی برأسه) یعنی بخدا قسم من آن خبر بزرگ میباشم که در من اختلاف ورزیدید و برخلافت من کشمکش کردید و از دوستی من برگشتید بعد از اینکه قبول کردید و بنا روائی خود بدبخت شدید بعد از آنیکه بوسیله شمشیر من نجات یافتید از کفر و شرک و در روز غدیر دانستید مرتبه ولایت و خلافت مرا و در روز قیامت

خواهید دانست پس شمشیر خود را بلند نمود و بر سر آن فرود آورد (کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون) نه چنین است خواهند دانست در وقت جان کندن مقام علی علیه السلام را یاد رو قتی که میان قبر گذاشته شوند باز نه چنین است خواهند دانست علوشان و رفعت مقامات علی (ع) را در روز قیامت فقیر گوید فقط دو نکته از فرمایشات علی (ع) مانع شده است که حقیر شخصاً علی را خدا ندانم یکی آنکه در یکی از خطب در نهج البلاغه میفرماید (انا عبد من عبد محمد) یعنی من غلامی هستم از غلامان محمد (ص) البته پس از شهادت بوحدانیت پروردگار و رسالت پیغمبر و دیگر آنکه در کلمات فصاحت میفرماید (هلك في رجلا من محب غالى و مبغض قال) یعنی در مقام و منزلت من دو کس در آخرت هلاک و مستوجب دوزخ میشوند یکی دوستی است که در محبت من افراط و تفریط کند مرا خدا خواند و دیگری آن است که مرا بسیار کم و کوچک بشمارد و موید آن است فرموده امام که (نزلونا عن الربوبية و قولوا فينا ماشئتم) یعنی ما را از مقام ربوبیت پائین بیاورید و آنچه خواهید از فضیلت ما برسر آید واقعاً کسانی که در ولایت علی علیه السلام شک و ریب دارند فاقد تمام مزایا میباشند زیرا ولایت آن حضرت (اظهر من الله) است هیچکس در دنیا بزور و قلدری و گردن کلفتی نتوانسته است ادعای بشوائی و راهنمایی کند اگر هم کرده است چند زمانی بوده و بعد مضاعف شده است فقیر گوید - کتابی مملو از نظم دارم که تمام آن را خود حقیر سروده ام و نام آن را (مونس الشيعه) گذارده ام چندین سال فکر می کردم که شعری بی نقطه گویم پس از مدتهای مدید دوبند بنظم رسید که آنهم نزدیک سحری بود بدهتا سرودم.

در داد سرای حی داور حاکم علی آل، محکوم عمر

بخدا سو گند که این يك بند الهام شد بحقیر و همینگونه الهامات از برای دوستان آنحضرت بروز و ظهور میکند ولی کسانی که چراغ را نمی بینند و ظلمت را طی میکنند ظلم بنفس خود مینمایند (والا علينا بانفسنا لا يضرنا من ضل اذا هتد بنا) حق هم آنگونه گمراهان را ذکر فرموده در کتاب خود که (لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم اعين لا يبصرون بها و لهم آذان لا يسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضل سبيلا) آیه ۱۷۸ و یا ۱۸۷ سوره اعراف یعنی گروهی که سر می یچند از راه راست و سخنان حق را گوش نمیکند دارای دلپائی هستند که فاقد فقاقت و دانائی است و دارای، گوشهائی هستند که شنوائی حق و حقیقت را ندارند و دارای چشمهائی هستند که بینائی شاهراه را ندارند آنها مانند چهارپایان بلکه گمراه تر از آنها و در حق کسانی که دین خدا را باز یچه و ملعبه ساخته اند میفرماید (ذرهم يخوضوا و يلعوا حتى يلاقوا يومهم الذي يوعدون) بگذارد در گمراهی خود غوطه ور باشند و بازی کنند تا ملاقات کنند روزی را که بهمدیگر نوید میدهند و آنروز همان روز است که در آخر سوره عم میفرماید (و يقول الكافر يا ليتني كنت ترابا) در روز قیامت گاهی که تمام وحوش و طیور شهادت میدهند بولایت علی (ع) کافر و جاهل ولایت آنحضرت میگوید که ایکاش من خاک بودم و یا از جمله حیوانات بودم که امروز دستگار میشدم.

المصباح السابع

بسم الله الرحمن الرحيم

(اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها وقال الانسان مالها)

چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی در نفخه اولی یا ثانیه و بیرون آورد زمین بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفاین و کنوز است و می گوید انسان که حضرت امیر المؤمنین (ع) است چیست مر زمین را که این گونه متزلزل شده و پوشیده های خود را آشکار نموده (بومئذاً تحدث اخبارها) آن روزی که بسخن در آید زمین و آنچه در وی نهفته است و یا آنچه بر روی وی واقع ساخته اند تحدیث کند در ناسخ التواریخ جلد امیر المومنین (ع) صفحه ۷۲۲ می نگارد که در زمان خلافت ابو بکر در مدینه زلزله حادث گشت و از جنبش بساز نمی ایستاد مردم در خدمت امیر المؤمنین علی (ع) فزع کردند آن حضرت بشست ولبهای مبارک را جنبش داد و دست بر زمین زد پس فرمود (مالکی اسکنی) یعنی چه میشود تو را ای زمین ساکن شو فی الفوز ساکن شد آنگاه فرمود منم آن کسیکه خدا تعالی میفرماید (وقال الانسان مالها) منم آن کسی که میگویم در آن روز باز زمین که چیست از برای تو (بومئذاً تحدث اخبارها) آنگاهی که برای من خواهد گفت زمین اخبار خود را. بعد فرمود (لو كانت الزلزلة التي ذكرها الله في كتابه لاجابتني ولكن ليست بتلك) اگر چنانچه این زمین لرزه در مدینه واقع شده است همان زلزله بود که خدا در قرآن ذکر فرموده و یاد فرموده است هر آینه الان اجابت میکرد مرا و بسخن می گفت ولیکن او نیست در مجمع البیان در حدیث دارد که حضرت رسول میفرمود (اتدرون ما اخبارها) آیا میدانید چیست خبرهای زمین عرض کردند لایا رسول الله فرمود (ان تشهد علی کل عبد وامة بما عمل کل غلی ظهرا) شهادت میدهد زمین بر هر مردی و زنی آنچه را که بر روی او انجام دادند عمل زشت و یا زیبا و زمین می گوید که در فلان روز فلان کار انجام داد مثلا نماز گذارد یا فسق نمود (بان ربك اوحى لها) برای آنکه پروردگار تو به او وحی کرده است در آن روز فقیر گوید .

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردائی

نه فقط زمین تحدیث میکند از روز قیامت اعمالی را که افراد بشر بر روی آن انجام دادند بلکه تمام اعضاء و جوارح هر فردی شهادت می دهد بر کردار و رفتار هر فردی بمصدق آیه مبارکه (حتی اذا ما جاؤھا شهد علیھم سمعھم و ابصارھم و جلودھم بما کانو یعملون ۱۹ و قالو لجلودھم لم شهدتم علینا قالوا نطقنا الله الذی انطق کل شئ و هو خلقکم اول مرة و الیه ترجعون)

یعنی تا آنکه روز قیامت به اعمال خود برسند آنگاه شهادت بدهد بر ایشان گوشهای ایشان و چشمهای ایشان و پوستهای ایشان به آنچه ایشان ناشایسته انجام داده اند آنگاه به پوستهای خود خطاب میکنند که برای چه شهادت دادید بریدی اعمال ما میگویند بزبان آورد ما را خدای تعالی آن کسیکه بزبان آورده هر جنبنده را و او آفریده شما را در روز اول بار و بسوی او باز گشت

میکنید و باز در سوره نور آیه ۲۴ میفرماید .

(یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم بما کانو یعملون) یعنی روزیکه گواهی خواهد داد برایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان به آنچه را که انجام میدادند مولوی ره هم اشاره کرده و گفته است .

روز محشر هر نهان پیدا شود	هم ز خود هر مجرمی رسوا شود
دست گوید من چنین دزدیده‌ام	لب بگوید من چنین بـوسیده‌ام
پای گوید من برفتم تا منا	فرج گوید من بکر دستم زنا
چشم گوید کرد-ام غمزه حرام	گوش گوید حیده‌ام سوء الکلام
چون دروغ آید ز سر تا پای تو	پس گواهی میدهد اعضای تو

(یومئذ یصدّر الناس اَشْتَاتًا اِیْرَ وَاَعْمَالِهِمْ) در آن روزیکه همه مردمان از قبرهای خود

بیرون می‌آیند پراکندگان و مختلف الاحوال بعضی نورانی و خوشحال و بعضی ظلمانی و پریشان حال و روی آورنده به حسابگاه که نشان داده شوند اعمال ایشان به ایشان (فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره)

پس هر که در این دنیا کار نیکوئی انجام دهد اگر چه بقدریک مثقال یا یک ذره

یعنی هم سنگ مورچه کردار نیک از او سر بزند در روز قیامت به او عوض خواهند داد و همچنین در کرده ناشایسته و بد و ناپسند ملاقات خواهد کرد و هر کس این دو آیه را در زندگانی در نظر گیرد آنگاه گام بردارد هر گز گمراه و بدبخت نخواهد شد
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت و بازحافظ ره میفرماید .

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو زجو

نگارنده گوید بنی امیه هم مکافات کرده های خود را در دنیا دیدند و اکنون

اثری از ایشان جز پلیدی در دست نیست و در روز قیامت هم کیفرهای پیش فرستاده خود را خواهند دید .

المصباح الثامن

بسم الله الرحمن الرحيم

درسورة النساء آیه ۱۳۵ میفرماید (یاایها الذین آمنوا بالله ورسوله و الکتاب الذی نزل علی رسولہ و الکتاب الذی انزل من قبل) یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید و یا گرویده اید بخدا و رسول و آن کتابی که نازل کرد بر رسول خود و کتابی که نازل کرده بود در پیش مفسرین و مفسرین مختلف این آیه را تفسیر نموده اند بعضی میگویند خطاب به مسلمانان است که به پیغمبر (ص) میگفتند که ما بتو و قرآن ایمان آوردیم دیگر هیچ پیغمبری و هیچ کتابی ایمان نمی آوریم و برخی بر آنند که این آیه خطاب بکافران است که ای کسانی که گرویده اید بخدا بگروید بر رسول او و یا آنکه گرویده اید بخدا و رسول در ظاهر بگروید در باطن یا آنکه گرویده به بعضی بگروید به تمامی آنها الخ نگارنده گوید اگر چنانچه یهود و نصاری گرویدگان بخدا و رسول و به کتاب خدا بشمار میرفتند پس در سوره توبه آیه ۳۰ که میفرماید:

(وقالت اليهود عزیر ابن الله و قالت النصارى المسيح ابن الله) یعنی گفتند یهودیان که عزیر پسر خدا است و گفتند نصاری که مسیح پسر خداست این آیه شامل حال ایشان نمیشود پس این آیه دلالت میکند بر عدم ایمان ایشان بهمین دلیل، (یاایها الذین آمنوا) خطاب بمسلمین است ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول آمنوا بگروید بولایت علی علیه السلام و ایمان هم اطلاق میشود بکسانی که گرویده اند بولایت آنحضرت گرویدن واقعی و درونی و در روان وادی ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) از روی صدق و یقین بهمین مناسبت فقیر اشعاری سروده ام که اکنون بموقع است در این رساله ذکر نمایم .

هزاران سال خدمت باید از جان	که باید معرفت انسان نادان
ولی گر حق بخواهد از کرامت	کند بر بنده او فضل و احسان
بمصدق حدیث و هم روایات	به آیاتی که حق گفته به قرآن
بود علم حقیقت نور رحمت	که گر حق خواست می باید در انسان
ولایت گر کسی راشد میسر	ز مولانا علی و آل ایشان
شده کامل در او علم حقیقت	به او اطلاق گردد نور ایمان
که نوری است علم خدای تعالی	ز لطفش بداده به پیغمبران
کسی گر شود داخل حصن یار	ز آتش امان باید و جاودان
بمانند عالم بدوید سخن	که خاموش نبود ز نطق و بیان

در اول سوره مائده میفرماید (یاایها الذین آمنوا فوالعقود) این آیه اشاره بآن کسانی است که خم غدیر باعلی علیه السلام بیعت کردند و عهد و پیمان بستند با آنحضرت و عقد عهد موثق است و عقود جمع عقد است و دیگر عهدی موثق تر از عهدی که با حضرت امیرالمؤمنین (ع) در غدیر خم بسته اند نداشته و نخواهیم داشت عیاشی باسناد خود از عیسی-

این عبدالله روایت کرده که گفت از پدر خود شنیدم که میگفت پدرم از علی علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود آیات و سوره قرآن بعضی ناسخ بعضی دیگر است جز سوره که بر حضرت رسول (ص) نازل شده سوره المائدة بوده آن ناسخ ماقبل خود است و هیچ آیتی ناسخ آن نیست ابو حمزه ثمالی روایت کرده که ابی عبدالله الحسین علیه السلام فرمود که جبرئیل با هفتاد هزار نفر از ملائکه سوره مائده را نزد حضرت رسول (ص) آورد و آن حضرت در حجة الوداع فرمود که این سوره آخرین سوره ایست از قرآن حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام بدانید فقیر گوید چند آیه در این سوره صریحاً دلالت دارد بر ولایت علی (ع) ولی مقدم و مؤخر شده است بدلیل اینکه (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی ع) در حجة الوداع جبرئیل برای آن حضرت آورد و بعد از آنکه آن حضرت علی علیه السلام را بخلافت و ولایت و وصایت نصب فرمود آنگاه آیه مبارکه (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً) نازل گشت ولی فعلاً در سوره مائده در آیه ۵ (الیوم اکملت لکم دینکم) است و در همین سوره آیه ۷۱ (یا ایها الرسول) میباشد بهمین دلیل عثمان قرآن را تحریف کرده است و آیه ۶۰ باز در همین سوره میفرماید (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون) حقیر آنچه کوشش نمودم که تاریخ نزول این آیه را یافت کنم موفق نشدم ولی بطور یقین این آیه (انما ولیکم الله) قبل از سفر حجة الوداع بوده لذا آیات سوره مائده بدون ترتیب است علی ای نحو گمان از جمله علماء اهل سنت که قائل است به اینکه آیه (انما ولیکم الله) در شأن علی ابن ابیطالب علیه السلام است ابن مغازلی شافعی است و اواز طرق متعدده ناقل است که این آیه کریمه در حق شاه اولیاء است و از طریق اهل سنت حمید طویل که یکی از روایات اهل سنت است روایت کرده است از انس ابن مالک که من روزی در خدمت پیغمبر (ص) بودم که آن سرور دین از خانه بیرون شد و متوجه مسجد گردید و چون بمسجد درآمد دید علی علیه السلام در نماز سنت است ناگاه سائلی سؤال نمود از حاضران مسجد چیزی طلب نمود و در سؤال تضرع بسیار کرد پس شنید علی علیه السلام دست مبارک خود را از پشت سر دراز نمود و انگشت خاتم را رها کرد بسوی سائل و سائل انگشت آن حضرت را گرفت و بسیار مسرور شد. پس این آیه را پروردگار نازل فرمود پیغمبر (ص) از علی (ع) سؤال نمودند که امروز چه عمل برای حق انجام دادی حضرت صورت حال سائل را بیان نمود پیغمبر فرمود گوارا باد تو را که حق تعالی این آیه را در شأن تو نازل فرمود (انما ولیکم الله) و رسوله الخ یعنی جز این نیست که اولی بتصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما خداست و فرستاده او که محمد (ص) است و آن کسانی که ایمان آورده اند آن کسانی که پیای میدارند نماز را و می پردازند زکوة را و حال آنکه ایشان را را کمان اند فقیر گوید بلی در روز عاشورا هم حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام خاتم بخشی فرمود ولی آن کجا و این کجا .

المصباح التاسع

بسم الله الرحمن الرحيم

(یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی (ع) وان لم تفعل فما بلغت رسالہ واللہ یعصمک من الناس) این آیه در سال دهم از هجرت بعد از فارغ شدن حضرت رسول (ص) در اعمال حج نازل شده و مجلسی رہ در کتاب حق الیقین چند آیه کہ نام مبارک علی (ع) در آن بودہ ذکر میفرماید من جملہ ہمین آیه است و آیه دیگر (انما انت منذر و علی لکل قوم ہاد) و اینکه بعضی می نگارند و بامیگویند کہ پیغمبر (ص) ترس داشت کہ مبادا مردم متشتت شوند و یا اینکه نسبت بہ او اذیتی وارد آورند صحیح نیست چون یکی از صفات پیغمبر (ص) عدم خوف و خشیت از خلق است و اینکه حق میفرماید (واللہ یعصمک من الناس) از طریق تقویت و دلداری نسبت بہ اوست پس پیغمبر (ص) بہ غدیر خم کہ رسیدند چہ از اشتران را بجای منبر قرار داد طبق مأموریت کمر بند علی علیہ السلام را بالای دست گرفته و ولایت و وصایت و خلافت حضرت را بر مردم حاضرین اعلان نمود کہ ای گروه مردمان (من کنت مولاه فہذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من من عاداه و انصر من نصرہ و اخذل من خذله) یعنی من ہر کہ را مولا و پیشوای بودہ و ہستم از این پس علی مولا و پیشوای اوست پرورد گارا باری کن یاری کنندگان او را دوستی کن دوستان او را دشمنی کن دشمنان او را آزار کن آزار کنندگان او را شاعر عرب می گوید

ایہا الخصم تذکر سندا	متنہ صحیح بنص و خبر
ہل اتی احمد فی خم غدیر	بعلی و علی الرحل نیر
قال من کنت انا مولاه	فعلی لہ مولا و مفر
قبل تعیین وصی و وزیر	ہل تری فات نبی و ہجر

فقیر ہم بسیار مناسب دیدم کہ بجای ترجمہ اشعار عربی اشعاری کہ خود حقیر سرودہ ام در این رسالہ ذکر نمایم

احمد مرسل چہ رفت اندر حجاز	حجہ آخر بحق بنمود راز
چونکہ فارغ گشت از راز و نیاز	در غدیر خم سرودش حق کہ ساز

خود علی را نصب اندر عالمین

آیہ بلغ کہ دارد در کتاب	شدہ مان ساعت زحق اورا خطاب
اندرین امرم تو میکن پس شتاب	ہان بکیر از حاضرین خرد جواب

فی علی آمد کہ باشد جانشین

خوب و بد گردید جمع از ہر طرف	بہر نصب آن مہ برج شرف
زشت و زبیا چون ہمہ بستند صف	برد احمد دست بر شاہ نجف

گفت بعد من بود مولا ہمین

شما ای جمع حضار عرب	کسب بنمائید زاو علم و ادب
---------------------	---------------------------

آمد از حق بهر این امرش نصب دین حق گردید کامل زان ذهب
شاه دین باشد امیر المؤمنین

این علی شاهنشاه دنیا و دین شد بخلق اولین و آخرین
 خادم و دربان او این کترین عالم معصوم شه اندر نگین

دوستانش در بهشت با حور و عین

(الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) یعنی امروز کامل گردانیدم برای شما دین شمار او تمام کردم برای شما نعمت خود را بولایت امیر المؤمنین (ع) و اختیار کردم اسلام را برای شما دین پاکیزه تر از همه ادیان در منهج ج ۳ ص ۱۷۹ و ۱۸۰ مینگارد که از حضرات امام محمد باقر (ع) و امام جعفر الصادق (ع) مرویست که این آیه بعد از نصب حضرت امیر المؤمنین (ع) بوده و بعد از نزول این آیه حضرت رسول (ص) فرمود خدا بزرگتر است بر تمامی نمودن دین و تمام نمودن نعمت و رضایت دادن بر رسالت من و ولایت علی ابن ابیطالب (ع) بعد از من (الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب بر سالتی الیکم و بولایة علی ابن ابیطالب من بعدی الحمد لله الذین جعل اکمال الدین بولایة علی ع) و فرمود حمد پروردگاری را که قرارداد اکمال دین را بولایت علی علیه السلام و پس از نزول (الیوم اکملت لکم دینکم) بهشتاد یک روز حضرت رسالت پناه (ص) از دار دنیا رحلت فرمود

المصباح العاشر

بسم الله الرحمن الرحيم

(وهو الذي خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً وكان ربك قديراً) آیه ۵۶ از سوره فرقان و اوست آنکس که آفرید از آب بشری را پس قرارداد آنرا ذکور و اناث و بود خدای تو توانا. در کتاب آیات الولاية صفحه ۵۹ می نگارد که در صافی از کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و از علی ابن ابراهیم قمی ره از حضرت امام جعفر الصادق (ع) آورده است که سؤال کرده شد از این آیه فرمودند خداوند تبارک و تعالی خلقت کرد آدم را از آب عذب و خلق کرد زوجه او را از سنخ و جنس او ولی از اسفل اضلاع آدم پس جاری میشود به این ضلع میان آدم و زوجه او بسبب و نسب و بعد تزویج کرد میان آدم و حوا پس جاری شد میانه آنها بسبب این دامادی پس نسب آن چنین است که بسبب رجال است و صهر آن است که بسبب نساء است و در مجمع البیان از «ابن سیرین» است که نازل شده است این آیه در حضرت رسول (ص) و حضرت علی (ع) که تزویج کرد فاطمه (ع) را با علی مرتضی (ع) پس او ابن عم آنحضرت است به نسب و داماد آنحضرت است بسبب مصاهره. و در کتاب امالی صدوق به اسناد خود از انس ابن مالک او از حضرت رسول (ص) که گفت سوار گردید بر روزی رسول خدا (ص) بر قاطر خود و رفت بر سر کوهی و نازل شد و فرمود به انس بگیر این بغله را و برو بسوی فلان موضع میایی علی (ع) نشسته و تسبیح مینماید. سلام مرا به آنحضرت برسان و سوار کن او را بر بغله و بیاور انس گفت رفتم و چنانکه آنحضرت فرموده بود یافتم علی را و آوردم او را سلام کرد بر رسول خدا و جواب شنید بعد حضرت رسول فرمود نه نشین یا علی که این موضع هفتاد نفر از پیغمبران نشسته اند و من از تمام آنها بهترم و هر کدام برادری داشته اند و در این مکان نشسته اند که تو بهتر از تمام آنها میباشی انس گفت در اینحال ابری پدید آمد بر روی سر ایشان قرار گرفت پس حضرت رسول دست مبارک بسوی ابر نمود و گرفت خوشه انگوری را و فرمود یا علی میل کن که این هدیه است از حق تعالی بسوی من و بعد بسوی تو گفتم علی علیه السلام برادر شماست فرمود بلی علی برادر من است عرض کردم یا رسول الله وصف کن برای من که علی چگونه برادر تو است فرمود بدرستی که خدای عز و جل خلقت کرد آبی را در تحت عرش پیش از آنکه خلق کند آدم را به سه هزار سال و ساکن کرد آن آب را در مروارید و لؤلؤ سبز و در غماض علم خود تا وقتی که خلق نمود آدم را پس نقل کرد آن لؤلؤ را در صلب آدم تا وقتی که قبض روح آدم نمود جاری کرد آنرا به صلب شیث پس ثابت بود این آب و منتقل میشد از اصلاب به ارحام تا گردید در صلب عبدالمطلب و بعد مشتق شد نصف آنرا در عبد الله قرارداد و شق دیگرش را در ایطالب پس من از نصف آن آب و علی از نصف دیگرش لذا علی اخي در کتاب مجالس المتقین صفحه ۲۷۰ می نگارد از ابوانامه باهلی که گفت (قال رسول الله (ص) ان الله خلق الانبياء من شجرة شتى و خلقتني و علياً من شجرة واحدة انا صلبها و

علی فرعها والنحسن والحسین (ع) ثمارها واشیاعنا اوراقها فمن تعلق بعصن منها نجی ومن زاغ عنها هلك ولوان عبداً عبد الله بین الصفا والمروه الف عام ثم حتی صار کالشمس البالی ثم لم یلق الله بهجبتنا کبه الله علی منجره بالنار) یعنی فرمود حضرت رسول بدرستی که پروردگار آفرید تمام پیغمبران را از درختان مختلفه و منفرقه و آفرید مرا و علی را از یک درخت من اصل آن درخت میباشم و علی فرع آن میباشد و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) میوه آن درخت میباشند و شیعیان ما برگهای آن درخت میباشند هر کس بگردد بشاخه از این درخت نجات یافته خواهد شد و هر کس دوری بورزد هلاک خواهد شد و چنانچه بنده از بندگان خود عبادت کند پروردگار را در ما بین صفا و مروه یک هزار سال باز هم یک هزار سال تا که مانند آفتاب درخشنده شود و بخود ببالد و ملاقات نکند خدای را بوسیله محبت و دوستی ما خدا بتعالی بر روی می افکند او را در آتش دوزخ و ابن عباس می گوید که نزد رسول (ص) بودیم علی (ع) وارد شد سلام کرد بر رسول خدا آن حضرت فرمود مرحبا بکسی که خلق کرده است او را خالق متعال پیش از پدرش بچهل هزار سال عرض کردیم یا رسول الله پسر پیش از پدر بچهل هزار سال آفریده میشود فرمود بلی خداوند آفرید نور من و علی را از نور واحد و پیش از خلقت آدم بچهل هزار سال پس بدو نیم کرد آن را و خلق نمود اشیاء را از نور من و علی آنگاه ما را در بین عرش قرار داد و ما تسبیح کردیم و ملائکه نیز تسبیح نمودند ما تحلیل و تکبیر گفتیم ایشان هم تحلیل گفتند (وقال رسول الله کل من سبح الله و کبره ذالک من تعالیم علی ع) یعنی هر کس تسبیح و تکبیر خدای را بنماید از آموختن علی علیه السلام است.

المصباح الحادی عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

(قال الله تعالى في سورة النور الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجه كانها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيئ ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء ويضرب الله الامثال للناس والله بكل شئ عليم) درصافی از كتاب توحيد از حضرت صادق (ع) مروی است كه اين آيه مثل است كه حقه تعالى زده است از برای ما اهل بيت عصمت و نيز آنحضرت فرمود چنين است حقه تعالى يعنى نور السموات والارض است و فرمود مثل نور او جبل و علا حضرت محمد (ص) است و مشكوة سینه بى كينه آنحضرت است كه در آن مصباح است و در آن نور علم نبوت است و اين مصباح در زجاجه ايت و علم آن حضرت صدور يافت بسوى قلب على مرتضى (ع) مانند كوكب دري است كه برافروخته شده است از شجره زيتونه كه نه شرقى است و نه غربى است اين شجره ذات پاك على ابن ابي طالب (ع) (يكاد زيتها يضيئ ولو لم تمسسه نار) نزيك است كه علم بيرون آيد از دهان عالم از آل محمد (ص) قبل از تنطق به آن (نور على نور) امامى از عقب امامى و در مجمع البيان از حضرت رضا (ع) مروى است ما اهل بيت مشكوتى هستيم كه در آن مصباح محمدى است هدايت مى فرمايد حقه تعالى بسبب ولايت ما هر كس را كه دوست دارد و على ابن ابراهيم قى ره در تفسير خود آورده است از ابي عبد الله جعفر ابن محمد الصادق (ع) كه آنحضرت فرمود مشكوة حضرت فاطمه عليها سلام است و مصباح امام حسن (ع) و امام حسين (ع) و حضرت فاطمه (ع) درميان زنان عالميان گويي كوكبى است درخشنده و ستاره ايت نوردهنده كه افروخته شده شجره حضرت ابراهيم (ع) كه كمال اعتدال در او استقرار دارد چنانچه مى فرمايد:

(ما كان ابراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان خنيفاً مسلماً وما كان من المشركين) يعنى نه از يهوديان بود و نه از نصارى بود حضرت ابراهيم خليل الرحمن على نبينا و عليه السلام مسلمان و نبود از شرك آورندگان نزيك است كه علوم محتاج به كه در بنايع دل پاك فاطمه (ع) جاى گرفته ازوى منفجر شود و نور آن علم بخاص و عام برسد چون امامى از او بوجود آيد معنى تحت اللفظى خداى نور آسمانها و زمين است مثل نور آن مانند روزنه ايت بديوارى كه نهايت آن بخارج راه ندارد و از آن چراغى است افروخته و آن چراغ افروخته در قندىلى است از آبگينه و آن قندىل مانند ستاره ايت بزرگ (درى) درخشنده كه درخشندگى آن بوسيله شجره مباركه زيتون است كه آن زيتون است كه در زمين مقدسه رسته است و هفتاد و پنجبر به آن دعائى بابركت خوانده اند و از آن جمله ابراهيم خليل عليه السلام (لا شرقية ولا غربية) چنانكه گذشت مثل شجره يعنى حضرت ابراهيم و آن نه يهودى بود كه قبله آنها قسمت شرق است و نه نصرانى بود كه قبله آنها سمت غرب ميباشد نزيك است كه روغن آن درخت روشنى دهد روشنى بر روشنى اگر چه نرسيده باشد به آن آتشى (يهدى الله نوره من يشاء) هدايت

میکند خدای تعالی بنور خود آنرا که بخواهد براه رستگاری و نجات و میزند خدایتعالی مثلها را از برای مردم که اطلاق به ایمان آوردندگان نمیشود بلکه ناس آنهائی هستند که مانند چهارپایان محسوساتی ندارند که معقولات را فرا گرفته باشند و خدا بهمه چیزها از حقایق جلیات و خفیات دانا است چنانچه بطور مفصل بنخواهیم به تفسیر این آیه مبارکه پی ببریم باید به منهج الصادقین بنگریم .

اشعار مؤلف کتاب در تفسیر آیه نور

نور حق در آیت و النور بین	گشته روشن زو سماء و ارضین
آل احمد (ص) را نگیز نور حق اند	زنده و پاینده زو اهل زمین
هر که با آل رسولش کار هست	جای گاهش جنت المئوی به بین
ذره از نور حق نور خرد	غبطه دارد زین صفت عرش برین
علم عالم از ره ایمان بود	زین سبب گشته و را روشن جبین
ما سوای یازده نسل علی (ع)	هر چه باشد ظلمت و نکبت به بین
مکر در امر خلافت کرده اند	لیک حق فرموده خیر الما کرین
هست در روز قیامت وعده شان	تا بدانند آن گروه کافرین
هر که با آل علی ناز و زند	آتش سوزان بود حقش یقین

المصباح الثانی عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى في سورة الاحزاب آیه ۷۱ (انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها واشققن منها وحملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً) در ناسخ التواریخ ج امیر المؤمنین (ع) ص ۷۱۹ مینگازد ابوبکر شیرازی در آیاتی که در شأن علی (ع) نازل شده به اسناد خود از محمد حنفیه حدیث میکند که امیر المؤمنین علی (ع) این آیه را چنین تفسیر می فرماید که خدای تعالی امانت ولایت را بر آسمانها بشرط ثواب و عقاب عرضه داشت گفتند ای پروردگار ما بشرط ثواب و عقاب حمل نمیکنیم (۱) آنگاه ولایت مرا بر مرغها عرضه داشت که جمیع طیور باشد اول پرنده که پذیرفت باز سفیدی بود و دیگر قهره بود و اول پرنده که انکار کرد جغد بود و عقاب در دریا ناپدید شد آنگاه امانت ولایت را بر زمین عرضه داشت هر قطعه که ایمان بولایت من آورد پاک و پاکیزه گشت و گیاه و میاه آن لغز و گوارا و ثمرش عذب و شیرین افتاد و قطعه که انکار کرد شور و نیایش تلخ و ثمرش عوسج و حنظل گشت آنگاه امت محمد (ص) ولایت و امامت را بشرط ثواب و عقاب پذیرفته زیرا (انه کان ظلوماً لنفسه و جهولاً لا مرربه من لم یؤد محققاً فهو ظلوم عשور) انسان یعنی آن کسی که امانت ولایت را قبول نمود برای آنکه او ظلم کننده بنفس خود بود و جهل کننده از امر خدای خود و در عیون اخبار و معانی اخبار از حضرت صادق (ع) و امام رضا (ع) مروی است که این آیه امانت ولایت است کسی که بدون حق ادعا کند کافر است و در کافی از حضرت صادق (ع) مأثور است که امانت ولایت حضرت علی (ع) در بصائر الدرجات از حضرت باقر (ع) مروی است که امانت ولایت است و مراد از امتناع موجودات بحسب کفر است فقیر گوید سند در اینکه امانت ولایت مطلقه امیر المؤمنین علی (ع) بسیار است ولی باید فقط بفرموده حضرت مولی الموالی علی (ع) اکتفا نمود و شاعر هم که یکی از اخوان حقیر است شعری از شمس تبریزی ره تضمین کرده که مؤید این اسناد است و اینک یک مخلص آنرا درج میکنم

در پیشگاه عشق که حیران بود عقول من کرده ام ولای تو از جان و دل قبول
ز آن دم که من ببار امانت شدم حملول زین خلق پر شکایت گریان شدم ملول

آن های وهوی نعره مستانم آرزو است

و نس در امامت در سوره بنی اسرائیل آیه ۷۳ (یوم ندعو کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئك یقرئون کتابهم ولا یظلمون فتیلاً) یعنی روزی که میخوانیم هر طایفه را بنام امام ایشان خواه پیغمبر یا امام یا وصی پیغمبر یا شقی یا فاسق باشد پس هر کسی را کتاب بدست راست وی دهند و آنان میخوانند کتاب خود را، و ستم دیده نشوند بمقدار چرکی که میان ناخن بوده باشد در کافی از حضرت صادق (ع) مأثور است که فرمود به امامهم یعنی آن کسی که میان ایشان وقایع اهل زمان ایشان است و علی ابن ابراهیم قمی ره از حضرت باقر (ع) روایت کرده در این آیه که فرمود می آید حضرت رسول (ع) در قوم خود و حضرت امیر المؤمنین (ع) در قوم خود و هر کس که بمیرد در قوم خود و پیشوای ایشان بوده می آیند قوم او با او

حشر غلامان علی باعلی حشر غلامان عمر باعمر

(۱) ولی بدون ثواب و عقاب می پذیریم

المصباح الثالث عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

(قال الله تعالى في سورة الفرقان آیه ۲۷ و يوم تشقق السماء بالغمام ونزل الملائكة تنزيلا
يعني ای محمد (ص) یاد کن آن روزی را که شکافته شود آسمان بسبب ابری سفید که بالای
هفت طبقه آسمان است و غلظت آن برابر با هفت آسمان است و سنگین تر از همه آسمانها است و
فرود می آیند فرشتگان فرود آمدنی علی ابن ابراهیم ره از امام جعفر الصادق علیه السلام
نقل میکند که فرمود آن غمام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا آن حضرت مظهر
عجایب است و فرشتگان هر يك که فرود می آیند در دست دارند نامه های اعمال بندگان را و
در صافی و کافی از حضرت رسول (ص) مأثور است که سؤال کرده شد از آن حضرت (این کان
ربنا قبل ان یخلق الحق قال فی غمام ما فوقه هواء وما تحته هوا) یعنی کجا بود پروردگار
ما قبل از آنکه بیافریند بندگان را آن حضرت پاسخ داد که در غمامی بود که نه در بالای آن
هواء و نه در زیر آن نه از سنخ این غمام که محاط هوا است بلکه در غمام رحمت بود و بدلیل
حدیث امام صادق (ع) غمام صورت ظلال کبرای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که
مظهر امر ربوبیت است بعد از این آیه ۲۸ می فرماید (الملك يومئذ الحق للرحمن و کان یوماً
علی الکافرين عسیراً) بعضی این آیه را برجعت آل محمد (ص) تاویل کرده اند من جمله در
کتاب آیات الولاية صفحه ۵۵ جزء دوم مینگارد هر ملك و سلطنتی باطل میشود مگر ملك و
سلطنت او که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد که بصورت ولی کامل است و حکمرانی
و سلطنت این روز با حضرت علی علیه السلام است و میباشد این روز بر کافران بولایت آن
حضرت بسیار دشوار و انتقام خواهد کشید از کفار بولایت خود و آیه بعد از آیه گذشته آیه ۲۹
(و يوم بعض الظالم علی یدیه یقول یالیتنی اتخذت مع الرسول سبیلاً) آیه ۳۵ (یا و یلئالیتنی لم
اتخذ فلاناً خلیلاً) و یاد کن آن روزی را که از فرط حیرت و ندامت بخاید ستمکار تبه روزگار
دستهای خود را بدندان علی ابن ابراهیم قمی ره از حضرت ابو جعفر (ع) روایت کند که ظالم
ابو بکر است و سبیل حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب (ع) است و فلان عمر است در
صافی از کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مأثور است در خطبه و سیله که فرمود و
اگر چه قمص و تلپس جستند آن دوشقی بلباس و قمص خلافت بدون من و منازعه کردند بامن
در آنچه حق ایشان نبود و مرتکب شدند خلافت را از روی ضلالت و بستند خود را بحبل
جهالت پس هراینه بد موردی است آنجا که وارد میشوند بر آن و هر آینه بد مهدی است آنچه
میل دادند نفس خود را به آن لعن میکنند هر يك بدیگری در داره های خود در جحیم و تبری
می جویند از یکدیگر و اولی بدومی میگوید (یالیت بینی و بینک بعد المشرقین)

المصباح الرابع عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

(قال الله تعالى في سورة التوبة آية ٤٠ جزء العاشر لا تنصروه فقد نصره الله اذا خرجه الذين كفروا ناني اثنين اذهما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينته عليه و ايده بجنوده لم تروها وجعل كلمة الذين كفروا السفلى و كلمة الله هي العليا و الله عزيز حكيم).

يعنى اگر نصرة ندهند پیغمبر (ص) را بدرستی که نصرت داد او را خدا و قتی که بیرون کردند او را کافران از مکة در حالتی که دوم دو بود نبود با آن مگر يك کس و آن هم اولی بود از غاصبان در غار ثور که در سمت راست مکة واقع شده است شب پنجشنبه غره - ربیع الاولی قبل از هجرت علی (ع) را بجای خود خوابانیده و خود برفت و ابوبکر را با خود برد و در غار پنهان شد و خدا تعالی در آن شب درخت خار مغیلان رویانید و جفتی کبوتر را امر فرمود که بر در غار آشیانه نهاند و عنکبوت را الهام نمود تا بر در غار برتیند ابوبکر عرض کرد یا رسول الله اگر یکی از مشرکان بزیر پای خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند حضرت فرمود که اندوه بخود راه مده خدای با کرامت باماست یعنی اثبات فضیلت ابوبکر میکنند به این آیه ولی جواب گوئیم که این امور سبب فضیلت نمی شود زیرا حضرت رسول (ص) بجهت عدم اثبات و استحکام او در ایمان او را با خود برد که افشای فرار حضرت نکنند و مؤید این است آیه (قال له صاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب) خدای کافر را مصاحب مومن گفته است آنحضرت علی (ع) را که یقین کامل داشت بجای خود حابانید و مؤید این است خبری که در ناسخ حج امیر المومنین (ع) مسطور است که پس از رحلت حضرت رسول (ص) علی (ع) اتفاق ابوبکر بر سر قبر حضرت رفت و بنابه شکایت گذارد که یا رسول الله (ص) بالعکس وصیتهای تو بامن رفتار کردند بت پرستان و از خدای خبران حق خلافت مرا غصب کردند و میگریست که بقدرت خدا دست حضرت رسول (ص) از قبر بیرون شد و اشاره بسوی ابوبکر کرد و فرمود (یا هذا اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة ثم سواک رجلا) یعنی ای فلان کس بدرستی که کافر شدی و روبر گردانیدی از آن کسی که آفرید ترا از خاک و بعد از نطفه و بعد از علقه و بعد از مضغه و سپس ساخت ترا مردی.

المصباح الخامس عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

(قال الله تعالى في سورة آل عمران آية ٥٤ فمن حاكك فيه من بعدما جائك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم ثم يتهل فنجعل لعنة الله على الكافرين) یعنی پس هر که مجادله کند با تو در امر عیسی بعد از آنچه آمده است بسوی تواز علم و بینه و سپس بگو ای محمد (ص) بیایید بخوانیم پسران خود را و پسران شمارا و زنان خود را و زنان شمارا و جانهای خود و جانهای شمارا پس تضرع کنیم و دعا کنیم پس بگردانیم لعنت خدای را بر هر که دروغ گوید شیخ طبرسی میگوید و دیگران روایت کرده اند که جمعی از اشراف نصاری نجران خدمت حضرت رسول (ص) آمدند و سر کرده ایشان سه نفر بودند یکی عاقب که امیر و صاحب رأی ایشان بود و دیگری عبدالمسیح که در جمیع مشکلات با و پناه می بردند و سوم که او را ابو حارثه و بعضی ابن نعمان و اسقف نجران می گفتند که عالم ایشان بود و سمت پیشوائی داشت پس چون ایشان متوجه خدمت حضرت رسول (ص) شدند ابو حارثه بر استری سوار بود و گرز ابن علقمه برادر او در پهلوی او میراند ناگاه استر ابو حارثه بسر در آمد سپس برادر او که گرز نام داشت ناسزائی بحضرت رسول (ص) گفت ابو حارثه گفت بر تو باد آنچه گفתי گفت چرا ای برادر ابو حارثه گفت بخدا سوگند که این همان پیغمبری است که ما انتظار می کشیدیم گرز گفت پس چرا متابعت او نمیکنی گفت مگر نمیدانی که این گروه نصاری چه کرده اند باما و مارا بزرگ و صاحب مال کرده اند و گرامی داشته اند و راضی نمی شوند که ما با او متابعت کنیم و اگر متابعت وی کنیم ایشان از مادوری میورزند پس گرز این سخن در دلش جا کرد تا آنکه بخدمت حضرت رسول رسید و مسلمان شد و ایشان در وقت نماز عصر وارد مدینه شدند با جامه های دیبا و حله های زیبا که هیچ يك از گروه عرب باین زینت نیامده بودند و چون بخدمت حضرت رسیدند سلام کردند حضرت جواب سلام ایشان فرمود و با ایشان سخن نگفت سپس رفتند به نزد عثمان و عبد الرحمن بن عوف که ایشان آشنائی داشتند و گفتند پیغمبر شما نامه نوشت و ما اجابت او نمودیم و آمدیم و اکنون جواب سلام ما نمیگوید ایشان آنها را بخدمت حضرت امیرالمومنین (ع) آوردند و در آن باب مذاکره کردند حضرت فرمود این جامه های حریر و انگشترهای طلا را از خود دور کنید و بخدمت حضرت رسول (ص) رفتند جواب سلام فرمود و گفت بحق آن خداوندی که مرا بحق مبعوث کرده مرتبه اول که بنزد من آمدند شیطان همراه ایشان بود و باین واسطه جواب سلام نگفتم پس در تمام آن روز سئوال هایی کردند و با آنحضرت مناظره نمودند سپس عالم ایشان عرض کرد یا رسول الله چه میگوئی در باب مسیح حضرت فرمود او بنده و رسول خدا است ایشان گفتند که هرگز دیده فرزندی بی پدر بهمرسد پس این آیه نازل گشت (ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون) یعنی

بدرستی که مثل عیسی نزد خدا مانند مثل آدم است که خدا آفرید او را از خاک سپس فرمود او را که باش پس بهمرسید و چون مناظره بطول انجامید و ایشان لجاجت ورزیدند آیۀ مباہله نازل شد آنگاه ایشان مهلت طلبیدند و بعد بزرگ ایشان گفت فردا چنانچه پیغمبر (ص) با اصحاب خود برای مباہله حاضر شدند مباہله می کنیم و اگر با اهل و فرزندان خود آمدند مباہله نمی کنیم زیرا که او برحق است

روز بعد وقتی که بیرون شدند برای مباہله دیدند آنحضرت خود و علی (ع) و فاطمه و حسن و حسین (ع) حاضر شدند ایشان سؤال نمودند همراهان آنحضرت کیانند معرفی کردند لذا ایشان آمدند خدمت حضرت و عرض کردند یا رسول الله (انالا نباهلك ولا کن نصالحك) یعنی ما باشما مباہله نمی کنیم ولی مصالحه میکنیم پس آنحضرت قرار کرد با ایشان که در هر سال دوهزار حله و مبلغی پول بعنوان جزیه پردازند و آنحضرت صیغه مصالحه را قرائت فرمودند در منہج و غیره موجود است

المصباح السادس عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

(قال الله تعالى في سورة التوبة آية ١٨ جزء العاشر انما يعمر مساجد الله من آمن بالله واليوم الآخر واقام الصلوة واتى الزكوة ولم يخشى الا الله فعسى اولئك ان يكونوا من المهتدين) یعنی جز این نیست که عمارت کنندگان مساجد یا مسجدهای خدا را آنکس که گرویده باشد بعد از روز باز بسین و پیادارد نماز را و داده باشد زکوة را و ترسیده باشد در امور دین مگر از خدا پس شاید که آن عمارت کنندگان که جامع کمالات علمیه و عملیه اند آنکه باشند از راه یافتگان بطریق نجات در این باره فقیر اشعار بیکه سروده ام که بناسبت ساختمان مسجد خاتم (ص) واقع در تهران سه راه زندان و بوسیله این جانب در سنه ۷۵ قمری و چند نفر دیگر ساخته شده است ذیلامینگارم

مسجدی از بهر حق عمران کنید
روح پاکش زین عمل شادان کنید
زین بنا روشن دل و ایمان کنید
کافران را زین صفت حیران کنید
قطره را داخل عمان کنید
پیروی از حق و از قرآن کنید
هین بگیری و سپس تبیان کنید
یک امام عادلگی عنوان کنید
بر وجودش جملگی احسان کنید
نظم وی را زینت ایوان کنید

ای گروه مؤمنین بنیان کنید
مسجد خاتم بنام خاتم است
مسجده گاه اهل ایمان را بناء
شیوه اهل حقیقت این بود
در عمل کوشیدای اهل خرد
انما یعمر که حق فرموده است
سابقون السابقون را در نظر
در امامت چون عدالت لازم است
کوفه چون گشت عالم نام وی
در هزار و سیصد و سی و چهار

در منهج ج ۴ ص ۲۴۰ است که واحدی یکی از علماء سنت در تفسیر خود و دیگران آورده اند که عباس ابن عبدالمطلب و طلحه بن شیبه با امیر المؤمنین (ع) در مقام مفاخره بر آمدند و طلحه می گفت (انا صاحب البیت و بیدی مفاخره فانا انا صاحبکم) عباس می گفت (انا اسقى الحاج فانا صاحب السقايه و القائم عليها) شاه اولیاء چون این مقاله شنید فرمود (مادری ما تقولون فقد صلیت ستة اشهر الى القباة قبل الناس و انا صاحب الجهاد) یعنی طلحه گفت اختیار خانه خدا در دست من است و تأکید آن در دست منست لهذا من اشرف از تمام عالمیان هستم عباس گفت من صاحب سقایه ام و حاجیان را آب میدهم لهذا من اشرف و افضلم حضرت امیر (ع) فرمود نمیدانم چه میگوئید و حال آنکه من ششماه قبل از تمام مردم و بقبله نماز گزاردم در حالیکه شما مشغول پرستش اصنام و اوثان بودید و ولات و عزری بودید و من در راه خدا جهاد میکردم و با رسول (ص) شمشیر میزدیم من خدمت پیغمبر (ص) میکردم و شما خدمت شیطان بودید حسین ابن عمرو روایت کرده از سدی و غیره که عباس ابن ابیطالب اظهار شرف و فضیلت خود

می نمود و در میان اکابر قریش خود را می ستود و میگفت من از علی ابن ابیطالب (ع) افضلم زیرا که اقرّبم بحضرة رسالت (ص) من عم رسولم و او برادر زاده من است و علی (ع) پسر عم اوست و پسر عم از عم ابعداست و طلحه و عباس ادعای احتیاج خانه داشتند و سقایه می نمودند حضرة امیر (ع) رسید و شنید فرمود (انا افضلکم انما المجاهد فی سبیل الله و قال الله تعالی فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجر اعظیما) پس شمار امرتبه من نباشد و من مجاهدت کردم از فتح اسلام برجہانیان و بمصدق فرموده خدا که برتری داده خدا جهاد کنندگان را بر خانه نشینان جاری بسیار گزاف من افضل از شمایم چون این تنازع و مشاجره در میان ایشان واقع شد خدا از سر اجلال و تعظیم علی ابن ابیطالب (ع) و تصدیق قول او این آیه را فرستاد (اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمّن آمن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لا یستون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین) یعنی آیا آب نوشانیدن به حجاج و ساختن مسجد الحرام را مانند کسی میدانید که ایمان آورده بخدا و رسول و روز باز پسین قرار میدهد و مجاهده کرده (فی) در راه خدا برابر نیستند آن دو قوم باحضرة امیر (ع) و خدا راه نمی نماید بمقصود گروه ستم کار را (الذین آمنوا و هاجرو و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجۃ عند الله و اولئک هم الفائزون) کسانی که ایمان آورده اند و مهاجرة از دیار خود کرده اند و جهاد کرده اند با موال خود و بجان خود آنها بزرگترند و مرتبه آنها بالاتر است از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند و آن گروه که مجتمع این صفات و کمالات باشند ایشان اند ظفر یافتگان بامانی در دو جهان و حدیث متواتر از موافق و مخالف است (علی و شیعتہ هم الفائزون یمشرون یمشرون برهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم خالدين فیها ابدًا ان الله عنده اجر عظیم) یعنی علی (ع) و پیروان او آنانند سعادت یافتگان و بشارت میدهد پروردگارشان به رحمت و خشنودی و بهشت ها که در آن برای ایشان است نعمتی همیشگی و بی پایان و در آن زیست کنندگان اندالی ابد بدرستی که پروردگار در نزد اوست اجر بسیار گزاف از ثعلبی و حسن بصری و محمد ابن کعب و حاکم ابوالقاسم الخسکلانی باسناد از بریده از پدرش مرویست که این هر سه آیه در شأن عالی شأن حضرت امیر المومنین (ع) نازل شده درمنہج ص ۲۴۳ ج ۱۰ مراجعه شود مفصلاً ذکر شده

المصباح السابع عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

(قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا ايح احذكم ان ياكل لحم اخيه ميتا فكرهتموه) يعنى اى گروه گرويدگان بخدا و رسول و معاد دورى بورزيداز بسيارى گمان بدرستى كه برخى از گمان پليد است و در اين مورد موشكافى نكنيد و گله و غيبت نكنند برخى از شما برخى ديگر را در عقب او آيا دوست سيدار كسى از شما كه بخورد گوشت برادر خود را كه مرده باشد و شما آنرا ناپسنديده ميدانيد در تفاسير آورده اند كه گمان چهار است اول مأمور به دوم حرام سوم مندوب چهارم مباح و بجای تفسير فقير حقيير اشعارى سروده ام در اينباره كه ذيل ذكر مينمايم و اميدوارم دوستان و خوانندگان فقير را پيا دخير شاد نمايند.

گفت بزدان از گمان كن اجتناب	جز گمان نيك كو دارد ثواب
سوره حجات را رو تو بخوان	آيه حادى عشر باشد همان
گفت پيغمبر گمان باشد چهار	نيك دقت كن بترتيب و قرار
يك حسن باشد دوم بلكس او	سومى مندوب چهارم بدمدار
آن گمان نيك بر خالق بود	بعد از آن پيغمبر صادق بود
دومش بد بر خدا و بر رسول	بر گروه اهل ايمان و عقول
سومش اميدوارى در امور	چهارمش اندر مهمات دهور
اينكه كوئى بلكه مادر اين جهان	پادشه گشتم يا از خسروان
يا كه روزى راس يا مصدر شويم	در امور خلق سر دفتر شويم
اين گمان تو مباح آمد بدان	گر ندارد سود كى دارد زبان
بشنواز عالم نصيحتهاى وى	پيش از اين باشد فضيلتهاى وى

آورده اند كه ابوبكر و عمر سلمان را نزد پيغمبر (ص) فرستادند در بعضى اسفار و از آنحضرت طعامى طلبيدند آنحضرت با سامة بن زيد حواله فرمود كه خازن آنحضرت بود اسامة گفت هيچ خوردنى نزد من نيست سلمان ره باز آمد و صورت حال را باز گفت ايشان در غيبت وى گفتند سلمان قدمى دارد كه اگر بچاه سميجه رود كه واقع است در مدينه آتش خشك ميشود بعد از آن در تجسس افتادند كه آيا اسامة راست گفته كه طعام نداشته يا باما تحيل ورزيده و يكر روز كه نزد پيغمبر (ص) آمدند فرمود كه چيست اين سرخى گوشت كه درميان دندانهاى شما مى بينم گفتند ما گوشت نخورده ايم آنحضرت فرمود گوشت خوردنى نمى گويم بلكه گوشت آدمى پس اين آيه نازل شد كه گمان بد مبريد و تجسس مكنيد چنانچه در كار سلمان كرديد و غيبت مكنيد عرض كردند يا رسول الله اگر بحق بود فرمود بلى اگر باطل باشد كه بهتان است و غيبت مقصود نيست از قول يا زبان بلكه اشاره چشم و سرو دست و قتيكه افاده غيبت كند همان غيبت است و تعريض از اين قبيل است مثلا

گوید الحمد لله من مال یتیم نخورده‌ام و رشوه نگرفته‌ام که مقصودش غیر باشد اگر چه موصوف باین صفت باشد و اگر چه ظاهراً معنی شکر گذاری دارد و علمای ماشش صفت را از این صفات استثناء داده‌اند اول فاسقی که متجاهر بفسق باشد دوم شکایت متظلم از ظالم خود سیم نصیحت مستشیر در نکاح و یا معامله یا معالجه یا مجاوره چهارم تعدیل برای شاهد پنجم ذکر مبتدعه و تصانیف فاسده و ادعای باطله ایشان ششم ذکر معایب و قبایح و افعال شنیعه دشمنان آل محمد (ص) در منهج صفحه ۱۳ جزء ۳۶ ج ۸ از عبدالرحمن منقول است که من با عمر شبی به نزدیک سرائی رسیدیم چراغی میسوخت و از آنجا آوازی بیرون می آمد عمر گفت خانه کیست گفت خانه امیه بن ربیعہ سپس بیالای دیوار خانه وی درآمدیم و تفحص کردیم دیدیم که امیه بایاران خود بخمر خوردن مشغول است عمر ایشانرا نهی نمود و تهدید کرد و تخویف داد ایشان گفتند که ای عمر یک فعل منکر کردیم و تو بچهار فعل منهی مرتکب شدی اول آنکه بتجسس اقدام نمودی و حال آنکه خدای تعالی فرموده (ولا تجسسوا) دوم آنکه از در خانه داخل نشدی بلکه از بالای دیوار باندرون خانه درآمدی خدایتعالی فرموده که (ولا تؤتوا البیوت من ظهورها و اتوا البیوت من ابوابها) سیم آنکه بدون اذن صاحب خانه وارد شدی و حال آنکه خدایتعالی فرموده است، (ولا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا) چهارم آنکه سلام بر ما نکردی و حال آنکه حق فرموده (تسلموا علی اهلها) عمر بعد از استماع خجل شده از آنجا بیرون آمد .

المصباح الثامن عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

قال امير المؤمنين (ع) (الناس من جهة الشمال اكفاء ابوهم آدم والام حواء) مردم از نظر اینکه مثل همدیگر باشند و بر یکدیگر برتری نورزند و همچنین ظلم و ستم روا ندادند و مسلط نشوند لهذا پروردگار ایشانرا کفو هم قرار داده یعنی مانند هم هم طراز هم هم قد هم چنانچه یک نفر را بطول مثلاً پنج متر قرار می داد مسلماً بر دیگری که بطول دو متر بود یا کمتر ستم میکرد یا آنکه یک نفر دیگر را یکدست یکمتری می داد البته بر دیگری که دست آن نیم متر بود تسلط می جست و همچنین پایا چشم و غیره خلاصه هر فردی از افراد دارای قدره طبیعی بیشتری مانند مراتب بالا بود اعم از اینکه تسلط میورزید بلکه ادعائی میکرد که من از اولاد فلان کس مثلاً جمشید یا رستم یا غیره هستم یعنی يك پدری غیر از حضرت آدم برای خود قائل میشد از این روی در این شعر میفرمایند
 ابوهم آدم والام حواء
 پس فقط ذات یکتا امتیاز بشر را به علم و دانش قرار داده و در این شعر هم اشاره نموده حضرت امیرالمومنین (ع)

لا فضل الا لاهل العلم انهم علی الهدی لمن استهدا ادلاء

میفرمایند افزونی و برتری نیست جز برای صاحبان دانش برای آنکه در راه هدایت و رستگاری جهت کسانی که طالب هستند و جویندگانند دلیل و راهنمایانند پس ادامه داده و میفرماید (نقم بعلم ولا نبغی له بدلاً فالناس موتی و اهل العلم احياء) یعنی پس بکوشیم در طلب دانش و چیزی را بر دانش ترجیح ندهیم زیرا مردم مردگانند و فنا پذیر هستند ولی اهل دانش زنده خواهند بود لهذا حافظ ره می گوید

هر گز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام مسا

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هر گز مرده آنست که نامش بشکونی نیرند

این عشق همان موجب دانش است چون

علم نبود غیر علم عاشقی مابقی شد پس ابلیس شقی

نظم حضرت مولا علی (ع) رتبه ایست از رشحات علم اگر صد هزار جاهل بسی

دانش فکر کند چه تمیزی می تواند بدهد که گوینده در این یک فرد چه گفته است لهذا

نگارنده فقیر در این باره اشعاری سروده ام که ذیلاً ذکر مینمایم در این مختصر رساله

علم میسازد ترا آقای کل علم بنماید ترا مولای کل

علم را خواهی بگویم آشکار علم باشد مونس جان و دلت

علم باشد مونس جان و دلت بی نیازت کند بدوران علم

بی نیازت کند بدوران علم عالم اندر فضیلت هر علم

عالم اندر فضیلت هر علم تا که يك جوز علم سنجیده

تا که يك جوز علم سنجیده بلکه حقش ز لطف بخشیده

از این رو پروردگار میفرماید (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول واولی الامر منكم) یعنی

فرمان ببرید خدای را اطاعت رزید احکام او را و پیامبر او را و آنکسانیکه پیشی و اولویت

دارند نسبت بشما و امور دین

المصباح التاسع عشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهدا لانام بفضلہ حتی العدا و الفضل ما شہدۃ بہ الاعداء

یعنی همه مردم بدانند و فضل و خرد حضرت مولای هردو کون و پیشوای هردو گیتی گواهی دادند بلکه کافه دشمنان - و خرد و برتری و افزونی همان است که دشمن گواهی دهد در کتاب ناسخ التواریخ جلد امیرالمومنین (ع) باب شهادت صفحه ۷۵۳ می نگارد که واقعی میگوید هرون الرشید مجلسی برپا کرد و یکصد و چهل تن از اجله علماء آن عصر را حاضر ساخت و شافعی را که نسب بهاشم می رساند در پهلوی خود جای داد و محمد ابن حسن ابن رمزو ابو یوسف را در پیش روی خود نشانید سپس روی بشافعی کرد و گفت یابن عم در فضیلت علی (ع) چند حدیث روایت توانی کرد بگوی و مترس گفت یا نصد حدیث و زیاده به ابا محمد ابن حسن گفت ای کوفی تو بگوی از فضائل علی (ع) چه دانی گفت هزار حدیث و بیشتر پس ابو یوسف را گفت ای کوفی مرا خبرده گفت اگر بیمناک نباشم روایت مآل از فضائل علی (ع) از آن بیشتر است گفت از که بیمناکی گفت از تو و از عمال تو و اصحاب تو فرمود تو ایمن باش و خبرده گفت در نزد ما با نزرده هزار حدیث مسند و با نزرده هزار حدیث مرسل در فضیلت علی (ع) حاضر است واقعی گوید پس روی بمن آورد و گفت در نزد تو خبر چیست گفتم من نیز از ابو یوسف کمتر ندانم هرون الرشید گفت من چیزی از فضائل علی (ع) با چشم خود دیده ام و با گوش خود شنیده ام که از تمام آنکه شما میدانید بیشتر و افزون است و اکنون از آنچه باطالبین و نسل ایشان کرده ام تائیم مجلسیان او را ترحیب کردند و خواستار شدند که از آنچه دیده و شنیده ایشانرا آگاه کند گفت روا باشد آنگاه گفت یوسف ابن حجاج را بحکومت دمشق فرستادم و او را بدل و انصاف وصیت کردم برفت و بدانچه فرموده بودم کار کرده او را خبر دادند که خطیب دمشق همه روزه علی (ع) را سب و شتم می کند و ناسز او را میدارد فرستاد او را حاضر ساخت و گفت این چه نکوهیده کار است که از تو می شنوم چرا علی (ع) را شتم میکنی گفت پدران ما را کشته و فرزندان ما را اسیر کرده من از شتم او ناگزیرم یوسف بن حجاج او را زندانی کرد و صورت حال را بمن نوشت بفرمودم تا او را دست بسته بنزد من آورند گفتم تو چرا به علی (ع) دشنام می دهی گفت منم آنکسیکه او را شتم میکنم برای آنکه او پدران ما را کشت و مادران ما را اسیر کرد گفتم وای بر تو علی (ع) هر کس را کشت برای خدا بود و هر کس را اسیر کرد بحکم خدا و رسول بود گفت من نفس خود را شکیب نتوانم داد از این کار ناگزیرم و دست نتوانم کشید صد تازیانه باوردم بسیار صیحه زد و بر جای خود پلیدی کرد فرمان دادم تا بزندان بردندش و بفرمودم تا در برویش بستند چون شب شد نماز گذاشتم در اندیشه بودم که او را چگونه بکشم خواب مرا برده دیدم درهای آسمان گشوده شد و رسول خدای بزریر آمد و علی (ع) را جامی پر از

آب زلال در دست بود پیغمبر (ص) فرمود آن جام را بمن بده و بگیرت و با علاصوت ندا در داد که ای شیعیان محمد و آل محمد از حواشی و خدم من که پنج هزار نفر بودند و اکنون حاضر اند چهل نفر آنحضرت را اجابت نمودند ایشانرا آب داد آنگاه فرمود خطیب دمشق را حاضر کنید در زندانرا باز کردند و اورا بیرون آوردند علی (ع) دست او را گرفت و فرمود یا رسول الله این مرد مرا ظلم میکند و شتم روا میدارد فرمود یا علی (ع) دست او را باز دار و پیغمبر (ص) او را بگیرت و فرمود تو علی (ع) را شتم میگوئی عرض کرد چنین است حضرت فرمود مسخ باش و سزا و کیفر و جزای خود را ببین دیدم که او بصورت سگی شد و در زمایش بمجنس بردند من بترسیدم و از خواب بیدار شدم گفتم او را از زندان بر آورند چون در بگشودم دیدم سگی است گفتم چگونه دیدی عقوبت خود را سر خود را حرکت داد مانند کسی که عذر گوید و اینک حاضر است پس بفرمود تا او را آوردند و حاضران نگر بستند او بصورت سگی بود الا آنکه دو گوش مانند آدمیان داشت و زبان در میآورد و جنبش میداد مانند کسی که عذر گوید شافعی گفت این مرد مسخ شده است از تعجیل عذاب بمن نتوان بود او را دور کنید دیگر باره بزندانش بردند فوراً در ساعت بانکی عظیم بر آمد و از آسمان صاعقه بر بام زندان فرو شد که زندان را بسوخت خاکستر شد و جان آن کلب بجهنم رفت و اقدی میگوید با هرون الرشید گفتم ایها الامیر معجزه از این بزرگتر و موعظه از این عظیمتر نتواند بود بترس از خدای و اولاد علی (ع) را چنین زحمت مده گفت من از زحمت ایشان بدرگاه خداوند توبه کردم و انابه بردم و از دشمنی ایشان دست باز داشتم نگارنده میگوید دشمنی با علی (ع) و اولاد امجاد او مراتبی دارد و بهر مرتبه که باشد یکنوع عقوبت دارد حتی حقیر زمانی که در سیرو سلوک سیاحی میکردم به کرند و صحنه در ۱۳۲۲ شمسی رفته بودم بعضی از اهل حق را دیدم که میگفتند اینکه این جامعه همیشه اوقات بفقر مبتلا هستند برای این است که همیشه بدون وضو و طهارت نام عار ع) را بر زبان جاری میکنند که همین باعث فقر و بیچارگی ایشان می شود و در این باب حدیث هم داریم که در کتاب تذکره الاولیاء نگارش پرویزی چاپ تبریز دیده ام و در کتاب شرح دیوان امیر (ع) نگارش میبیدی موجود است خلاصه مضمون این است که هرگاه ملتی بانواع عذاب گرفتار شوند بر اثر عدم ذکر فضائل علی (ع) است یا عدم احترامات به خانواده اوست و همین بس که پیغمبر (ص) فرمود (من عاد اعلی فقد عاد الله) هر کس دشمنی کند با علی دشمنی کرده است با خدا .

المصباح العشرین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد سید الکونین و الثقلین
فاق النبیین فی خلق و فی خلق
والفریقین من عرب و من عجم
ولم یدانوه فی علم و لا کرم

یعنی محمد (ص) آفا و مهتر دنیا و آخرت است و اهل آسمان و زمین و اعراب و فارس مصرع دوم برتری جستند پیغمبران بر جهانیان از لحاظ خلق که صورت ظاهر باشد و از حیث سیرت که خلق نیکو باشد و هرگز نرسیده اند به پیغمبر (ص) از جهت دانش و نه از صفت کرم و بخشایش و بلکه مزایای اخلاقی پیغمبران رشحه از رشحات نور آنحضرة بوده و همچنین حضرة می فرماید که (بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) یعنی من برانگیخته شدم که تمام کنم و بعد کمال برسانم اخلاق حسنه را و فرستاده شدم که عملا اخلاق را بر بندگان بتمامیت برسانم و ایضاً فرمود (وزنت بامتی فرجحت بهم) یعنی من بامتم موازنه شدم و در مقام سنجش در آمدم و من برایشان راجح آمدم و برتری یافتیم و این برتری و فضیلت و شرافت آنحضرت بسبب حسن خلق حضرتش بوده و همچنین علماء و دانشمندان علم اخلاق را بالاترین و سرآمد کلیه علوم میدانند و مزیت پیغمبر (ص) اسلام بر سایر پیغمبران از قسمت فضائل اخلاق و خوش روئی و ملاطفت آنحضرت بود انس ابن مالک میگوید من مدت نه سال خدمت پیغمبر (ص) میکردم و در تمام این مدت یکمرتبه آن حضرة را باروی ترش ندیدم حتی یکروزی عربی در اثناء راه ردای آنحضرت را گرفت و بقدری کشید که بگردن مبارکش گیر کرده بود و گفت یا محمد از مال خدای چیزی بمن بده حضرت بانهایت تبسم و خنده روئی فرمود تا چیزی باو دادند و بعد فرمود خوش آمدی از این روی همان ساعت آیه مبارکه (انک لعلی خلق عظیم) نازل شد بدوستیکه تو بر خلق بسیار عظیم هستی و عرب دیگری و یا یک یهودی هر روز بر سر راه آنحضرت خارو خاشاک میریخت و بالای بام خانه خود قرار میگرفت از بالای سر آنحضرت هم خاکستر فرو میریخت آنچه همراهان آنحضرت عرض کردند اجازه بدهید او را تأدیب نمائیم می فرمود متعرض او نشوید تا اینکه چندروزی بود که دیگر خبری از او نشد حضرت فرمودند آن مردی که هر روز از ما یسارآوری مینمود کجاست عرض کردند مریض است فرمودند اکنون واجب است ما برویم دیدن او و بیعادت او باتفاق همراهان بخانه او شدند و حضرت کنارش نشست و تفقد فرمود و حال پرسید و قتی که عرب چشمش را باز کرد دید آنحضرت است، عرق خجلت از پیشانی سر ازیشت و همان ساعت کلمه طیبه شهادت بر زبان جاری نمود این است معنی شرافت و فضیلت اخلاق البته این حسن سیرت و رویه اخلاق در همه ائمه اطهار (ع) بود امام صادق (ع) میفرماید (اکمل الناس عقلا احسن خلقا) یعنی تمامترین مردم، خردمندترین مردم کسی است که خوش خلقترین آنها باشد.

خواه از نسل علی خواه از عمر

هر که را خلقش نکونیکش شعر

(روی عن الحسن عن ابی الحسن عن جد الحسن انه قال احسن الحسن خلق الحسن)
 روایت شده از امام حسن (ع) از پدرش از جدش که فرمود بهترین خویها خلق نیک است
 و امام صادق (ع) فرمود (حسن الخلق مجلبة للمحبه) یعنی حسن خلق جلب کننده دوستی
 است .

آیه	سوره	جزء	برخی آیاتیکه صریحاً در ولایت علی (ع) دلالت دارد
۹۶	سوره مریم	۱۶	الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن وداً
۱۹	هود	۱۲	افمن کان علی ینة من ربه ویتلوه شاهد منه
۳۷	نور	۱۸	رجال لا تلهمهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله الی بغیر حساب
۹	حشر	۲۸	ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق الی آخر
۱۸	سجده	۲۱	افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستون
۲۲	شوری	۲۵	قل لا اسئلكم علیه اجر الا الالبودة فی القربی
۱۷	الرحمن	۲۷	مرج البحرین یتقیان محمد وعلی (ص)
۴	رعد	۱۳	وفی الارض قطع متجاوزات وجنات من اعناب
۲۸	«	«	الذین آمنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مأب
۴۳	«	«	قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم ومن عنده ام الکتاب

برای طالبان نگاشته شده هر گاه احتیاج بیشتری بدان باشد
 به تفاسیر قرآن مراجعه نمایند

تذکر: بعضی از آیات و کلمات عربی در این کتاب بواسطه اشتباه حروف چین غلط چاپ
 شده با وجود اینکه چند مرتبه تصحیح شده از خوانندگان محترم تقاضا میشود به غلط نامه در
 آخر کتاب مراجعه و لطفاً اصلاح فرمایند

هو

کتاب سفر نامه

یا

جلد اول تحفه درویش



مملو از تصاویر عرفاء و اهل الله

تالیف.... شیخ عبدالکریم مدرسی عالم الشهیر

بکوفی الملقب بمعصومعلیشاه جلالی

حق چاپ و اقتباس محفوظ و منحصر من مؤلف است

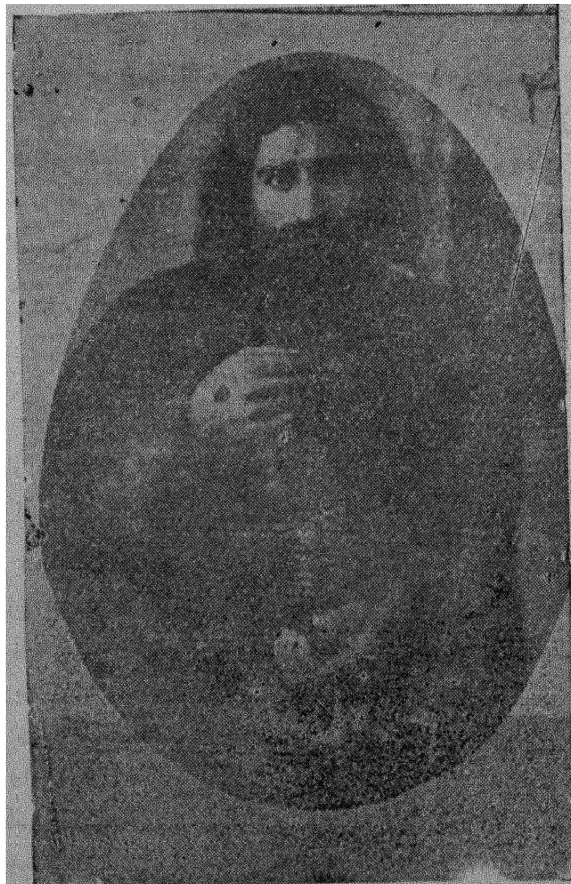
نزیل تهران

۱۳۳۷

هو

اکنون کتاب سفرنامه را شروع میکنم که امید وارم حضرت مولای (ع) نظری فرماید بمصداق گفته حضرتش (خیر الکلام قل و دل) یعنی نیکوترین سخن آنست که کوتاه بوده و دلالت کند و خواننده و شنونده را سودی بخشد و ذکر و نیز از بعضی اهل الله که در سیر آفاق و انفس فقیر حقیر سر تا پا تقصیر نموده است و با ایشان توفیق مصاحبت و مجالست و شب زنده داری هادست داده بشود

معروف علی شاه (ره)



این تصویر در سنه ۱۲۸۰ شمسی در مشهد برداشته شده

اول کسی که در سن کودکی که تقریباً ۱۵ سالگی بود در شهر کاظمین (ع) با

وی ملاقات نموده و شیفته اخلاق او شدم درویشی بنام معروف علی شاه بود در شهر کاظمین (ع) که يك فرسنگی بغداد است و در آن قبر شریف حضرت امام موسی ابن جعفر (ع) و فرزند دوم او حضرت امام محمد جواد (ع) است میزیست و معروف بود به (معروف) یعنی مردم آن سامان او را گاهی شیخ معروف و گاهی معروف فقط صدا میکردند و درویشی بود در سن ۶۰ ساله و کارش علی الدوام مداحی بود البته مداح زیاد دیده‌اید ولی این درویش از مختصاتش این بود که اولاً بهر زبان که دعا و طلب داشت او میخواند و به آن زبان مدح علی (ع) میخواند و آن زبان را نیز خوب میدانست مثلاً کردی - ترکی - عربی - فارسی - هندی و هر زبان که میخواند بهتر از اهل آن زبان میخواند و يك قطعه در بازار کاظمین (ع) که شروع میکرد شاید در مدت یک ساعت پنج زبان میخواند و همه اهالی کاظمین (ع) دست از کار و زندگی کشیده و فقط استماع خواندن او را مینمودند

حقیر روزها از پدرم عمویم دائیم رحمهم الله تعالی آنچه میگریفتم و جمع میکردم بساو میدادم و تقاضای خواندن مینمودم وی میگفت خونم نمی‌آید و پس از اصرار و ابرام اینجانب مشغول خواندن میشد گاهی میشد که تمام راسته بازار کاظمین (ع) را تمام میکرد، مردی بود گویا از اهالی شیراز که لهجه اش شیرازی می‌ماند و طالب حاج بهار علیشاه ره بود و سپس به حاج مطهر علیشاه تجدید بیعت کرده بود اخیراً در نجف اشرف خرقة تهی کرده (حشره الله مع من کان يتولاه) و اکثر اوقات این اشعار را میخواند که در کتاب جنك المناقب هست

ای در کف تو خاتم اقلیم سرمدی	سقف در تو عرش سپهر زبرجدی
جبریل با هزار عقول مجردی	در مکتب علوم تو چون طفل ابجدی
از تو رواج قاعده شرح احمدی	قائم بذو الفقار تو دین محمدی (ص)

یا قاهر العدو و یا والی الولی
یا مظهر المعائب و یا مرتضی علی
الی آخر

و عربی از اشعار شیخ کاظم از زریه و شیخ عبدالباقی العمری که از شعراء سنی معروف بغداد هستند میخواند و از اشعار حافظ، مغربی سعدی، عرفی ره میخواند حقیر باو التماس کردم

که يك قصیده تعلیم دهد که تمام قافیه بندی او علی باشد این قصیده را بفقیر آموخت

شمع قندیل کبریاست علی	نی خدا مظهر خداست علی
اوست آئینه تجلی حق	رود راو کن که حق نماست علی
تا خدا بوده ذات او بوده	می نگو از خدا جداست علی
مرتضی کثرت و علی وحدت	که علی گاه مرتضی است علی
چون خدا را مشیت آمد او	خالق الارض و السماست علی
روزی هر کسی ز سفره اوست	قاسم جمله رزقهاست علی
گر کلام خدای می جوئی	آیه نور و هل اتی است علی
موی زویش چون بگری دراو	سر و الیل والضحی است علی
سر پیغمبری همه از اوست	باطن شاه اولیا است علی

در رك و ریشه تو جا دارد
و من الماء كل شئني حى
چشم بگشا بچشم حق بينا
مستقیمی اگر براه خدا
مردگان رادمش مسيح بود
زو گلستان شده است نارخليل
جذب جانها كند نسيم درش
عار دارد گداز از قارون
صاف طينت ز بند گانش هست
مهربان است چو پدر به پسر

چند گوئی که در کجا است علی
ماه را منبع عطا است علی
چشم حق بین راضیا است علی
هست هادی راه راست علی
درد هر خسته رادواست علی
خضر را چشمه بقا است علی
خلق کاهند و کهر باست علی
رود راو کن که کیمیاست علی
خسرو کشور بقا است علی
آشنا شو که آشنا است علی

محو علی شاه و ذا کر علی شاه کرمانشاهی رحمهم الله

اول کسی که در سفر ایران باو بر خورد نمودم در کرند محو علی شاه بود او میگفت من در مشهد خدمت حاج بهار علی شاه ره رسیدم و در آنجا هفت سال خدمت وی همی نمودم و از فقراء جلالی هستم ولی با اهل حق مانوس و محشور بوده و در خانقاهی که در کرند بود اقامت داشت و مدت هشت شبانروز در نزد وی بودم و از برای اینکه اهل حق یعنی جماعتی که به علی الهی معروف هستند مطلع نشوند که بنده نماز می خوانم میرفتم در اطاعتی و در هارامی بستم و مشغول نماز میشدم بعد از کرند وارد کرمانشاه شدم و صورت درویش بسیار دیدم ولی سیرت درویش نیافتم جز فقری بنام ذا کر علی شاه که از مشایخ حاج بهار علی شاه بود و در جنوب کرمانشاه می زیست، امر معاش وی از روضه خوانی و ذکرفضائل و مناقب اعلی حضرت حسین (ع) می گذشت و چون حقیر اهل قهوه خانه و خانقاه و خرابات و بعضی از اجتماعات نبودم نصف شبی در خیابانهای کرمانشاه قدم میزدم پیر مردی را ملاقات نمودم بنام حاج اسمعیل همدانی ره که از تجار همدان و ساکن کرمانشاه بود ایشان بحقیر ابراز لطف و مرحمت و علاقه نمودند گفتند درویش بخانه ما قدم رنجه می فرمائید گفتم خیر در خیابان گردش میکنم تا آنکه صبح شود گفت خیر و مبالغه ورزید گفتم بیک شرط بخانه شما میآیم و آن آنست که طعامی برای حقیر آماده نسازی گفت پس مرا با شمارفاق و دوستی نشاید اگر تشریف می آورید و بیست عدد تخم مرغ بریان کرده میل میفرمائید الفتی شاید والاخیر حقیر چون خلقی شایسته از وی مشاهده نمودم به دولت سرای او شتافتم یازده شبانروز باهم شب زنده داری نموده و عملاً بحقیر ایمان خود را ثابت نموده پس از چند سال که بکرمانشاه بنشانی او نامه نگاشتم نامه باز گشت و روی نامه نوشته شده بود صاحب نامه مرحوم شده است ره سپس بهمدان آمدم در آنجا نیز صورت درویش زیاد مشاهده نمودم ولی سیرت درویش کم یافتم مردی بنام شیرزاد بناء می گفت اگر شما مسلمان هستید از درویشی خارج شوید که مسلمانی با درویشی منافات دارد يك نفر (عالم!) معروف همدان کلام الهی که تقریباً ارزش بیست تومان آنوقت را داشت بوی دادم استخاره

برای حقیر باز کند طمع ورزیده و قرآن را در بغل مبارک گذاشت و یک‌ده ریالی بیرون آورده گفت شرم‌نده هستم که بیشتر یافت نمی‌شود حقیر چون نجابت و خانوادگیم اجازه نمیداد که سماجت ورزم و قرآن را پس بگیرم صرف نظر کردم و صحبتی نداشتم شاعری را در همدان ملاقات نمودم که شاطر بود فقط یک رباعی بداهتاً سروده و در دفتر چهام یادداشت کردم

میر یارب بدوزخ از گرم‌رندش را ببرا روا نبود با تش افکنی این مرغ آبیرا
چنان از باده حب علی مخمور و سرمستم که فردا نشنوم از هیچ‌کس حرف حسا ببرا

حاج منور علی‌شاه ره



این تصویر در سنه ۱۳۰۰ شمسی در کاخ شمر برداشته شده
دست راست حاج مطهر علی‌شاه
دست چپ حاج منور علی‌شاه

نام شریفش شیخ مرتضی مؤیدزاده طهرانی است فرزند مرحوم مؤید الحکماء اول یکی از مجتهدین نجف اشرف بشمار میرفته است و روزی باجمعی از علماء نجف قرار می‌گذارند که بروند کوفه والعیاذ بالله شوارب حاج بهار علی‌شاه راقص کنند و روزی قرار راعملی کرده با هم بکوفه خدمت مرحوم حاج بهار علی‌شاه یزدی می‌رسند
حاج بهار علی‌شاه از ایشان پذیرائی فرموده سپس بشیخ‌رو می‌فرماید که چرا در امری

که قصد آن راداری تعلل و تأخر می جوئی شیخ رنگش متغیر شده عرض میدارد قصدی نداشتیم میگویند اگر قصدی نداشتی چرا مقصی در جیب گذاشته ای که یکم تبه شیخ بردست و پای درویش می افتد و عذر خواهی میکند سپس بقیه همراهان بنجف مراجعت کرده ولی شیخ تحصن میجویند و احساس نموده که وی را در سلك فقراء خاکسار قبول نمایند حاج بهار علیشاه میفرماید اگر شما میخواهی درویش بشوی لازمه اولیه آن این است که يك كفني در تن کرده و يك كشكول دست گرفته و يك تبرزین بالای كف قرار داده ازدم دروازه شهر نجف وارد شوی و مدح علی (ع) را بنمائی چون شیخ حقا ایمان بحقیقت فقر آورده بود قبول نموده چنین می نماید و بکلی مرده و مأمومین وی از او مأیوس شده مشارالیه در طریقت جلالی مشرف شده و بنام منور علیشاه نامیده میشود جادارد که این رباعی حافظ رادرا بنجاذ کر کنم.



زاهد ظاهر برست از حال ما آگاه نیست
آنچه گوید در حق ما جای هیچ آگراه نیست
در طریقت نزد سالک هر چه آید خیر اوست
در صراط المستقیم ایدل کسی گمراه نیست

مرحوم حاج بهار علیشاه

در ۲۰ ۲۹ ۳۷ شمسی بخانقاه مطهریه رفتم و صادق علیشاه را ملاقات نمودم ایشان تعریف کردند که در سال ۱۲۹۳ شمسی ابن خانقاه مطهریه فعلی بصورت باغ بود بیرون دروازه شیران که آن موقع خندق بود و درویشها در آنجا سکونت داشتند روزی وارد شدم زن دوده دار گفت درویش عریانی چند روز است وارد خانقاه شده و حرف نمیزند و غذا نمیخورند شاید شما با او صحبت کنید نزدیک اورفتم یا علی گفتم نوشت روی کاغذ اسم شما

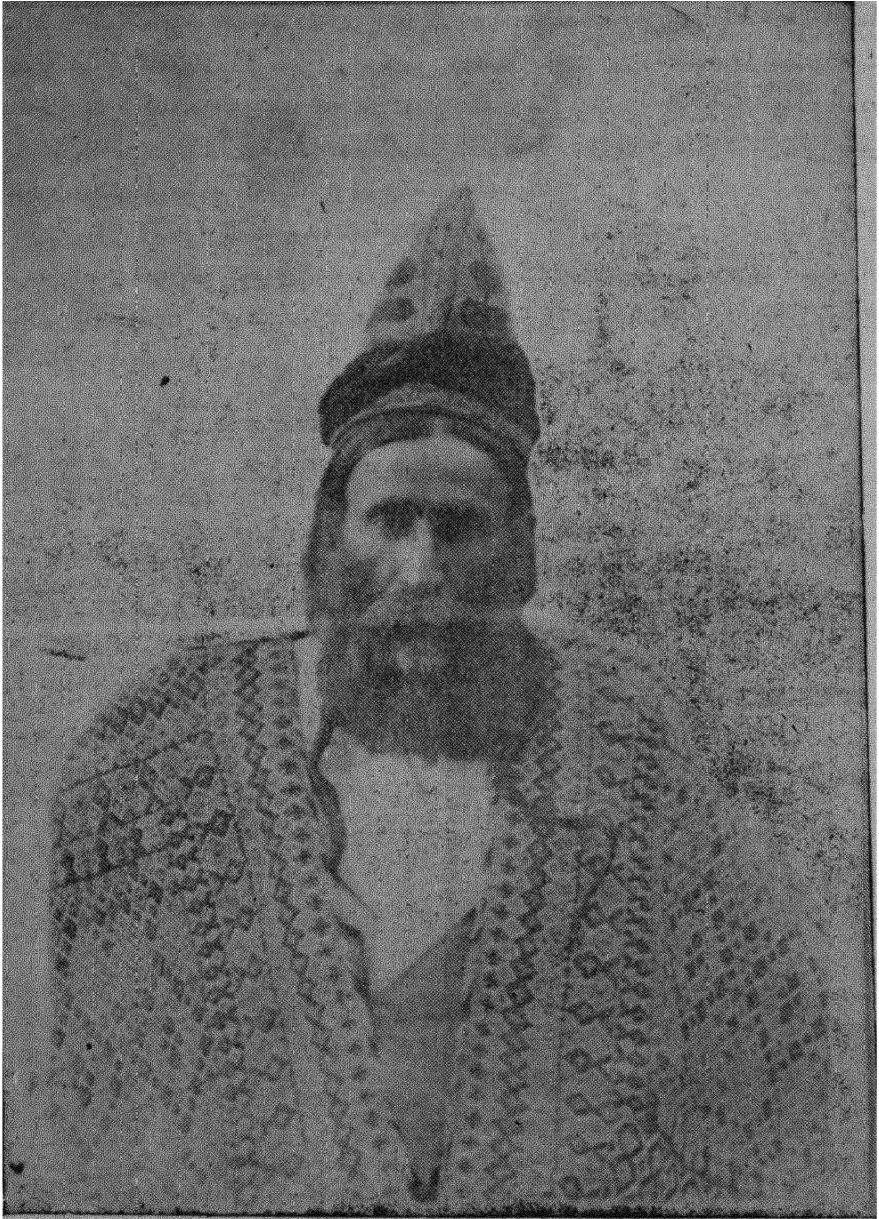
چیت گفتم غلامرضا گفتم اسم شما چیست نوشت مرتضی سپس نوشت گردش برویم گفتم مانعی ندارد بیرون رفتیم تا بدرب چلو کبابی رسیدیم نوشت چلو کباب میخوری گفتم بلی وارد دکان شدیم چلو کباب خوردیم سپس بیرون شدیم تا بدرب مسجد شدیم اشاره کرد وارد شو وارد شدیم فاتحه بود و تمام روحانین جمع بودند ایشان در گوشه قرار گرفت و مشغول قرآن خواندن شد با علاصوت بعد از اتمام یک نفر از روحانیون نزدیک آمد و نگاهی عمیق به ایشان کرد و یک مرتبه عمامه خود را از سر برداشت و لباسش را پاره کرد و فریاد برآورد و! محمدا و! اسلاما و! اشریعتا مردم جمع شدند گفتند چه خبر است گفت این درویش در نجف اشرف استاد ما بود در فلسفه و حکمت این چه روز گاری است بر او آمده خلاصه رفتند و یک عمامه و لباس فاخر و کفش برای درویش آوردند در خانقاه ایشان اشاره کرد که باشد میرویم حمام و میپوشیم سپس نوشت تن من لباس قبول نمی کند بدهید به دوده دار او پیوشد و سوی مشهد مقدس حرکت نمود تذکر نگارنده البته این یکی از مراحل سیروس لوك است و وقتیکه زبان فقیری را مهر میکنند دعا و قرآن و ذکر و نماز و اسماء ائمه (ع) را میخواند بخواند فقط از صحبت دنیا و صحبت با اهل دنیا غایب است و عریان بودن نیز بر اثر خنده و حرارت باطنی است

مرحوم غلام علی شاه



که سلسله جلیله خاکسار بنام برده منتسب است

حضرت حاج مطهر علیشاه



سرسلسله جلیله فقر خاکسار جلالی غلامعلی شاهی است جانشین مرحوم حاج بهار
علیشاه یزدی است در طهران دروازه دولت خانقاه مطهریه مرکز اجتماع فقراء ایشان و

در کوفه مقابل مسجد کوفه خانقاه قدیمی ایشان که فعلاً نیز برقرار و در مشهد گنبد سبز خانقاه دیگر ایشان است و در ایران و عراق خانقاه‌های بسیار بنام مشارالیه هست که مریدان و سرسپردگان وی در آنجا مشغول ریاضت و ذکر و فکر هستند چند مرتبه حقیر خدمتشان عرض کردم اجازه فرمائید حقیر تذکره بنام فقراء خاکسار بنگارم فرمودند فقر خاکسار بکراست و هنوز احوالات این فقر و احکامش را کسی چاپ نکرده است ما عملاً درویشی میکنیم نه صورت و کتاب، فتیر نگارنده نیز چون عملاً درویشی ایشانرا ملاحظه نمودم ارادت خاصی بایشان دارم و کراً ایشانشان را در عالم رؤیای صادقه دیده‌ام و حتی دستوراتی بحقیر داده است و جملاتی فرموده که بعداً تأویل و تبیین شده است

زبان حقیر الکن و قاصر است که فضائل و محامد اخلاقی ایشان را ذکر کنم این گو و این میدان بقول معروف شخص زنده و کیل و وصی لازم ندارد حقیر آنچه را ایمان دارم بیان میکنم که فردای قیامت در نزد محمّد و آل محمّد (ص) شرمنده و خجل نباشم انشاء الله تعالی

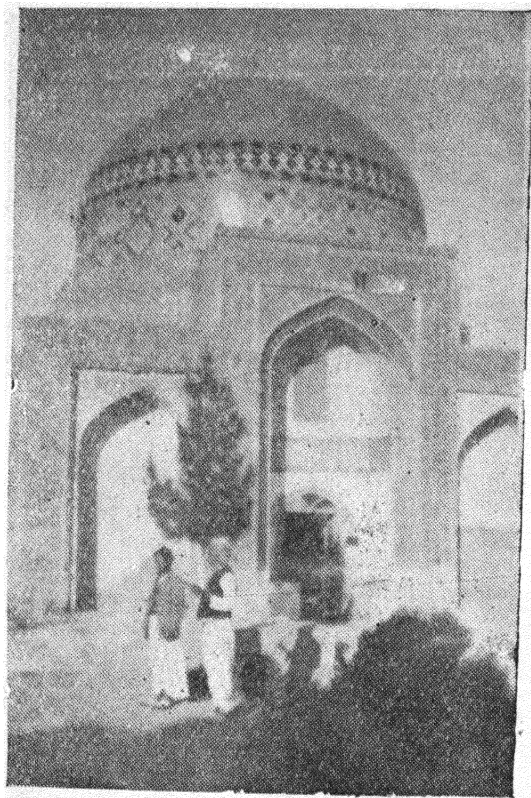
نور علیشاه سرابی خراسانی



حضرة نور علیشه آن گوهر یکتا
کوهست ز خاصان حق و چاکر مولی
ز غلامان عالی باشد و اولاد بهار
پیرش چه مطهر بود آن دلبر زیبا
از نگارنده

اسم شریفش حاج محمد علی طوسی خراسانی سرابی و اسم طریقتش نور علیشاه پیر دست گیر نگارنده از اهالی سراب مشهد و ساکن مشهد و عمر شریفش ۶۹ سال میباشد و فعلاً نیز در خراسان ساکن و مردی است فعال صاحب سخن، تیزبین و مقبره خواجه اباصلت هروی را که از خدمه حضرت ثامن الائمه علیه السلام میباشد در دو فرسنگی شهر مشهد

مقبره خواجه ابا صلت هروی



در حال دعا نورعلیشاه و معصومعلیشاه

با کمال زیبایی ساخته و چند سال است که تولیت آن مقبره را بعهده دارد حضرتش طالب مرحوم حاج بهارعلیشاه بوده و پس از آنکه حاج بهارعلیشاه یزدی ره خرقه گذاشته و حاج مطهرعلیشاه را جانشین خود قرار داده است مشارالیه بایشان تجدید بیعت نموده و لقب شیخ المشایخ طریقت خاکسار جلالی غلامعلیشاهی را گرفته است چون در سال ۱۳۲۲ شمسی بقصد زیارت اعتاب مقدسه ائمه هدی بصوب عراق آمد حقیر در کاظمین (ع) بودم ایشان را که دیدم دفعتاً مجذوب او شدم و دیگر آنی و دقیقه قدرت مفارقت وی را نداشتم و پیوسته با آن جناب بودم البته ایشان هم تنها نبودند آقای مستورعلیشاه که او هم یکی از شیوخ طریقت جلالی است و از اهالی کرمان است با ایشان بودند و در خانقاه مطهریه که در تصدی یکی از مشایخ طریقت جلالی است بنام ناطق علیشاه در شهر کاظمین (ع) بار یافته بودند پس از اصرار و ابرام و الحاح زیاد حقیر که به جناب نورعلیشاه می نمودم که ایشان حقیر را مشرف بسلك جلیل جلالی فرماید ایشان میفرمودند شما محب درویش باشید بهتر است تا آنکه وارد فقر شوید حقیر مبالغه نمودم تا آنکه مجلسی در منزل درویش ناطقعلیشاه در روز اول جمادی الثانی ۱۳۶۴ هجری با حضور جمعی از فقراء جلالی تشکیل دادند و ناطقعلیشاه پیردلیل حقیر شدند و با تشریقاتی

درویش ناطق علیه‌الیه

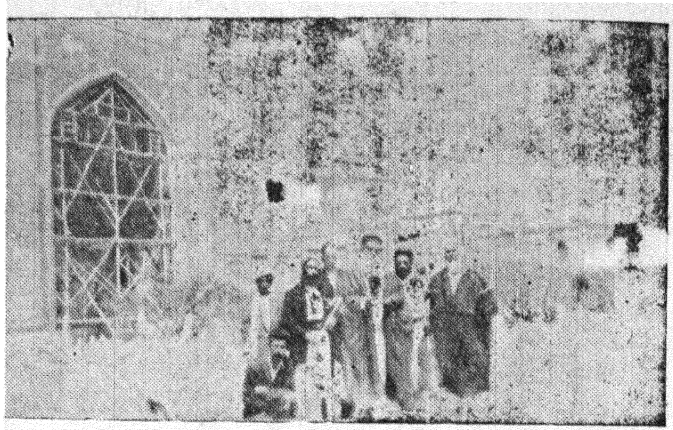


که نمیتوان گفت چون فقر خاکسار و بعبارت دیگر ابوترابی بکراست و هنوز برای کسی فاش نشده و احکامش همگی اسرار است

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

مشرف برشته جلالی شدم و بنام معصومعلیشاه مفتخر و سرافراز شدم سپس درویش نورعلیشاه بسوی خراسان عزیمت کردند و حقیر همواره در مفارقت ایشان بی تاب می نمودم تا آنکه بی اختیار از پدر و مادر و کافه فامیل صرف نظر کرده و با شوقی عظیم به صوب ایران عزیمت نمودم و در خراسان در گنبد سبز که قبر شیخ محمد حکیم مؤمن است و فعلاً خانقاه مطهریه است و سالهاست فقراء جلالی در آن مقبره به ریاضت مشغول بوده و هستند و اخیراً نیز با مساعی و هم حضرت درویش نورعلیشاه ساخته شده است ایشانرا ملاقات نمودم و سپس به امر مطاع ایشان در مقبره خواجه ابا صلت هروی مدت سه سال به ریاضت و خدمت

گنبد سبز خانقاه فعلی مطهریه
 از راست بچپ ۱ حاج نورعلیشاه طوسی
 ۲ مشهودعلی شاه لاهیجانی ۳ حاج
 مطهرعلیشاه ۴ سیفعلیشاه خراسانی
 در مشهد کاراژ دارد ۵ شوقعلیشاه
 خادم گنبد



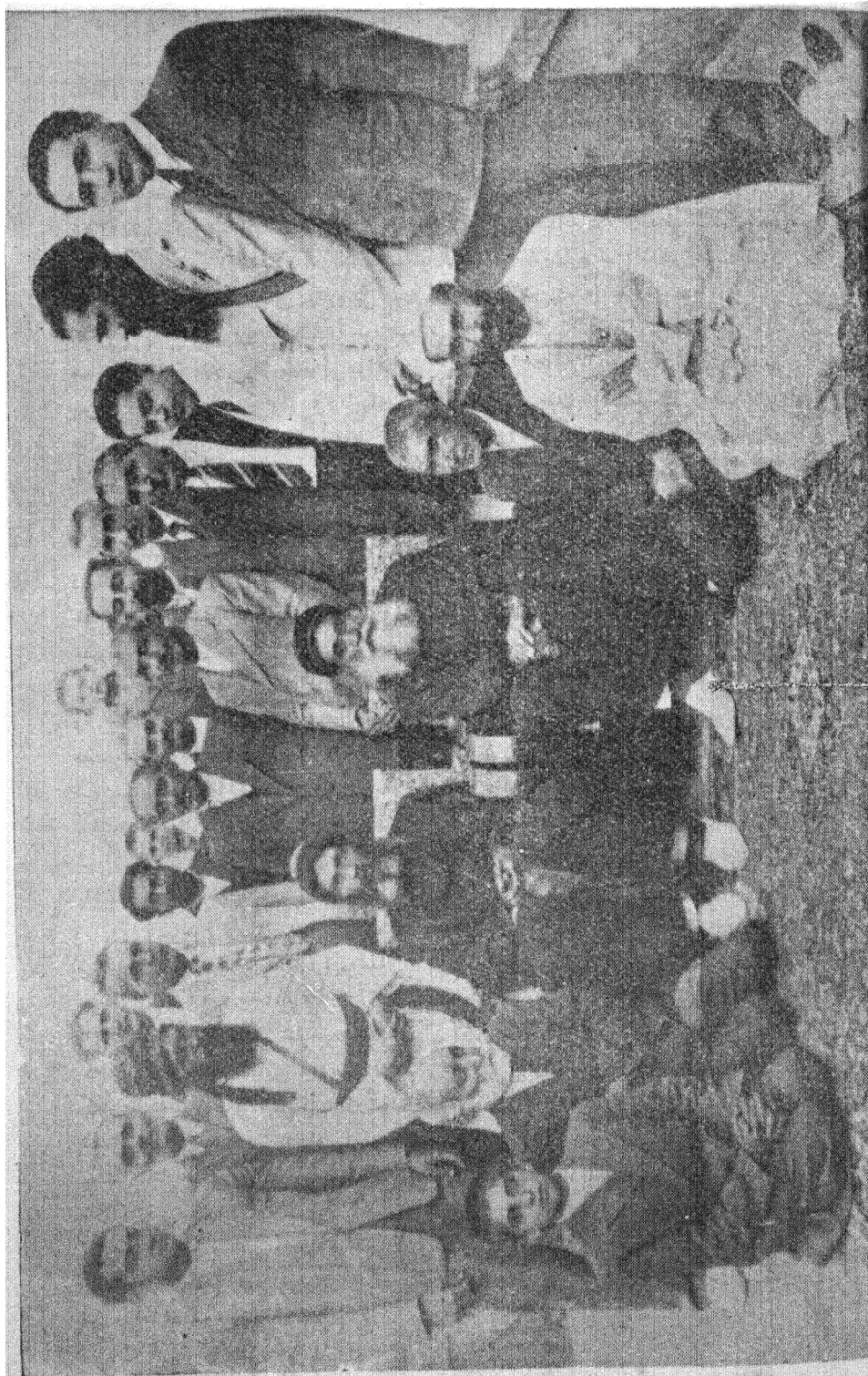
مشغول بودم و پس از یک هزار
 و یکروز بر تبه ثانوی فقر
 نائل شدم و جمعی از فقراء
 جلالی در آنجا حضور
 بهم رسانیدند من جمله توحید
 علیشاه که از مشایخ حاج
 مطهرعلیشاه است و در آن
 وقت مامور خراسان بودند
 بابرخی از مریدان برای
 شرکت در تشریفات خاصه
 تشریف آورده بودند از
 مشایخ جناب منورعلیشاه
 که بقصد زیارت آمده بودند
 و رحمتعلیشاه طرقي پسر
 مرحوم سر مستعلیشاه طرقي
 خراسانی شرف حضور
 داشتند و این واقعه در ۱۲۹۰
 ۱۳۲۵ شمسی بود و پیردلیل
 میر تسلیمعلیشاه (صورت
 مقابل) شدند و فقط حقیر
 اشاره باین مصرع که (ما
 در پیاله عکس رخ یار
 دیده ایم) نموده البته اهل دل
 آگاهند که مقصود چیست.

تصویر مقابل ردیف نشسته در وسط

- ۱- حضرت درویش حاج مطهر علیشاه
- ۲- مرحوم مغفور میر هدایت الله خان علوی (میر گوهر علیشاه) که شرح حال ایشان در صفحه بعد ذکر میشود .
- ۳- نفر نشسته معمم آقای شیخ یحیی عالم زاده شیرازی که ساکن اصفهان مدرسه جده کوچک هستند و از دانشمندان و فقرای عالی مقدار اصفهان بشمار میروند و (اباعن جد) از علماء شیراز بوده اند .
- ۴ - لسانی ایستادگان بالای سر حضرت شیخ نفر دوم احسان علیشاه نفر سوم آقای مهندس میرافضلی . پسر مرحوم سید علی خان میرافضلی
- ۴ - شهباز علیشاه (فرزین)
- ۵- معصوم علیشاه معصومی صاحب کتاب گنجینه شاهی یا شاه ماهان
- ۶- صامت اصفهانی
- ۷- حاج علی اکبر بهمن (صابر علیشاه) طهرانی .
- سیزدهم آقای دکتر صحت
- ۱۵- مرحوم نظام علیشاه قمی بقیه را چون ندی شناختم بسیار متأسف هستم از ذکر نامشان چون این تصویر در ۲۰۳۲ تا ۱۳۲۶ در اصفهان در عکسخانه شرق برداشته شده است کسانی که نام برده شدند طهرانی هستند ولی بقیه از اهالی اصفهان اند- و اما آقای عالم زاده در سنه ۱۳۲۳ باتفاق آقای شریعت مدار شیرازی در مشهد ملاقات شدند و در سال ۱۳۲۵ در اصفهان خدمتشان رسیدم نهایت علاقه را به ایشان دارم سلمه الله تعالی

تصویر مقابل ردیف نشسته در وسط

- ۱- حضرت درویش حاج مطهر علیشاه
- ۲- مرحوم مغفور میر هدایت الله خان علوی (میر گوهر علیشاه) که شرح حال ایشان در صفحه بعد ذکر میشود.
- ۳- نفر نشسته معمم آقای شیخ یحیی عالم زاده شیرازی که ساکن اصفهان مدرسه جده کوچک هستند و از دانشمندان و فقرای عالی مقدار اصفهان بشمار میروند و (اباعن جد) از علماء شیراز بوده اند.
- ۴- لسانی ایستادگان بالای سر حضرت شیخ نفر دوم احسان علیشاه نفر سوم آقای مهندس میرافضلی. پسر مرحوم سید علی خان میرافضلی
- ۴- شهباز علیشاه (فرزین)
- ۵- معصوم علیشاه معصومی صاحب کتاب گنجینه شاهی یا شاه ماهان
- ۶- صامت اصفهانی
- ۷- حاج علی اکبر بهمن (صابر علیشاه) طهرانی.
- میزدهم آقای دکتر صحت
- ۱۵- مرحوم نظام علیشاه قمی بقیه را چون ندی شناختم بسیار متأسف هستم از ذکر نامشان چون این تصویر در ۲۰۲۳/۳/۱۳۲۶ در اصفهان در عکاسخانه شروق برداشته شده است کسانی که نام برده شدند طهرانی هستند ولی بقیه از اهالی اصفهان اند و اما آقای عالم زاده در سنه ۱۳۲۳ با اتفاق آقای شریعت مدار شیرازی در مشهد ملاقات شدند و در سال ۱۳۲۵ در اصفهان خدمتشان رسیدم نهایت علاقه را به ایشان دارم سلمه الله تعالی



تصویر مقابل ردیف نشسته در وسط

- ۱- حضرت درویش حاج مطهر علیشاه
- ۲- مرحوم مغفور میر هدایت الله خان علوی (میر گوهر علیشاه) که شرح حال ایشان در صفحه بعد ذکر میشود.
- ۳- نفر نشسته معمم آقای شیخ یحیی عالم زاده شیرازی که ساکن اصفهان مدرسه جده کوچک هستند و از دانشمندان و قزاقی عالی مقدار اصفهان بشمار میروند و (اباعن جد) از علماء شیراز بوده اند.
- ۴- لسانی ایستادگان بالای سر حضرت شیخ نفر دوم احسان علیشاه نفر سوم آقای مهندس میرافضلی. پسر مرحوم سید علی خان میرافضلی
- ۴- شهباز علیشاه (فرزین)
- ۵- معصوم علیشاه معصومی صاحب کتاب گنجینه شاهی یا شاه ماهان
- ۶- صامت اصفهانی
- ۷- حاج علی اکبر بهمن (صابر علیشاه) طهرانی.
- سیزدهم آقای دکتر صحت
- ۱۵- مرحوم نظام علیشاه قمی بقیه را چون ندی شناختم بسیار متأسف هستم از ذکر نامشان چون این تصویر در ۲۰ ر ۳۲۶ در اصفهان در عکسخانه شرق برداشته شده است کسانی که نام برده شدند طهرانی هستند ولی بقیه از اهالی اصفهان اند و اما آقای عالم زاده در سنه ۱۳۲۳ باتفاق آقای شریعت مدار شیرازی در مشهد ملاقات شدند و در سال ۱۳۲۵ در اصفهان خدمتشان رسیدم نهایت سلاقه را به ایشان دارم سلمه الله تعالی

میر گوهر علی شاه علوی اصفهانی ره

میر گوهر علی شاه علوی اصفهانی ره نام شریعتش سیده دایت الله دانشور علوی خلف مرحوم حافظ الصبحه ساکن اصفهان خیابان شاهپور کوچه خلجیا بود منزل پدرش در سنه ۱۳۲۴ شمسی در اصفهان خدمت ایشان رسیدم و پیرمردی بنام صفا علی شاه ازاهاالی کاظمین (ع) که چراغی او بود در خدمتش کمر همت بسته بود آن مرحوم از مشایخ حاج مطهر علی شاه بود چهار شبانه روز در یک اطاق در خدمتش بودم او بالای کرسی نشسته بود و من بنده فقیر کنار اطاق برای آنجناب و به تقاضای وی که فرمود می خواهم مسافرت کنم و قرآنی دارم که باید حمایت کنم یک چنته چهار پهلوی می خواهم حقیر نیز مشغول سوزن زدن چنته ۴ پهلوی شدم و پس از چهار شبانه روز تمام کردم و لبهای آنرا شیرازه زدم چون خواب نداشتم و همیشه در حال مراقبه بودم بند چنته نیز برای حضرتش سوزن زدم دو عدد گل تاج نیز برای کودکان او سوزن زدم گویا بنام جمال الدین و هبه الدین بودند آن سید جلیل القدر مصاحبش سیرانی پذیر نبود .

چون عالم بود، فقیه بود، دروس قدیم را کامل آیدیده بود و از جدیده بهره وافی داشت و دارای تصانیف بود آن مرحوم میگفت سی سال بود در طلب پیرو مرشد کامل بودم پس از سی سال به اعتاب مقدسه اتمه اطهار (ع) مشرف شدم یک روز دیدم درویشی از حرم مطهر حضرت اباعبدالله الحسین (ع) بیرون آمد و حال آنکه من او را نمی شناختم با و با علی مدد گفتم دست مرا گرفت و فرمود الان جدت بمن دستور داد که کارت را تمام کنم و نگاهی بحرم و ضریح حضرت نمود و گفت همین است و سپس مرا بخانقاه خود برد و در مدت چهل روز هفت مرحله ام را طی کرده و بعد از خدمتش مرخص کرد و لازم است حاج مطهر علی شاه چند شیخ سیار داشته باشد که دائماً در شهرها و اطراف ایران و عراق و ممالک مسلمین در گردش باشند و خلق را ارشاد نمایند بحقیر نگارنده فرمود کجا میخواهی بروی عرض کردم شیراز - یزد - کرمان - زاهدان فرمود حساب کن چند مدت طول میکشد آن مدت را در اینجا باشید و بعد خیال کنید همه آنجاها را رفته اید همه جا اینجا است .

آن مرحوم دارای اشعار زیادی بود که هفته یک شب شعراء اصفهان را در نزد خود می پذیرفت من جمله مرحوم سید رحیم حقانی و صفیر اصفهانی و غیره که از معارف و عرفاء حق الی الله بودند و همه اشعار خود را در آن جلسه برای هم انشاء میکردند آن مرحوم در سنه ۱۳۲۶ شمسی برای معالجه سل سینه خود بتهران آمد و علاج پذیر نشد آنچه اصرار میورزیدند که از خانقاه مطهریه او را به مریم خانیه ببرند قبول نمی کرد تا آنکه تصمیم قطعی گرفتند که او را به بیمارستانی حمل کنند او را داخل ماشین سواری که میگذارند اشکهایش جاری شده میفرماید مرا داخل خانقاه ببرید خدا حافظی کنم تا نیم ساعت دیگر بیش مهمان شما نیستم که تا جنابش را داخل خانقاه می برند با اینکه همگی متأثر بودند و گریان روح از بدن شریفش مفارقت میکند ره پس جسد شریف را بامام زاده قاسم برده فعلاً مدفن او و مرحوم تاج علی شاه رشتی و بعضی از فقراء جلالی در آن مکان شریف است آن مرحوم یک قصیده فارسی از خودش و یک قصیده عربی از دیگران در کتاب حقیر بخط زبانی خود مرقوم داشت که فعلاً موجود است و اما قصیده فارسی او .

باده نوشان صبحدم پیمانه صهبا زدند
 باده مشگین زدست ساقیان سیم ساق
 شاهدان در جلوه گاه راز دل برده بناز
 پاکبازان ازل بستند احرام نیاز
 در بساط قرب او ادنی ز جام بیخودی
 بر سر خوان ابیت عند ربی ساغری
 از شراب وصل در کاس سقا هم ربهم
 جرعه جام جهان بین با پری رویان قدس
 اندر آن وجد و طرب مستان بجای نفل و می
 سرخوش از دیدار یار و خرم از وصل نگار
 از تجلی جمال و حسن و عشق بیزوال
 بی سر و پایان کوی نیستی عهدالست
 دست افشاندند بر کون و مکان و مردوار
 مستی مادر دزدنشان از شراب امروز نیست
 رهروان عالم معنا بدار الضرب عشق
 گام اول برده رده در منزل مقصود دل
 قصه شد کوتاه در پیچ و خم زلف دراز

یاسمن رویان بعشرت خیمه بر صحرا زدند
 شادای مهر رخ محبوب مه سیما زدند
 مطربان در پرده عشاق بی پروا زدند
 چون قدم از کعبه اندر مسجد اقصا زدند
 باده از خم حقیقت لیلۃ الاسرا زدند
 در کنار دوست اندر قبه خضرا زدند
 در قصور و در خیام جنت المأوی زدند
 در صف کروبیان در عالم بالا زدند
 بوسه بر لعل لب معشوق بی همتا زدند
 نعره مستانه در گنبد مینا زدند
 آتش اندر خرقة و سجاده تقوی زدند
 باده با پیمانه رند فلك پیمای زدند
 پشت پای یکبارده بردنیا و مافیها زدند
 در ازل مارا صلا بر جام و بر مینا زدند
 سکه دلدادگی را بر دل شیدا زدند
 سالکانی کاندربین وادی قدم با مازدند
 شانه برجعد پریشان چون شب یلدا زدند

دور آخر را بکام خویش در کشتی نوح

شهبازان طریقت اندرین دریا زدند

تخلص آن مرحوم نوح بود تم و قصیده زیر رانیز خود حقیر یادداشت نمودم و در این
 قصیده که ذکر می شود اشاره به مرگ کرده میگوید

گر که عاشقی این نوح دست و دل بشو از جان
 ای صنم مرا جانی یا که جان و جانانی
 از نگه خرد گیری از لب روان بخشی
 یک تبسمی بنمانا شکر فرو ریزی
 خوش نموده پنهان در میان لب جانی
 رندم و خراباتی نه یارو نه یساری
 قبله ام بود رویت کافر چه گیسویت
 فارغی ز حال من ای مه دل آرامم
 کم نمی شود از حسن گر مرا بخود خوانی
 کرد محنت ایام از رخم فرو شویی
 گر برانیم از ناز دلبر از درگاهت
 در قمار عشق تو پاک بازم ای دلبر

گر که خواه بتوانی یا که خواه نتوانی
 شرم آفتاب استی رشک ماه تابانی
 زلف عنبر افشانی روح و روح و ریحانی
 یا تکلمی فرما تا که در در افشانی
 بوسه عنایت کن زان لبان مرجانی
 مسکنم بوی رانه منزلی بوی رانی
 دل صنم پرست آمد آه از این مسلمانی
 در ر عشق اگر خواندی حال من همی دانی
 چند لحظه بنشینی نزد خویش بنشانی
 از غم فراق خود مشفقانه برهانی
 میکشد ز هجران کار من بعیرانی
 نه سری و نه پامی نه دلی و نه جانی

گر که عاشقی ای نوح دست و دل بشو از جان

گر که خواه بتوانی یا که خواه نتوانی

میر شمشیر علی شاہ آریبتی رہ



نفر وسط مرحوم میر شمشیر علی شاہ کہ کود کی رادر بغل دارد و آنکودک آقامصباح است فعلا
در خانقاه تهرآن شیخ طریقت است

آن مرحوم پدر آقای مصباح کہ دارای فضائل و مناقب بسیار است در تربت
حیدریہ از فقر اعدستگیری میکرده است و خلق را بسوی شاهرآہ حقیقت و مسلک طریقت ہدایت
می نموده و اشعاری نیز داشته ولی حقیر فقط اشعاری کہ در حلقہ ذکر خواندہ میشود مینگارم
کہ روح آن مرحوم شاد شود

سقاك الله ای ساقی علی هو علی حق
بیاور بادہ باقی علی هو علی حق
منم آن عاشق شیدا بیاور بادہ صہبا
کہ گویم لای برالا علی هو علی حق
قدح بر دار مردانہ بیا با ما بمی خانہ
بین هو هو مستانہ علی هو علی حق
کریم است او کریم است او رحیم است او رحیم است او
صراط المستقیم است او علی هو علی حق
امام الجن و الانسان قسیم النور و النیران
زہی روزی دہ خلقان علی هو علی حق

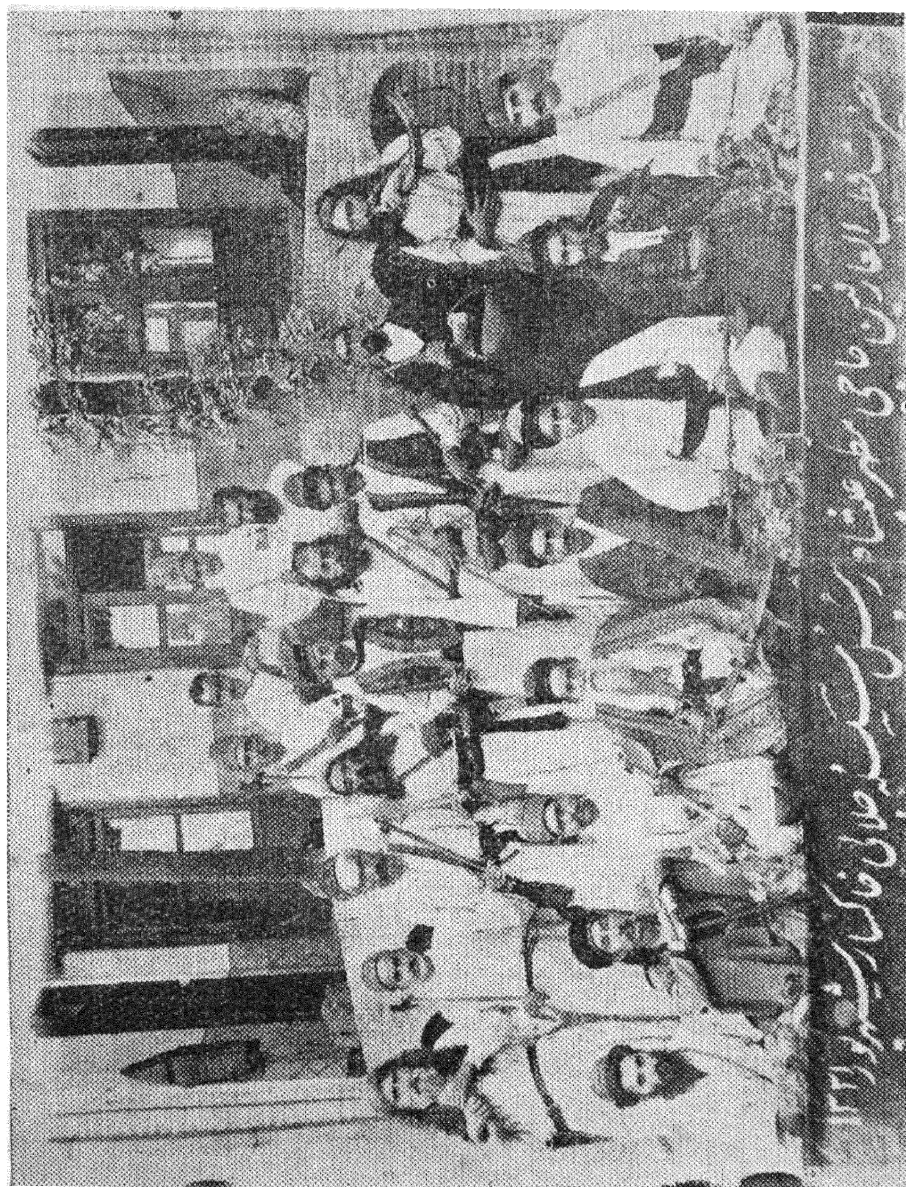
من آن رند مصفایم که آن شاه است مولایم
 چه سگ بر در گهش جایم علی هو علی حق
 من آن یکرنگ صدیقم که از حق است توفیقم
 سراسر این علم و تحقیقم علی هو علی حق
 همین یک نکته الهامم ز حق گردید در کامم
 که در توحید اتمام علی هو علی حق
 بذات او احد باشد بنعمت او صمد باشد
 بوصفش لم یلد باشد علی هو علی حق
 هو الحق است اسرارم هو المولی است افکارم
 بدل خود معنی دارم علی هو علی حق
 بوجه خویشتن باقی بیزم عاشقان ساقی
 بروح و جسم رزاقی علی هو علی حق
 نیم سالوس عیاری ندارم زشت کرداری
 اگر بامن سری داری علی هو علی حق
 مصفا ساخت ایمانم قلندر کرد اینچانم
 برون از چار ارکانم علی هو علی حق
 نه از این عنصر خاکم که از تدبیر افلاکم
 بذات خویشتن پاکم علی هو علی حق
 من آن پیر خراباتم خرابات است اثباتم
 که باحق است حالاتم علی هو علی حق
 شدم خاموش از گفتن ندارد سود این سفتن
 همین به سر بنهفتن علی هو علی حق

(۱) یودشمشیر من یا هوخوشم از ذکر وصف او

برم پیوسته نام او علی هو علی حق

(۱) (چون تخلصی نداشت) این تخلص را نگارنده برای شادمانی روح آن مرحوم

سروده و نگاشت



میر کوثر علیشاه شیرازی معروف به انوار سید علی اکبر

میر کوثر علیشاه از مشایخ حاج مطهر علیشاه است که در شیراز ساکن است و شبهای جمعه در خانقاه مطهریه در هفت تن شیراز مرده خود را گرد خود جمع کرده و مشغول ذکر و فکر می شوند شبی در خدمتش در دولت سرای او بسر بردم و از مصاحبتش فیض عظیم بردم سیدی است جلیل القدر صاحب نسب کیس و روزها را در بانك اشتغال دارد و امر معاش او از آن طریق میگذرد دارای اولاد بزرگ است وقتی بایک فرزند خود به آرامی صحبت مینمود شایسته بود همه خلق در آنجا باشند و ملایمت را مشاهده نمایند که چگونه پدر با پسر صحبت میدارد دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی (سمدی)

ردیف اول نشسته از راست بچپ

- ۱ - مشهود علیشاه لاهیجانی
- ۲ - منور علیشاه (دکتر بکتاش)
- ۳ - سید جلال الدین علیشاه
- ۴ - حضرت درویش حاج مطهر علیشاه
- ۵ - میر کوثر علیشاه (سید علی اکبر انوار شیرازی ساکن شیراز)
- ۶ - شهباز علیشاه (فرزین)
- ۷ - صادق علیشاه
- ۸ - ذاکر علیشاه رشتی

ردیف دوم

- ۱ - کبیر علیشاه
- ۲ - توفیقعلیشاه مرحوم
- ۳ - ناصر علیشاه
- ۴ - شوقعلیشاه
- ۵ - محبت علیشاه سروش
- ۶ - پاکعلیشاه
- ۷ - شیرعلیشاه
- ۸ - میر مقصود علیشاه (معروف بسید بکاء لاهیجانی)
- ۹ - درعلیشاه

ردیف سوم

- ۱ - لطف علیشاه
- ۲ - رضا علیشاه یزدی
- ۳ - وحدت علیشاه (زکی زاده)
- ۴ - یوسف ترک از اهالی ترکیه که چندین سال طالب فقر بوده و در مکاشفه دیده است که باید بتهران بیاید وقتی می آید طهران و خانقاه مطهریه حاج مطهر را می بیند که همان درویش است که در مکاشفه دیده است و مدتی نیز در خانقاه معتکف بود

تاج علیشاه رشتی ره

مرحوم تاج علیشاه رشتی را در سال ۱۲۳۴ شمسی در رشت ملاقات نمودم. نام شریعتش حاج اسمعیل دهقان بود از مشایخ حاج مطهر علیشاه بود شبی در خانقاهش که منزل شخصی او بود در بخش ۲ رشت پشت سبزه میدان رشت میهمان وی شدم و مهر علیشاه که یکی از مریدان وی بود در سبزه میدان رشت خراباتی داشت که فعلا نیز هست در آنشب بخدمت او مشغول بود آن مرحوم مردی بود فهیم صاحب تألیفات منجمه دیوان دهقان و یک قصیده از اشعارش را در کتاب خود یادداشت نمودم که ذکر می شود:

ای از توانوار احد شد منکشف شد منجلی
الحق علی برحق علی هوق علی یا حق علی
باشد علی انوار هو داند علی اسرار هو کردار او کردار هو هو مصدر مشتق علی
الحق علی برحق علی هوق علی یا حق علی
الله آمد اسم ذات ذاتش بود عین صفات ادراک ذاتش عقل مات شد مظهر مطلق علی
الحق علی برحق علی هوق علی یا حق علی
ای از تو ظاهر دین حق و زوال فقر آیین حق کین تو آمد کین حق برحق بود ملحق علی
الحق علی برحق علی هوق علی یا حق علی
خورشید چرخ چارمین مرآت آن روی مبین بالاتر از عرش برین افراشته منحق علی
الحق علی برحق علی هوق علی یا حق علی
رفت او بدوش مصطفی کرد از خدائی دست و پا مهر نبوت از صفا دوش نبی ملحق علی
الحق علی برحق علی هوق علی یا حق علی
در روز کین داوری از ذوالفقار حیدری پر خون تن خصم جری سرها کند منشق علی
الحق علی برحق علی هوق علی یا حق علی
خصمش بود خصم اله در نزد احمد روسیاه زهرا چه آید دادخواه ا کذب عدو اسدق علی
الحق علی برحق علی هوق علی یا حق علی
مداح تو ذات خدا از هل اتی و انما روح الامینت لا فتی گفته است در خندق علی
الحق علی برحق علی هوق علی یا حق علی
در باغ صنع کرد گیار فدت چو سرو جو بیار مویت بنفشه در بهار رویت گل زنبق علی
الحق علی برحق علی هوق علی یا حق علی
شاهها فقیران توئیم خیل گدایان توئیم در دو جهان زان توئیم بخشایمان رونق علی
الحق علی برحق علی هوق علی یا حق علی
ای خسرو یوم القدر ای سرور عرش سریر تویی نیاز و ما فقیر ارحم لنا ارفق علی
الحق علی برحق علی هوق علی یا حق علی
یار بیهق هشت و چهار در سایه حفظ بهدار حاجی مطهر پایدار تا گوید او حق حق علی
الحق علی برحق علی هوق علی یا حق علی

دهقان نهد روز شمار بر فرق تاج افتخار از خاکپای شهریار بالای تاج ابلق علی
الحق علی بر حق علی هو حق علی یا حق علی

محتاج علیشاه همدانی

آن مرحوم از مشایخ حاج بهار علیشاه مرحوم و در همدان مشغول بزازی بوده است که روزی حاج بهار علیشاه مرحوم باچهل نفر قلندر از بازار میگذشتند که بر سر قبر و تربت بابا طاهر بروند که آن مرد بزاز ازدکان بزازی فرود آمده و ذریبی نگاهی که حاج بهار علیشاه باو نموده و تبسم کرده بود شتابان میدود تا بر مقبره بابا طاهر خدمت درویش میرسد و تقاضای تشرف در سلك فقراء جلالی مینماید حاج بهار علیشاه میگویی اگر بخواهی درویش شوی باید چهل کفنی یعنی پیراهنی بلند و چهل زیر شلوار و چهل جفت کفش و چهل کلاه نمود برای این چهل فقیر بیاوری تا ما داخل طریقت کنیم او نیز فوراً میگویی سمعاً و طاعتاً و میرود وارد دکان خویش میشود آنچه چلووار داشته برای فقراء میدهد بخیاط میدوزد و چهل جفت کفش و چهل کلاه نمود نیز خریده خدمت حاج بهار علیشاه می برد آنچه درویش اصرار مینماید که باز گردد فقر صعب و طاقت فرسا است راهی است پر بیخ و خم قبول نمیکند و باحالی عاشقانه ودلی پر محبت و چشمی گریان به استدعای خود ادامه میدهد که در همان مکان مشرف بفقر شده و مشغول شعر گفتن می شود و اشعار زیادی میسراید و باتفاق درویش بتهران روانه میشوند و در خانقاه حاجب که فعلاً مطهریه نامیده میشود مدت ششماه مریض بوده که در آن مرض خرقة تهی مینماید و در همان خانقاه در جوار مرحوم حاجب آرمیده است از جمله اشعارش دو قصیده در نزد حقیر زبان بزبان رسیده که بقصد شاد شدن روح آن مرحوم ذکر میشود

من غلام شاه مردانم چه غم دارم دگر در دو عالم همچو سلطانم چه غم دارم دگر
فارغ از قید تن و جانم چه غم دارم دگر عاشق رخسار جانانم چه غم دارم دگر
هدهد ملك سلیمانم چه غم دارم دگر

شکر الله دست خود بردامن مولا زدم مهر مهر مرتضی را بر دل شیدا زدم
پشت پائی بر همه دنیا و ما فیه ازدم هردو عالم را بتار موی او سودا زدم
همچه موی او پریشانم چه غم دارم دگر

شکرایزدرا که من از چاکران حیدرم تاج سر بر فرق شاهان خاکپای قنبرم
چون بود مولا علی اندر دو عالم سرورم فارغ از بیم حساب و هول روز محشرم
بنده سلطان خوبانم چه غم دارم دگر

آنچه میگویی همه نطق بیانم یا علیست سال و ماه و روز و شب در دوزبانم یا علیست
قوت دل سوز تن آرام جانم یا علیست حشر و میزان و صراط و هم جانم یا علیست
من گلستان ایشانم چه غم دارم دگر پست پا بر فرق کیکاوس و قیصر میزنم
منکه از عشق علی پروانه سان پر میزنم

دم ز اوصاف ولی الله اکبر میزنم بردل تارعدو هر لحظه خنجر میزنم
 پای تاسر غرق عصیانم چه غم دارم دگر
 یا علی در در گهت بابار عصیان آمدم همچو سگ در در گهت ایشاه خوبان آمدم
 منکه از افعال زشت خود پشیمان آمدم گر نمائی ناامیدم زارو نالان آمدم
 گر نمائی شادو خندانم چه غم دارم دگر
 ایکه از روی تو نور کرد کار آمد پدید وصف ذات از رسول تاجدار آمد پدید
 رشته فقر و فنا از خاکسار آمد پدید طینت محتاج از نور بهار آمد پدید
 منکه در جمع فقیرانم چه غم دارم دگر

قصیده دوم آنمرحوم

ایعارف مستانه بگشالاب و هوو زن ایعاشق دیوانه بگشالاب و هوو زن
 سرمست بمیخانه بگشالاب و هوو زن کن باده بییمانه بگشالاب و هوو زن
 اندر ره جانانه بگشالاب و هوو زن
 گر عاشق آنماهی برهان تن خود از قید گر صدق و صفا خواهی برهان تن خود از قید
 گر عمر و بقا خواهی برهان تن خود از قید گر آنکه خدا خواهی برهان تن خود از قید
 شوازم همه بیگانه بگشالاب و هوو زن
 از عشق رخ دلبر ما واله و شیدائیم وارسته ز قید تن ما جان مصفائیم
 بیگانه ز هر انجم دیوانه مولائیم ما مست در این عالم از باده الهیم
 در کعبه و بیتخانه بگشالاب و هوو زن
 در گلشن باغ عشق ما بلبل خوش خوانیم در گوشه میخانه مادر صف رندانیم
 در کوی سعادت ما خود موسی عمرانیم در کشور اهل دل ما همچو سلیمانیم
 هستی تو ز ما یانه بگشالاب و هوو زن
 از عشق رخ دلبر ما تمیم در این سامان هستیم ز خوبی ما اندر طلب جانان
 بگذشته از این عالم ما تمیم در این دوران که ساکن در گلشن که ساکن در ویران
 در گلشن و ویرانه بگشالاب و هوو زن
 ما مست عن الحقیم سر گشته و دیوانه خوردیم می وحدت ما از خم جانسانه
 ما تمیم در این دنیا بسی منزل و بیتخانه که ساکن در مسجد که ساکن میخانه
 در مسجد و میخانه بگشالاب و هوو زن
 ما جلوه گر حق را از روز ازل دیدیم ما ذات الهی را بی مثل و مثل دیدیم
 ما حضرة بی چون را بی عیب و خلل دیدیم ما معرفت حق را خود عین عمل دیدیم
 زاهد توبه افسانه بگشالاب و هوو زن
 ما را بجهان کاری جز حیدر صفدر نیست ما را بکسی کاری جز خواجه قنبر نیست
 ما را بپرویشان جز ساقی کوثر نیست هر کس که نه درویشست زینو اقمه مخبر نیست
 این رمز فقیرانه بگشالاب و هوو زن

صدشکر مرابرسر عشق رخ بار آمد اندر دل من نوری زان نورنگار آمد
این عشق مرابرسر از هشت و چهار آمد محتاج غزل خوانان از باغ بهار آمد
باهمت مردانه بگشا لب و هو و هو زن

میرتوفیق علیشاه قزوینی

از فقراء جلالی است طالب حاج مطهر علیشاه است در قزوین باوی ملاقات نمودم
سیدی جلیل القدر فقیری پاکدامن دارای عائله با این که در قزوین در یکی از محلات مستاجر
بود حقیر را بخانه خویش برد و در همان يك اطاق که زن و بچه او زندگانی مینمودند پذیرائی
نمود این سرمشق است برای خلق خدا- درویشی- صفامعیش یگانگی و برادری است دیگر از
قزوین چیزی یادگار ندارم.

میر هوشنگ نلیشاه رشتی ره

از فقراء حاج مطهر علیشاه بود و در خطاطی مهارتی عجیب داشت ساکن رشت بود
و امرش از ترسیم میگذشت، فقیری بود خوش خلق، بذله گو از مجالست و مصاحبت وی
هرگز کسی خسته نمی شد و سیرائی پذیر نبود و بیش از همه چیز به خرما علاقه مند بود
اولادش فعلاً در رشت و طهران هستند بنام زرین کلک.

شرح عکس صفحه ۶۸ از راست بچپ.

- ۱- ناصر علیشاه قزوینی
 - ۲- صابر علیشاه (حاج علی اکبر بهمن)
 - ۳- آقای احمدی اهالی تبریز
 - ۴- مرحوم میر هوشنگ زرین کلک رشتی
 - ۵- حسن آقا
 - ۶- مرحوم نظام علیشاه قمی
- ردیف دوم.

- نفر اول آقای فرزین (شهباز علیشاه)
 - ۲- حضرة حاج مطهر علیشاه
 - ۳- آقای امیر آقا پیر حقیقت طهران
- ردیف سوم.

نفر اول آقای معصومی صاحب کتاب گنجینه شاهی یا شاه ماهان
نفر دوم آقای مصباح سید جلال الدین علیشاه
نفر سوم آقای مهندس میرافضلی خلف مرحوم حاج میرعلیخان میرافضلی این تصویر
در سنه ۱۳۲۵ شمسی در طهران برداشته شده است.



میر عبدالباقی (مبرقع)

فرزند مرحوم آیت الله حاج میرزا هادی رضوی خلف مرحوم آقا میرزا ابوتراب



همدانی که مادر ایشان نیز دختر مرحوم ناصرالدین شاه قاجار بوده اند در سال ۱۲۸۷ در همدان خدمت حاج بهار علیشاه یزدی ره بکسوت فقر مفتخر می شود و مراحل سبعة را طی می فرمایند و بشیخوخت منصوب می شوند در سال ۱۲۹۸ شمسی در همدان خرقه تهی و تربشان در باباطاهر قرار میگیرد و پس از تخریب و بقیه باباطاهر در سنه ۱۳۲۰ و انهدام قبور بعضی از مؤمنین و منسوبین آن مرحوم کالبدو جمجمه آن مرحوم را به ارض قمر انتقال دادند .

شرح تصویر صفحه قبل در وسط جالسن و واقفین چند نفر با لباس فقر دیده می شوند پیر مردی محاسن سفید مرحوم جناب پیر حقیقت بعد مرحوم شمس الرفاء بعد حاج مطهر علیشاه بعد مرحوم سید عبدالباقی مبرقع .

در بین ردیف بالای سر حاج مطهر در حال گلبنک حاج مستور علیشاه است که از اهالی کرمان و فعلا در بغداد و کاظمین (ع) بسر میبرد و شیخ طریق جلالی است و در ایران متجاوز از ده هزار فقیر مرید دارد . این عکس در سال ۱۳۰۶ شمسی برداشته شده است

منور علیشاه تبریزی (دکتر بکتاش)

نام شریعتش رضاقلی فرزند مرحوم بنان الملك میرزا حسین خان متولد ۱۳۲۳ قمری در تبریز از مشایخ حاج مطهر علیشاه میباشند و مریدان ایشان در طهران بسیارند تحصیلات قدیمه و جدیده را در طهران پایان رسانیده اند و تحصیلات زبانهای خارجه را در مدرسه سنلویی فرانسوی ها آموخته اند و به هندو قفقاز و روسیه مسافرت نموده اند و علم طب را در اروپا فرا گرفته اند و در شهرهای ایران ضمن سیاحت نمایشات علوم عجیبه داده اند و فعلا در طهران منزوی هستند .



این عکس در ۱۳۲۶ شمسی در خانه طهران برداشته شده است و در پیش ملک ساکن هندوستان است و در آنجا نیز مرده بسیار دارد و وقتی بتهران آمده بود بقصد زیارت حضرت ثامن الائمه (ع) هر اواخر چند نفر از مریدان را آورده بود و درویش بافضلی بود گفته

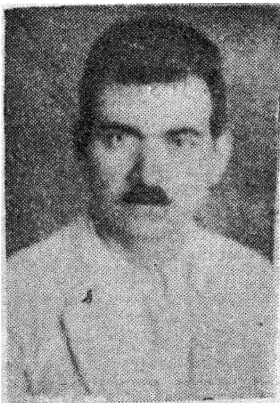
نفر وسط ملک هندی دست راست ملک منور علیشاه تبریزی (دکتر بکتاش)
دست چپ ملک ضادعلیشاه

مظلوم علیشاه (اخوی نگارنده شریعتاً و طریقتاً)



نام شریعتش محمود مدرسی عالم متولد ۱۳۰۲ شمسی در نجف اشرف در سنه ۱۳۲۷ شمسی در طهران منزل نگارنده خدمت نورعلیشاه طوسی مشرف بقدرش و پیر دلیل ایشان نگارنده شد پیشه اش میکانیکی است و در فن میکانیکی و معادن رقیب و همانند ندارد ندولی بر اثر ابتلاآت و شدائد اخیراً از سنه ۱۳۳۰ به بعد از او عزت اختیار کرده و به ریاضات و مجاهدات اشتغال دارد و در علوم غریبه واقف و بینا است چون پدران ما تاجد مان مالک ابن الحارث الاشر النعمی از اتقیا و صلحا بوده اند البته این روحانیت را بارث برده است .

(ابوالقاسم کوفی)



اخوی نگارنده متولد ۱۲۹۵ شمسی ساکن شهر کاظمین (ع) است و اگرچه هنوز وارد طریقت نیست و در لباس روحانیت هم نیست ولی (در لباس کفر کار اهل ایمان میکند) بنا بر این که از آباء و اجداد خود برده بالمشکه حرفه او ظاهراً نجاری است به ارشاد و هدایت گمراهان اشتغال دارد . د

میر مظفر علیشاه کاشانی



آقای میر مظفر نام شریعتش سید مرتضی احمدی از اهالی کاشان متولد ۱۲۹۵ شمسی فرزند مرحوم سید محمود از خانواده های مرحوم حاج صدرالدین کاشانی که پشت اندر پشت (اباعنجد) از سلسله علماء عظام بوده اند و ۲۸ پشت به حضرة امام موسی ابن جعفر (ع) میرسند و از فقرا حاج بهار علیشاه یزدی ره است در حدود سال ۱۳۱۰ شمسی خدمت ایشان رسیده اند بعداً در لباس روحانیت در نجف اشرف خدمت حاج بهار علیشاه رسیده و در خانقاه کوفه خدمت ایشان مشرف به فقر الله و محمد و علی شده اند و مراحل سبعه را در کوفه طی کرده اند و فعلاً ساکن طهران هستند و به ریاضت و مجاهدت مشغول اند و بقول خود ایشان با اینکه اجازه دست گیری از مرحوم حاج بهار علیشاه دارند دست گیری نمی فرمایند، نگارنده گوید چنانچه بخواهند دست گیری کنند میتوانند مشروط بر این که به حاج مظفر علیشاه تجدید بیعت کنند والا فلا



از راست بچپ نفر اول ناصر علیشاه معصوم شاهی اهل کرج ساکن عراق
 نفر دوم سید احمد معصوم شاهی مرحوم
 نفر سوم آقای میر مظفر علیشاه کاشانی
 نفر چهارم حاج شیخ برهان ازه شایخ حاج بهار علیشاه میباشند و در سن ۹۰
 سالگی و در کربلا ساکن است
 نفر پنجم بلبل علیشاه هندی ارفق رای حاج بهار علیشاه ره میباشند و در سن ۱۱۰
 سالگی و ساکن کربلا است و از اهالی دکن میباشند



۱- نفر نشسته سروان جمشید نیا
 و وسط مرحوم حاج مهر علیشاه نفر
 نشسته بالای تخت مرحوم بهجت الله خان
 جمشید نیا کارمند شهر بانی که در سال
 ۱۳۱۵ رئیس شهر بانی بروجرد بود و
 در سال ۱۳۲۲ شاهی مرحوم شده اند.



مشعاق علیشاه بلوچ

مشتاق علیشاه بلوچ

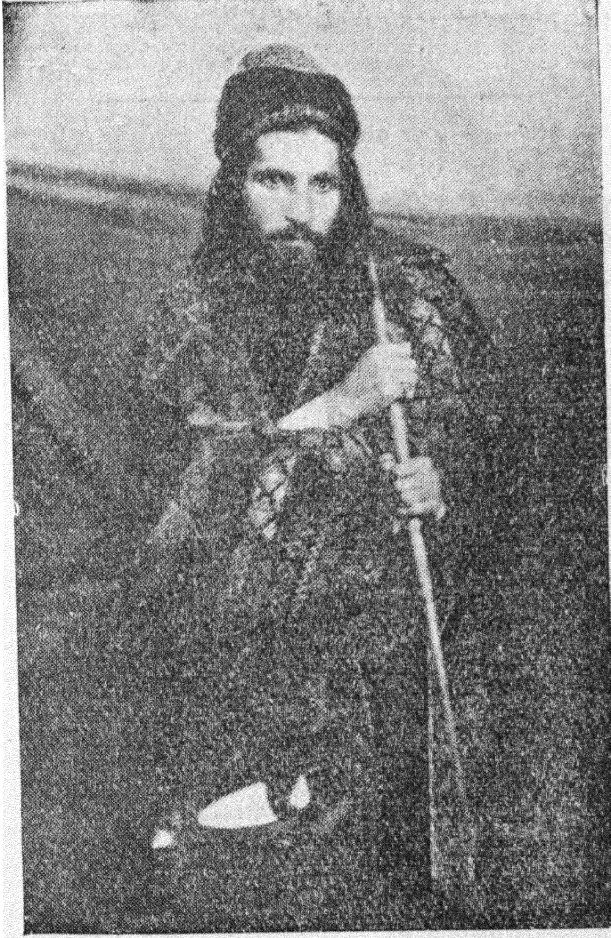
مشتاق علیشاه بلوچ از اهالی تربت حیدریه و از فقراء خاکسار است و در عین حال که در لباس فقر هست مشغول به زراعت بوده و از فلاحی امرار معاش میکند و فعلاً نیز در خواف و با خزر سکونت می‌ورزد.

سبز علیشاه بلوچ

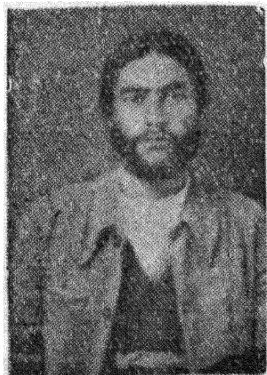


سبز علیشاه بلوچ خلف مشتاقعلیشاه بلوچ است که ساکن خراسان است و به فلاحت اشتغال دارد البته اکثر فقراء خاکسار چون با انزو او عزلت سروکار دارند به فلاحت می‌پردازند و این نهایت تقوی است که از مولای خود علی (ع) سرمشق گرفته‌اند آنکس که نسبت گدائی به فقراء خاکسار میدهد البته اشتباه کرده است ولی ایشان مداحی مولی رافرضی میدانند که هر شب جمعه در بازارها و شوارع عام نام علی (ع) را با علاصوت جاری کنند که خلق بمحبت مولی (ع) دل خود را متور سازند و نیز وارد شده که نغم علی (ع) باعث گشایش کاه و هاست

میر طاهر علیشاه کوفی



میر طاهر علیشاه کوفی در خانقاه فلی کوفه شیخ است



خندان علیشاه تربتی
ساکن مشهد
از فقراء خاکسار

مرحوم مستان علیشاه



مرحوم مستان علیشاه از فقرای حاج مطهر علیشاه از اهالی خوارو ورامین بوده
در سنه ۱۳۳۶ شمسی در تهران فوت شده است ره

درویش حاج مقبل خراسانی ره

آن مرحوم اهل مشهد بود مردی بود قانع پشمینه پوش شاعر از فقراء خاکسار هر وقت
به حقیر! میرسید اظهار علاقه می نمود گاهی تعارف پذیرائی می ورزید ولی حقیر بخانه کسی
نمی رفتم روزی اشعاری که گفته بود و دیوانی شده بود برای حقیر خواند حقیر این اشعار
را با دداشت نمودم ولی بچاپ نرسیده است.

بزهد خشك زاهد عیب پوشیم
بيك چو دين بدنیا میفروشیم

همه آگه زنيك و بد خم-وشیم
ولی داند خدای ما که دایم



بعضی بخود پسندی عمری تباه کردند
چون غافل از علومند ناخوانده درس فطرت
روز سپید خود را چون شب سیاه کردند
بادیده حقارت بر من نگاه کردند



این چه زکری است که در وقت سحر میبینم
چشم باطن بگشودم نه چشم ظاهر
شش جهت پنج حس و چار عناصر همه را
یار ساکن بدل و خادم او عبد احد
دو جهان دشمن و این مورد صبور
یارب این چرخ فلک رحم ندارد بکسی
مقبل پادشه طوسم و عید احدی
که از آن خواندن اورا د اثر میبینم
عین و غین است که در نخله سر میبینم
متحد جمله بهم با کبر و فخر میبینم
اسد الله که با تیغ دو سر میبینم
بسلیمان قسم است باز ظفر میبینم
وقت مردن همه را دیده تر میبینم
سخنانم همه را در گهر میبینم

سید علینقی کهریزی

در سال ۱۳۲۳ شمسی باتفاق مرشد خود نور علی شاه سرابی به اطراف حدود افغانستان رفتیم نزدیک دغارون قریه است بنام کهریز در آنجا منزل سیدی بنام سید علینقی وارد شدیم همه آن قریه از اهل تسنن بودند و در آنجا کسی جرئت آنرا نداشت اشهدان علی ولی الله بگوید حقیر رفتیم بالای بام و اذان دادم و اشهد ان علی ولی الله را باعلا صوت گفتم که همه سنی ها از خانه های خود بیرون آمده و تماشا و استماع می ورزیدند سید مجلسی را بر پا کرد و مامبر میرفتیم شبی شخصی که نام او را فراموش کرده ام وارد شد و کتاب دردست گرفت و بالای منبر از روی کتاب شعر می خواند سپس باهم انس گرفتیم گفت من قادر نیستم حفظ کنم و این اشعار از پدرم است و ما را بخانه خود دعوت کرد اطاقی را نشان داد که مملو از کتب اشعار خطی پدرش بود گفت پدرم در سن هشت سالگی مکاشفه ای برای اورخ داده و حضرت مولی (ع) را دیده و زبانش از آتش بشعر گرفتن باز شده است حقیر این چند مخمس را یادداشت کردم که هیچکدام از اشعارش بچاپ نرسیده است

انچه بینی درد و عالم فیض عام داور است
خانه افلاک روشن از جمال حیدر است
شعله خورشید از نور رخ پیغمبر است
هر که را مهر علی در دل نباشد کافر است

تأقیامت هم نشین مار و مور و اژدر است

ایکه در دل مهر تو نور علی نور آمده
کتاب پرچم تورا مفتاح و منصور آمده
خلق عالم را بناه تو منظور آمده
هر ملک را در فلک این نکته مشهور آمده

یک جوان مرد قوی بازو بهالم حیدر است

ایکه نام نامیت مشتق شده از نام حق
هشت باغ خلد خورشید جمالت را عرق
چهار دفتر پیش نقش لوح و صف یک ورق
بعد از فضل خدا محتاج جودت ما خلق

گفت احمد شهر علم من علی اورا در است

یا علی در روز محشر ساقی کوثر تویی
نور مسجد زیب محراب و هم منبر تویی

شرتوئی سرورتوئی سرداروهم یاور توئی صاحب تیغ دو سر داماد پیغمبر توئی
 گفت روح الله علی سلطان چندین کشور است
 از ازل تادر ابد شیر خدا باشد علی سر سبحان نقطه بامرتضی باشد علی
 میرو سلطان سریر ارضی باشد علی منصب اورا بس که شاه لافتی باشد علی
 کشتی دریای شرع مصطفی رالنکر است
 بازوی زور آزمایت را بنام یاعلی فیض عام هر کجایت را بنام یسا علی
 ذوالفقار سبزنایت را بنام یاعلی بنجه معجز نمایت را بنام یسا علی
 افتخارم بس که آقا یم به محشر حیدر است
 یاعلی آندست تو آن قوت و آن ذوالفقار میرسی هر جا بفریادای ولی کردگار
 از چه نگرفتی حسین را چو طفلی در کنار مانند تنها در میان فرقه شیطان شعار
 بین حسین را چسان بی اکبر و بی اصغر است
 یکطرف داماد او قاسم شده عیشش عزا نو عرو سش در میان حجله دست از خون حنا
 یکطرف رأس جوانانش ز تن گشته جدا یکطرف حلقوم اصغر چاک از تیر جفا
 یکطرف شق فرق اکبر کاکلش از خون تراست
 آنکه بود او گوشوار زینت عرش مجید با که گویم این سخن اورا که اعدا سر برید
 بر لب لعلی که پیغمبر مکرر می مکید چوب از روی غضب زد زاده سفیان یزید
 کی گریزد آنکه رویش عاقبت در محشر است

درویش جلال شیخ الاسلامی



ساکن اهواز

ظهور علیشاه ره



مرحوم سید اسدالله یزدی در کتاب زندگانی شمس العرفاء نگارش دانشمند محترم آقای بلاغی نگاشته که آن مرحوم چند اربعین در غسالخانه طهران بیتوته ورزیده است و در سن ۴۸ سالگی بدرود حیات گفته. نگارنده میگوید در این عصر و زمان معنی توحید همین است که از همه دنیا و مافیها فارغ شده و ساکن مغسل شود البته طالب مطلب به آن کتاب مراجعه کند ولی بقول یکنفر از اهل تحقیق ظهور علیشاه مرید محمد علی عطار گروسی بوده است و خبری دیگر آنکه آن مرحوم مستقیماً در خراسان از فیوضات حضرة شمس الشموس روشن شده اند و خبری دیگر آنکه ایشان پیاله خورده حاج بهار علیشاه بودند متوفی سال ۱۳۴۸ قمری و این خبر اخیر صحیح است زیرا نام ظهور علشاه دلالت بر ورود ب فقر دارد و سن آن نیز بطوریکه در عکس مشاهده میفرمائید بیش از ۴۸ بنظر میرسد

میررحمت علیشاه دهکردی

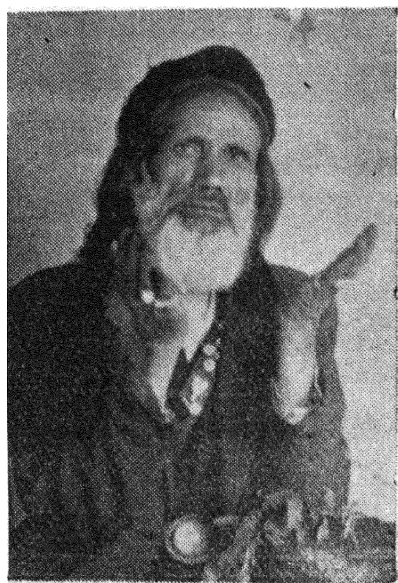
متوفی ۱۳۳۹ قمری در تخت فولاد اصفهان تربت او است اسم شریعتش سید احمد نور بخش سرسلسله طریقت معصوم علیشاهی بود ولی پس از آن مرحوم بطوریکه در شرح حال خادمعلیشاه نورائی خواهد آمد بعد از او خیلی ها دعوی قطیبت معصومشاهی کرده و میکنند ولی ظاهراً حائز شرایط آن نیستند.

آن مرحوم دارای آثار علمی زیاد و مثنویات و اشعار منجمله کتاب برهان حقیقت نامه که در اصفهان بچاپ رسیده است حقیر برای تبرک یک قصیده ذکر از آن مرحوم را ذیلا ذکر میکنم مخفی نماند که همه دیوان آن مرحوم قصاید ذکر است.

ذکر دل بود یا علی مدد	بی حد و عدد یا علی مدد
از تو نیک و بد هر چه میرسد	چون شکر بود یا علی مدد
مالك الملوك والى الولى	تاج بخش کل مرتضی علی
بر سرم نهاد گفت منجلی	تاجی از نمد یا علی مدد
شاهی و مہی میر آگهی	قهرمان شه مہری و مہین
دور دور توست شاهی و بہی	برتو میسزد یا علی مدد
ای طبیب تن ای خبیب دل	ای زروی تو گل شده خجل
ای ز قامتت سر و منفعل	رخ نما و قد یا علی مدد
دل قلند راست شور بر سر راست	بیخود است و مست مست حیدرست
از دم الست شد علی پرست	نعره میزند یا علی مدد
گر عدو شود صد هزار تا	همت علی شاه لافتی
نیست در دلم خوف و خشیتا	چه یکی چه صد یا علی مدد
حق پرست باش حق نمای شو	هر کجا روی باخدای رو
رو به بتکده از صنم شنو	ذکر یا صمد یا علی عدد
بلبل و هزار طرف لاله زار	هو ملیح و سار بر سر چنار
هر یکی کند صد هزار بار	ذکر یا احمد یا علی مدد
مہر مصطفی است سر نوشت جان	حب مرتضی است در سرشت جان
بہر شاه باش در بہشت جان	حور میکشد یا علی مدد
ای بفکر تو جستجوی دل	ای بہ ذکر تو گفتگوی دل
ای بیاد تو های و هوی دل	تا دم لحد یا علی مدد
احمد ولی در شریعتم	رحمت علی در طریقتم
نور بخش گل من حقیقتم	زنده ابد یا علی مدد



میر رحمت علی شاه دهکردی (نور بخش)



درویش قاسم کرمانی
ساکن تهران
از فقراء خاکسار معصوم شاهي است

حضرة آقای حاج سید کمال الدین نور بخش دهکردی اصفهانی



از شخصیت‌های مبرز فرهنگی که توفیق برخورد ایشان برایم روی داده است از سادات صحیح النسب با کدامن، اصیل، حبر، تقی، خیر، متواضع، سلیم النفس که (اباعنجد) از علماء و نجباء روحانیین بوده‌اند و دارای کتب کلاسیکی میباشند که در تمام کشور تدریس میشود از فقه و غیره و عموی مشار الیه مرحوم قطب العارفین سید احمد نور بخش دهکردی صاحب (برهان حقیقت نامه) که شرح حال ایشان را عبدالحجج بلاغی در جلد اول زندگانی شمس العرفاء نگاشته‌اند و ابوالزوجه ایشان مرحوم سید رحیم حقانی دهکردی است که در سال ۱۳۲۴ شمسی ملاقات و مصاحبت ایشان در اصفهان منزل مرحوم حافظ الصبحه علوی دست داد از عرفاء و واصلین و کاملین قوم بود در سال ۱۳۲۷ در راه شام در مراجعت از مکه معظمه دارفانی را وداع کردند و در جوار حضرت زینب کبری (ع) در شام آرامیدند و ره

در مدح فقیه و دانشمند محترم آقای حاج سید کمال الدین نور بخش استاد معاصر فرهنگ

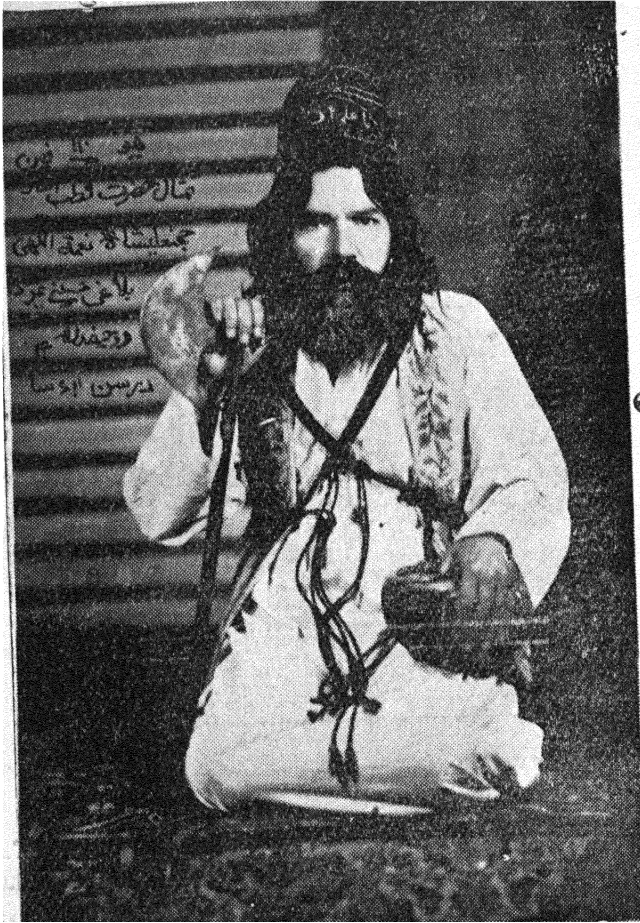
بنگر ایدل بر جلال نور بخش	در جهان نبود مثال نور بخش
گر تو خوادی تا به بینی نور حق	نور حق اندر جمال نور بخش
علم را خواهی که اندر نزد کیست	علم فقه اندر مقال نور بخش
گر تو جوئی اهل علم و هم عمل	راه حق باشد فعال نور بخش
در علوم حقّه اندک عشر	سبز گزیده نهال نور بخش
بشنو از عالم در مدحش که اوست	حضرت سید کمال نور بخش

سید علمی صاحب الزمانی



مرحوم سید علمی صاحب الزمانی اصفهانی بوده و محل سکونش رشت بوده در سن
 شصت سالگی در رشت مرحوم می شود در سنه ۱۳۱۸ شمسی و این حالت میرساند که من خدا
 شناس هستم و یا اینکه میگوید خدا را در امور شاهد و ناظر بدانید . البته سخن کاتب اهل الله
 همین است

سید عبدالعججه بلاغی (حجت‌الیشاه)



متولد ۱۲۷۴ نائین (اباعن جد) از علماء و روحانین بوده‌اند صاحب آثار کثیره منجمله مقالات الحفاء دو جلد یازندگانی شمس‌العرفاء که در جلد دوم آن خود را صاحب سه‌مسند میدانند یکی از مرحوم شمس‌العرفاء یکی از مرحوم ذوالریاستین یکی از آقای سید کاظم عصار و کرسی نامه‌های خود را نیز در آن کتاب ذکر کرده حقیر اظهار نظر نمی‌کنم چون مردم عصر ما خود تا حدودی بینا هستند البته مدارکی که آقای بلاغی مرشد کامل در کتب بالا ذکر فرموده با کمال دقت مطالعه خواهند فرمود و استنباط خواهند نمود ولی نگارنده بر آنست که چنانچه دو مجتهد باشند یکی عام و دیگری سید به سید اقتداء باید نمود.

سید جواد هاشمی



مرحوم سید جواد هاشمی خلف مرحوم سید هاشم از سادات صحیح النسب آثار تقوی از جبینشان پیدا است از فقراء خاکسار بوده و طبق بعضی اخبار و تحقیقات ایشان وارد فقر نموده ولی علاقه به سلسله جلیله فقراء داشته هر چند سادات آن رشته اتصال خودشان برقرار است فقط از نظر ظاهر و برای تلقی ذکر و فکر باید بایکی از فقراء بیعت کنند الحاصل ایشان در سن ۷۰ سالگی در همین حسینیه معروف در شاه آباد کوچه آقا سید هاشم در سال ۱۳۲۰ شمسی برحمت ایزدی میپویندند و از ایشان سه فرزند باقی است.

۱- سید شمس الدین

۲- آقا رضا

۳- آقا مرتضی هاشمی اهل منبر

جناب آقای سید عبدالحسین خسروی پزشک همدان

از سادات جلیل القدر، عالم، فاضل، حبر، تقی طبیب حاذق همدان است از علوم قدیمه و جدیده در طب و غیره بهره کافی دارند ولی مسلماً در همدان آنطور که باید و شاید از ایشان تقدیر بعمل نمی‌آید

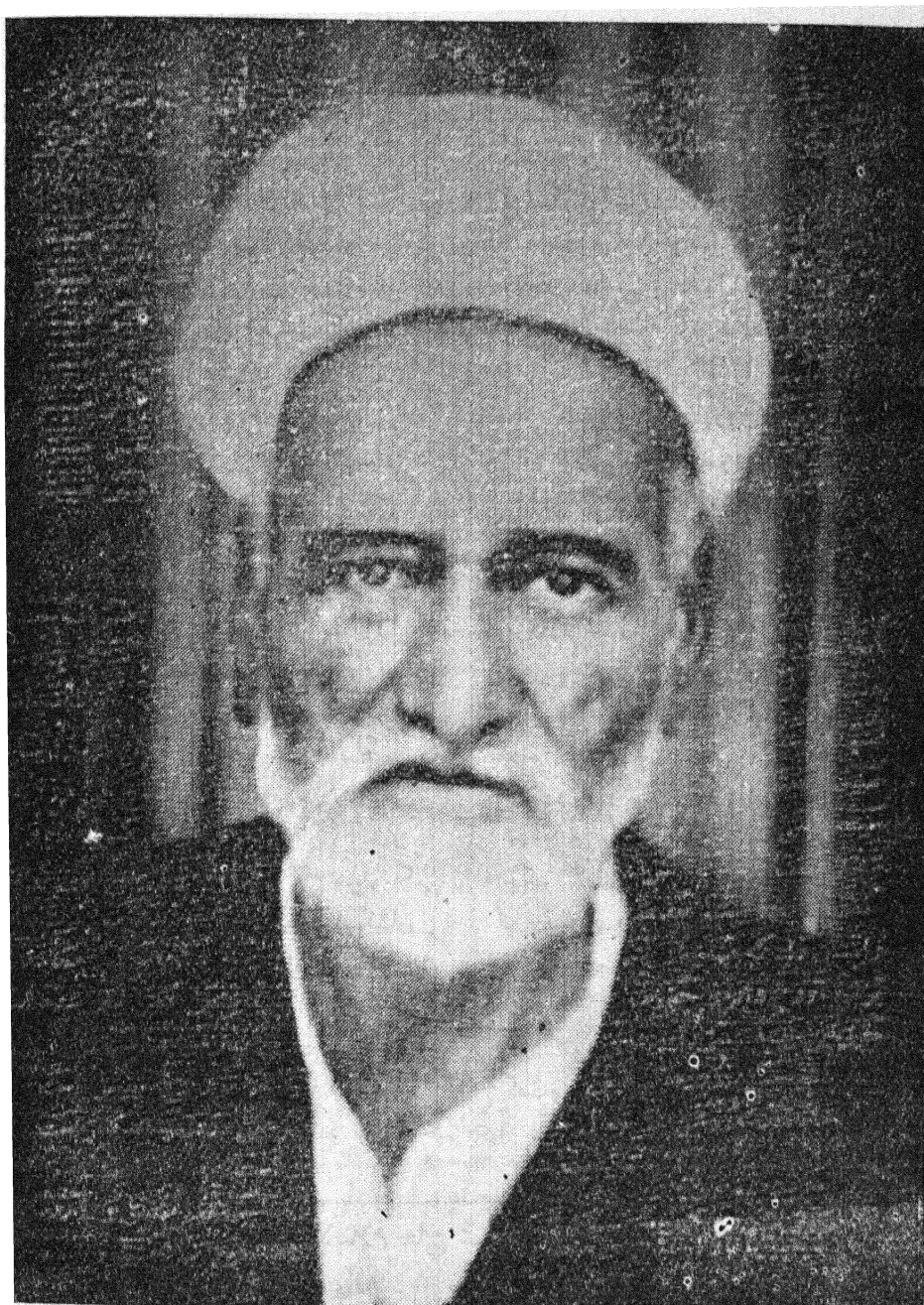
تنهانه من بخال لب مبتلا شدم بر هر که بنگری بهمین درد مبتلا است. حافظ البته ایشان کتابی در طب ابوعلی سینا نوشته‌اند بنام (برهان قویم) چاپ همدان و کتب متعدده در علوم متفرقه از قبیل نحو و حساب و هندسه و فقه و حواشی بر مطول و لمعه و تعلیقات بر قانون شیخ الرئیس و از شعر نیز اطلاع وافیه دارند چون در این رساله ذکر می‌گردد از بهار ایران نشده است تیمناً بهار به ایشان را ذکر می‌کنم.

ساقی گلچهره خیز پیادروی نگار	باز رسید از صبا مزده ز فصل بهار
شتاء غم را بگوی دگر نموده گذار	زرق قف لاله گون قدح لبالب یار
شمس به برج حمل ربیع را ز اعتدال	و چه نسیمی وزد سحر گهان دم بدم
غنچه گل میدرد از نفس صبحدم	نسترن و یاسمن یافت وجود از عدم
بلبل شوریده دل به بوستان زد قدم	خلق جهان را نگر جمله بری ز اعتلال
زهر نشیب و فراز بدامن کوهسار	نرگس و صدبرک و ناز رسته هزاران هزار
بریش و افشاند است چو زلف مشکین یار	بنفشه درویده است کنار هر جویبار
باد دهد هر دمش بجانی انتقال	شقایق و اقحوان کرده زمین لاله زار
طلاقت و تاب و توان برده ز دل مرغزار	چون شکم ماهیان آب روان ز آبشار
نغمه کنان بلبلان بر روی هر شاخسار	از رخ هر نو گلی ژاله چکد اتصال
لباس سبز از ورق بر همه اندامشان	صنوبر و سرو کاج کشیده بر کهکشان
کرده طبیعت عیان بر غم گردنکشان	جلوه گر اندر نظر چو قامت مهوشان
نمونه مختصر ز قدرت لایزال	بوم و زویرانه شد سوی گلستان روان
کرد ز شوق چمن ترک ره آشیان	لحن خوش عندلیب بشاخه کامران
گفت چنین از شمع بجمله اطرافیان	فخر کند بر لبید خسروی از این مقال

۲۵ روزه ۱۳۷۷

حجة الاسلام حاج شیخ علی کوفی

مرحوم مفتور جنت مکان خلد آشیان متوفی سال ۱۳۲۵ شمسی پدر نگارنده که فقط یکی از صفات بارز او را برای نمونه ذکر می‌کنم که سر مشق دیگران واقع شود انشاء الله آن مرحوم مدت سی سال در حرم مطهر حضرت امام اولیاء علی (ع) نماز نافله شب گذاشته است و همیشه اوقات خانه استیجاری می نشست و می گفت باید برای آخرت خانه بنا نمود زیرا خانه دنیا (تخریب و موت صاحبها) یعنی خانه دنیا خراب میشود و صاحب آن خواهد مرد



برك عیشی بگور خویش فرست

کس نیارد ز پس تو پیش فرست

سعدی ره



از راست بچپ

نفر اول شیخ محمد رحمانی نیشابوری از فضلاء است و ساکن طهران است

نفر دوم نگارنده کتاب نفر سوم حاج محمد تقی آشتیانی معروف بجناب فرزند مرحوم میرزا حبیب الله ملقب به (جناب) وجد ایشان مرحوم حاج آقا نور الله نوری طاب ثراه بوده متولد ۱۲۷۹ شمسی و کلیه شهرهای ایران و ممالک خارجه را گردش کرده اند این تصویر در ۱۳۳۳ برداشته شده

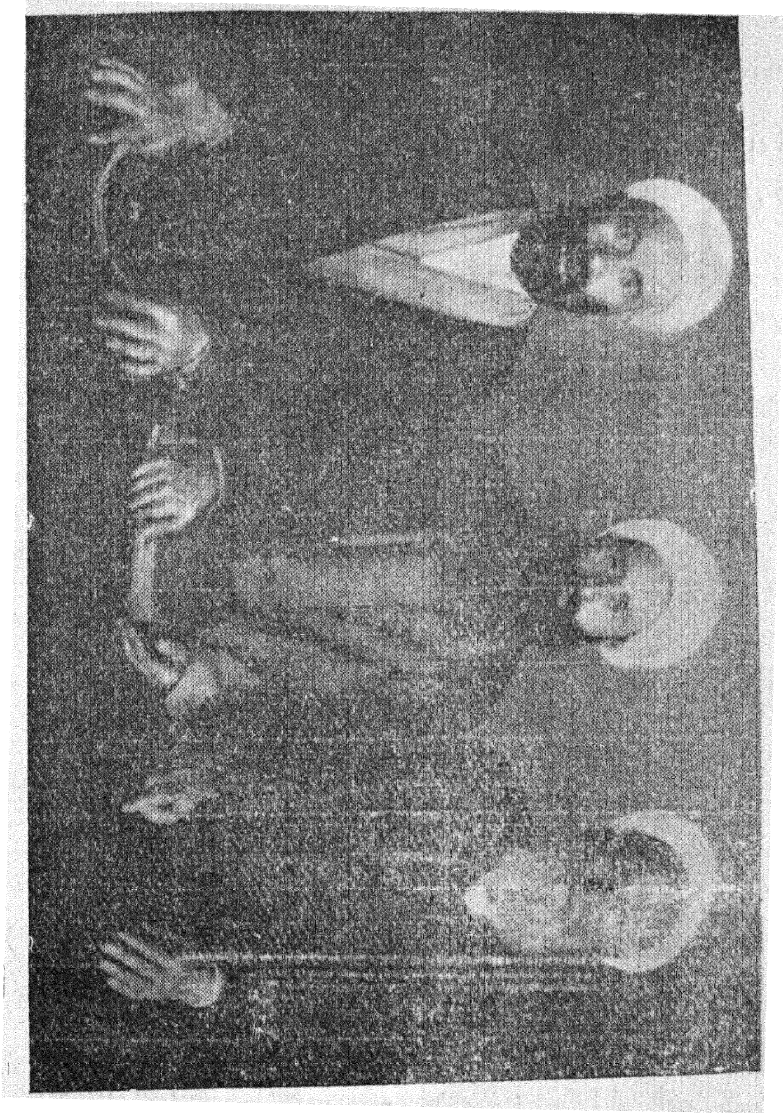
ردیف دوم از راست بچپ

نفر اول سرکار سرتیپ زاده از اهالی تبریز (سرتیپی)

نفر دوم سروان بازنشسته ژاندارمری آقای سید رضا افتخار فاطمی از اهالی نائین است و (اباعن جد) از علماء و روحانیین بوده اند نفر سوم سید محمد تقی بختیاری فرزند حجت الاسلام آقای حاج سید محمد رضا بختیاری خراسانی است

نفر چهارم آقای سرکار عباس قصیری از اهالی مرند است

شیخ محمد رجبی علویجه اصفهانی ره



از اکابر و عاظمای اصفهان بوده و اخیراً نیز در طهران در مرحله حشمتیه در سنه ۱۳۳۳ تا ۳۶ به امامت جماعت و ارشاد خلق اشتغال داشت
 آن مرحوم بانگارانده بسیار مأنوس بوده و همیشه اوقات در کلبه حقیر منبر میرفت و روزی گفت من پنجاه سال است خادم امام حسین (ع) هستم و آرزوی زیارت آنحضرت را دارم فقیر همت گماشت و تذکره سفر برای اواز شهر بانی گرفتم سپس گفت فرزندی در کویت دارم که بن نوشته صبر کنید تا عید ۱۳۳۶ شمسی من بطهران بیایم آنگاه باتفاق بکربلا برویم حقیر نامه او را خواندم و پس از چند روز آمد گفت خواب دیده ام که روز عاشورا است

وحضرت امام حسین (ع) بی یار و یاور وسط میدان محنت انگیز کر بلا ایستاده و میفرماید (هل من ناصر ينصرني وهل من معين يعينني لخطار جدی رسول الله ص) حقیر بایشان گفتم پس دیگر جای صبر نیست منتظر فرزندت مشوفی الفور حرکت کن بسوی کر بلا او نیز شنیده و حرکت کرد مدت دو ماه در اعتاب مقدسه بود و در آنجا مریض شد در حال مریضی بتهران وارد شد بفاصله دوشبانه روز فوت نمود و در این بابویه مدفون گشت قبل از عزیمت وی بهراق حقیر از او خواستم که باتفاق ایشان و آقای شیخ مهدی آل علی که از اهالی نورو کجور مازندران است و ساکن طهران می باشد و از اتقیا است که قائم الیل و صائم النهار می باشد تصویری بعنوان یاد بود برداریم بهزینه نگارنده ایشان نیز قبول فرموده به عکاسخانه حاتمی رفتیم و عکس سه نفری برداشتیم از آن مرحوم پنج فرزند ذکور و دو اناث باقی است که دو نفر از ایشان معمم و اهل منبر هستند یکی بزرگتر بنام شیخ احمد و یکی کوچکتر بنام شیخ میرزا علی است و ساکن طهران هستند و سه فرزند دیگر او یکی خیاط و دو نفر دیگر نجسار هستند آن مرحوم يك مجلس روضه ناقوس از زبان پدرش بحقیر یادگاری داده که نوشته ام ولی بی نظیر است و در تاریخ و مقاتل ذکر از آن بنظر حقیر نرسیده است خلاصه حکایت از فضائل مولا (ع) میکند انشاء الله در کتاب (بیان الواعظین) خواهم نگاشت که اهل منبر از آن استفاده کنند.



ذوالریاستین

این تصویر مرحوم ذوالریاستین که بهترین عکس ایشان است در این کتاب درج شد که هر گاه یکی از فقراء ایشان این کتاب را ورق زند عکس مرشد خود را نیز ملاحظه کند. آن مرحوم در زندگانی خود بسیار زحمت کشید و کتابها نوشت منجمله کتاب مرأت الحق و در مشهد و کرمان و کرمانشاه و یزد و طهران خانقاه ساخت که حقیر همه آنها را دیده ام ولی اکنون تکلیف آنها هنوز روشن نیست و حتی جانشین پابرجائی ندارد آقای سید عبدالحججه بلاغی و آقای جواد نوربخش کرمانی دعوی خرقه او را دارند ولی به نظر حقیر سید سیادش مایه اجدادش و خرقه نیز از اجدادش به ارث برده البته آقای بلاغی دعوی سه خرقه دارد یکی از مرحوم شمس العرفاء و یکی از مرحوم ذوالریاستین و یکی از آقای سید کاظم عصار که ایشان از علماء مطلع و بعضی از مریدان ایشان نام برده را علامه می خوانند.



از راست: نجیب نواز اول شیخ احمد صفائی بزدی ساکن یزد، حمله امیر چقماق ملقب به رحمت علیشاه از فقراء خاکسار و داماد حضرت آیات الله کاشانی است

وسط: حضرت نور علیشاه طوسی

چپ: مرسوم محمود علیشاه نگارنده این تصویر در یزد برداشته شد در سنه ۱۳۲۵ شمسی

ضرغام علیشاه بختیاری

از فقراء خاکسار جلالی است فقط نگارنده ایشان را در خراسان دیده‌ام که در يك مجلس اشعاری خواند که قافیه آن گاف بود و پس از خواندن غزل گفت باین قافیه کم کسی شعری سروده و خیلی مشکل است و حال آنکه قافیه گاف بسیار وسیع و فراوان است. جناب آقای حاج عمادالدین حسین عمادزاده اصفهانی صاحب تالیفات و تصنیفات عديده میفرمودند که آقای علامه سمنانی معاصر قصیه سروده که قافیه آن قاف است و این قافیه مشکل است و حال آنکه این هم میالغه است زیرا قافیه قاف نیز زیاده از حد است ولی آنچه نمیتوان اغماض نمود قافیه ذال است درست غور و ملاحظه فرمائید کافه شعراء بزرگ و نامی ایران عاجز بوده‌اند حرف ذال را در قافیه بیاورند و بسیاری از شعراء بحرف ذال که رسیده‌اند از فرط عجز شعری نگفته‌اند.

بنابرین حقیر چند بیت با حرف ذال سروده و تقدیم میدارم دقت فرمائید عجز در عدم

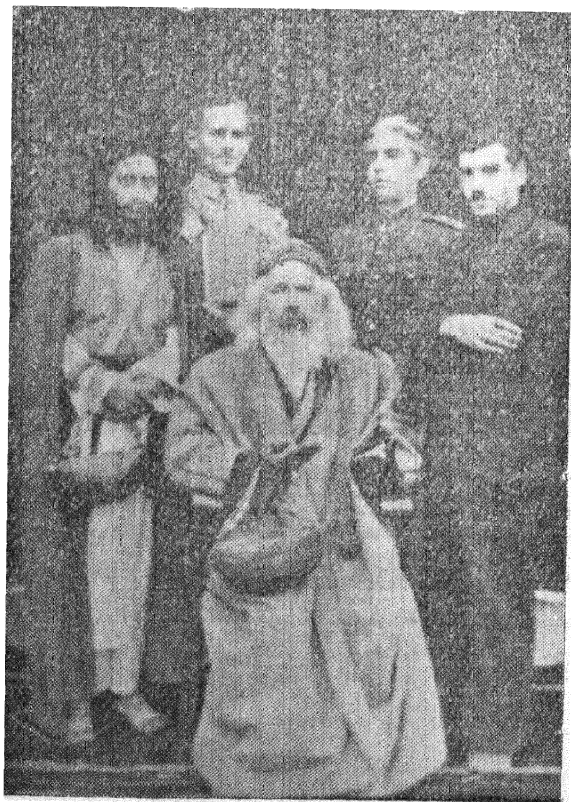
تکرار است والا باتکرار حرف اعجازی نیست و دیگر عجز در شعری نقطه است که هر کس مرد میدان است این گو و این میدان اصولاً حقیر با تکرار کلمه چه در نظم و چه در نثر مخالف بوده و هستم و معنی بلاغت نیز همین است و در اشعار و گفتارم کم بنظر میرسد کلمه تکرار شده باشد و اگر هم شده نادر است (و النادر کالمعدوم).

مراسم نام علی و حق و حقیقت هو	طلسم جان و وجود مرا است هم تعوید
بغیر نام علی همدمی مرا نبود	برم همیشه از آن نام من بسی تلذذید
فدای مقدم آنشاه جان و هر چه مراست	که سالها بدر آستان وی شدم تلمیذ
منم یگانه وجودی که عالم خوانند	نکرده دردل و جانم بغیر حق تنفیذ
همیشه مردم زی جود عنایتم کردند	ز خلق سفله چه گاهی نموده ام تاخیز

☆☆☆

و این یکر باعی را از علامه سمنانی معاصر و بخط خود ایشان در دفتر چه ام بیاد گاردارم تقدیم خوانندگان می نمایم که در مدح حضرة ثامن الائمه (ع) سرود و بیاد گار بحقیق داد.

یابن موسی ابن جعفر ابن محمد	انت وام الهیدی العین والید
صاغ رب العباد خیر ضریح	لك فی طوس تحت قبة عسجد



از راست نفر اول مصومعلیشاه نادر ننده

نفر دوم مرحوم سرگردانهای متوفی در حدود ۱۳۳۰ هجری

نفر سوم سروان طباطبائی

نفر چهارم نجاتعلیشاه کلارمند با نك ملی وسط حضرة درویش نور علیشاه

طوسی این تصویر در سنه ۱۳۲۵ در زاهدان برداشته شده



از راست بچپ نفر اول سروان جمشیدنیا ابوالقاسم خان
 نفر دوم مرحوم برقعلیشاه زنجانى مرید مرحوم مشهدى محمد حسن آقامراغه
 نفر سوم سرهنگ حسین فرخار رئیس سابق خطه طهران که فعلاً بازنشسته و در جنگ
 یکدست خود را فدای آب و خاک این مرز و بوم کرده است نفر ایستاده محمد حبیبی طهرانى
 متوفى ۱۳۳۵ شمسی



از راست بچپ اول سروان یوسفی رئیس سابق شهر بانی بروجر
نفر دوم مرحوم عاشقعلیشاه اصفهانی
نفر سوم سرهنگ مظاهری افسر بازنشسته شهر بانی این تصویر در سال ۱۳۱۷ شمسی
در بروجر برداشته شده است
چهار نفر ایستاده ابوالقاسم خان جمشیدنیا افسر بازنشسته ارتش

کوچکعلیشاه

در سال ۱۳۲۳ شمسی در شیراز رفتم و در آنجا به فقیری از فقرای حاج مطهر علیشاه
برخورد کردم بنام خادمعلیشاه که نام شریعتش کریم بود او گفت بالای این کوه که در شمال
شهر شیراز واقع است و در غرب دروازه قران است قبر بابا کوهی است که به مرشد حافظ معروف
است و بابا کوهی نیز مرید خواجوی کرمانی و خواجو نیز مرید شیخ محمد مؤمن که در خراسان
گنبد سبز مدفون است بوده .

در هر صورت معرفی کامل نتوانم کرد زیرا فقط بر حسب استماعات حقیر این چند نفر را
به هم نسبت میدهند.

الحاصل خادمعلیشاه گفت بر سر تربت بابا کوهی یک درویشی است بنام کوچکعلیشاه
مانیز زاد و راحله فراهم نموده با اتفاق آن درویش از کوه بالا رفتیم و در مقبره بابا درویشی را
ملاقات نمودم که کوتاه قد ابروهایش پیوسته گیسوان سفید داشت گفت:

حضرت درویش من کوچکعلی تاسن نود سالگی تمام خاور میانه بین النهرین و روسیه را

گرددش کردم و چون سنم به نود سال رسید گفتم دیگر مردنی هستم در اینجا آمدم و اکنون سی و دو سال است که در این مکان اقامت دارم و هر هفته یکبار به شهر برای تاهین امر معاش روزهای چهارشنبه میروم و نان لواش و ماست کیسه فراهم مینمایم و به اینجا میآیم تا اکنون چند مرتبه کتابی برای مطالعه فراهم نموده ام ولی وقتی به شهر رفته ام که باز گردم آمده و کتاب را نیاخته ام و ندانم برده بودند. البته صحبتبھائی نیز کرده که دلافت بر روشنائی ضمیر او مینمود منجمله میگفت بفلان درویش گفتم به شهر مرو برف خواهد آمد ولی کوش نکرد و رفت و به برف زدگی مبتلا شد اخیراً در سال ۱۳۳۴ بتهران آمد در این جا نیز حاج مطهر علیشاه با و بدل عنایاتی نمود سپس بشیر از رفت و در همان سال خرقة تھی کرد ره

علی اصغر خان تجریشی ره



آن مرحوم از اهالی طهران و پیشکار مرحوم سپهبد ارشتی بود در زمان حیات بانکارنده دوستی داشت و به مبانی و مبادی دین حنیف اسلام بسیار معتقد بود و به آل محمد (ص) بسیار ارادت داشت.

هر گاه حقیر در منزل او میرفتم فوراً میگفت این پول را بگیر و یک مجلس روضه بخوانید در منزلش از هر غذائی بود و از هر رقمی با جات یافت میشد و همه گونه تنقلات و آجیل موجود بود با اینکه شصت سال از عمرش میگذشت و خانه شخصی در خیابان زرین نعل داشت که فعلاً همشیره های آن مرحوم در آن زندگی میکنند و از فرش های قدیم و ظروف عتیقه بسیار داشت.

میگفتم چرا زن اختیار نمی کنی میگفت زن زندگی می خواهد زن زندگی لازم دارد در دوستی بسیار صمیمی بود بخانه همه کس میرفت و دعای میکرد و میگفت مادر بچه ها خوب است به خانواده تان مادر بچه ها بگوئید هر روز جمعه به قبرستان میرفت میگفت مرده هام حق دارند باید رفت و طلب مغفرت برای آنان نمود در سنه ۱۳۲۳ بانك كسالتی در گذشت ره .

جناب آقای نصرت‌الله مشکوتی



از کارمندان تحصیل کرده و لیسانسیه قدیمی وزارت فرهنگ می باشند معظم له شخصی پرهیز کار - متقی - پاک طینت و نیکو سرشت بوده و تولد آن بزرگوار در سال ۱۲۹۰ شمسی و مسقط الرأس شریفش طهران بوده والدش خلف مرحومین نجم السلطان و جد پدری مشکوة السلطنه وجد مادری آن جناب شاد وان مونتق الملك بوده ره اخیراً چند سال است که در رأس اداره کل اوقاف کشور قرار دارند و سمت مدیریت کل را حائز و سال ۱۳۳۶ نیز برای مطالعه مدتی را در کشورهای اروپائی گذرانده اند

امیدمیرود باتکاء طرزسلوك و روش متین و نیات خیر خواهانه که در این عنصر شریف وجود دارد در آینده مصدر خدمات بزرگی به ملت ایران و عالم اسلام گردند

بزرگی از رخس گردیده تابان
هم از اب او شریف است و هم از امام
بحق سوگند جز حق من نگویم
در ایران بود ذات وی کم نظیر
همه رفتار او آرام باشد
همه مجذوب خلق نیک اویند
امیدم که این گونه اشخاص را
خدایان کشور که اهل حقند
که اهل فضیلت بدوران کم اند
بذات عقیقش همه شب و روز
به اصل نکویش شه سادت دهم

بود اهل حقیقت این تو میدان
هم از اهل خرد هم اهل ایمان
که دنیا را نباشد عهد و پیمان
بذات خداوند بخشنده مهربان
همه فعلش نیکو باشد به دوران
که هم اهل عمل باشد هم احسان
شناسد قدر و بدانند هسان
بدیشان نمایند حسن گمان
و گر هست در عزلت و در نهان
دعا می کند کوفی از دل و جان
که حق داد دروی مرا این بیان

این قصیده ۱۴ معصوم رانیمنا و تبرکاً برای حلقه ذکر فقراء مینگارم که بسیار بی نظیر است

صدر نبی مصطفی آینه انوار هو	قلب علی مرتضی کنجینه اسرار هو
صدیقه کبری حق معصومه عظمای حق	مرضیه حسناى حق محجوبه استار هو
محبوب ربانی حسن دلدار یوسف پیروهن	مرآت حسن ذوالنن مجموعه اطوار هو
معشوق سبحانی حسین قدوسی انورعین	شمس مضیه مشرقین آن نقطه ادوار هو
سجاد زین العابدین احمدرخو حیدر جبین	یعقوب بکاء حزین دریم زخار هو
آن بساقر علم هدا علم کبریا	درآك اسرارخفا زیبا گل گلزار هو
آن جعفر صادق قدم کشاف استار قدم	آن ناطق خلاق دم نطق حق و گفتار هو
آن موسی کاظم لقب مجموعه علم و ادب	سلطان فرد منتعجب آن ناشر آثار هو
فرزند پاك مرتضی سلطان تخت ارتضی	شاهنشاه ملك رضا درج در شهوار هو
آن منبع جود و کرم آن مطلع نور قدم	شاه جواد محترم برج مه سیار هو
فرزند دلبنده تقی شاه علی ماه نقی	معصوم پاك متقی هو یار اواریار هو
شاه حسن سیمای حق لعل لبش گویای حق	آن ذا کرامت اسمای حق آن ناطق اذکار هو
مهدی غائب شاه حی مأمور امرش کل شیئی	امر خلاق کار وی امر وی آمد کار هو
معصوم بی کبر و ریا مرآت وجه کبریا	مشتاق عین و لام و یا آئینه رخسار هو

قاهر علیشاه بیر جندی

قاهر علیشاه از فقراء حاج مستور علیشاه کرمانی که از مشایخ حاج مطهر علیشاه است و ساکن فعلی بغداد است می باشد نام شریعتش مهدی منوچهری است در شب پنجشنبه ۲۱ اسفند سال ۱۳۲۵ شمسی با اتفاق مرشد خود حاج نور علیشاه سرابی خراسانی در خانقاه مطهریه بیرجند مهمان وی بودیم و او گفت پدری داشتم که او نیز محب فقر بوده و اشعار سروده که يك قصیده آنرا در دفترچه یاد بود حقیر بخط خود نگاشت و يك درویش دیگر بنام منصور علیشاه در آنجا حضور داشت که او نیز قصیده از یاسری محمد ابن حسام صف رودی در مدح خاتم انبیاء (ص) بخط زیبای خود در دفتر یاد بود حقیر مرقوم داشت اکنون قصیده مرحوم سلیمان منوچهری پدر قاهر علیشاه را ذکر میکنم

اول بنام حیدر صفدر علی علی	شیر خدا وصی پیمبر علی علی
لشکر شکن امیر غضنفر علی علی	ارکان دین امام مظفر علی علی
همخواه شفیع محشر علی علی	

اندر غدیر خم بعلی گفت مصطفی
 هستی امام رهبر و رهدار و رهنما
 منصوب من توئی ای شاه لا فتنی
 من بعد من امیر توئی ای یار با وفا
 هستی ولی خالق اکبر علی علی
 غیر از تو کیست در دو جهان شیر کردگار
 غیر از تو کیست صاحب شمشیر ذوالفقار
 غیر از تودر که کند زخیب علی علی
 روزیکه شاه دین بتکاور شود سوار
 آید میان معرکه آن شیر کردگار
 از ظلمت غلاف کشد برق ذوالفقار
 لشکر فراز از دم شمشیر آبدار
 بر هم شکن بلشکر کافر علی علی
 تینی که بود در کف آن شاه محترم
 در قبضه اش نوشته علی قاتل ظلم
 چون ابروان عارض دلدار گشته خم
 بر کافران فراز گر میشود دو دم
 مقراض کفر تیغ دو پیکر علی علی
 در روز رزم حیدر صفدر علم کشد
 کرار وار تیغ دو دم دمبدم کشد
 اندر میان معرکه آن شه قدم کشد
 کفار چه اژدر و موسی بدم کشد
 شیر خدا و هژبر دولشگر علی علی
 غیر از تو کیست بنعم و داماد مصطفی
 غیر از تو کیست در دو جهان شاه لا فتنی
 غیر از تو کیست ساقی کوثر علی علی
 شاهها بکن نظر بسلیمان خسته دل
 حسن تو جلوه کرد بگلزار آب و گل
 نیکی بکر که مدعیانم شوند خجل
 جان عزیز جان منی چشم و جانندل
 جانها فدای جان تو حیدر علی علی
 شاهها بدین جلال بیا سوی کربلا
 پیکر هزار باره ز شمشیر اشقیا
 بنگر که کشته گشت حسین توا ز جفا
 از خاک تیره رأس شریفش بنیزه ها
 تنها نه با چهار برادر علی علی
 رأسیکه سوی شام روان گشت بر سنین
 رأسیکه بود فاطمه را نور هر دو عین
 رأسیکه بود سر و لب تشنگان حسین
 لرزش چه قند مکرر علی علی
 رأسیکه بود نور دل سید انام
 یکشب بشهر کوفه بتعجیل و احترام
 خولی چه کرد با سر سردار خاص و عام
 اندر تنور مطبخ آذر علی علی

توفیق علیشاه طهرانی



نام شریعتش علی مرتضائی فرزند حیدر متولد ۱۲۸۲ شمسی متوفی روز جمعه ساعت یک بعد از ظهر روز ۳۷۹۷ در خانقاه مطهریه سرسره در حال غذا خوردن در حضور نگارنده حالتش دفعه تغییر شده و بفاصله یک دقیقه جان بحق تسلیم نمود مردی بود سلیم النفس بی آزار همیشه اوقات خود را در خانقاه بخدمت فقرا صرف می نمود بدو گفتم

اهل کجائی گفت طهرانى هستم وقتى جان مىسپرد گفتم بگو یا علی
قبل از غذا خوردن صابون برای وی آوردم دستهایش را شست و حقیر آب دستش
مى ریختم چون در خانقاه همه باید روی بکرنگى مشغول خدمت باشند در خانقاه کلمه عالی ودانى
بکار نمیرود و رویش از غبار بخاری سیاه شده بود قبل از غذا خوردن اصرار داشت که برود حمام
ولی اجازه باو داده نشد گفتم نهار بخورید بعد بروید حمام گفت اشتها ندارم و غذا نمیخورم
خلاصه بر سر سفره آمد نشست فقیری بوی گفت چرا صورت نشستید گفت مرده شوی
آنرا خواهد شست به کتاب غزلیات شمس مغربی و حافظ و غیره بسیار علاقه داشت سه پسر و دو
دختر در طهران از خود بجای گذاشته است والسلام

شرح عکس مقابل

از راست بچپ نفر اول صفاعلی
نفر دوم احمد خواجه نوری (سر مستعلیشاه)
نفر سوم محبتعلیشاه سروش
نفر چهارم حاج روضان نانوا
نفر پنجم حسین خادم امام جمعه اصفهان
نفر ششم مشهود علیشاه لاهیجانی
نفر هفتم خوشحال علیشاه
نفر هشتم مصلو بعلیشاه
ردیف دوم نفر اول حسن کفاش نفر دوم شوقعلیشاه نفر سوم ذاکر علیشاه
نفر چهارم مرحوم توفیقعلیشاه)
نفر پنجم شهباز علیشاه (فرزین) نفر ششم صادقعلیشاه
نفر هفتم آقا مصباح
نفر هشتم اصغر گلانتر قاهر علیشاه اصفهانی
نفر نهم حضرت حاج مطهر علیشاه
نفر دهم آقای هوشنگ قیائی
نفر یازدهم احمدی میر انوار علیشاه
ردیف سوم نفر اول شا کر علیشاه نفر دوم ناصر علیشاه قزوینی
نفر سوم سعادتعلیشاه
نفر چهارم کودک پسر محمد خلیفه
نفر پنجم خرم علیشاه (محمد خلیفه)
نفر ششم سرهنگ پورا احمدی

این عکس در خانقاه طهران برداشته شده و این سقاخانه در اصفهان ساخته شده و با
تشریفات خاصی بطهران برای عزاداری اباعبدالله (ع) در خانقاه طهران آورده شده است
و سپس بکر بلا برده شده است در سنه ۱۳۳۱ شمسی آقای [] انی این سقاخانه وورشو
شده است که در حدود هفت هزار تومان تمام شده و در کناره های آن اشعار صغیر حکاکی شده است

قصیده ۱۱۴ آیه

این قصیده معروف به قصیده صد و چهارده آیه است از زبان مرشد شنیده‌ام ولی بطور مسلم این قصیده سر و پا مهر نیست و این از خطبه بیانیه حضرت امیر علیه‌السلام گرفته شده است که در کتاب انهار جاریه هست شعراء متأخرین نیز از این اشعار سروده‌اند منجمله صغیر اصفهانی ولی این اشعار را بعضی نسبت به وصال میدهند و بعضی به زمره در هر صورت غلو نیست زیرا گفته خود حضرت است و اصل خطبه نیر سه خطبه هست که حقیر در کتب متفرقه به تواتر دیده‌ام و اگر کسی تکذیب کنند طرف دار مخالفین است .

بنده آنرا با نظم نام یک مرثیه ذکر میکنم که مرثیه نیز از کسی دیگر است که معرفتی در او ندارم ولی برای آنکه می‌شود باین اشعار متصل ساخت و گریه از دوستان اباعبدالله الحسین علیه‌السلام گرفت خوب است و گوینده آن نیز خوشوقت خواهد شد اگر زنده هست و اگر مرده روح او شاد خواهد شد و ما نیز از ذکر چند مصیبت در پیشگاه اعلی حضرت حسینی خجل نخواهیم بود انشاء الله .

بای بند الفت تن گشته جان نازنینم
که باندو هم عنان و گه به محنت هم قرینم
تا رها ند جان ز قید قال و قیل و آن و اینم
آنچه می بینم نخیزد جز زبان هیچ از کمینم
بر مذاق جان نماید نیش عقر ب عنکبینم
منکه دانائی ندارم از چه رو گردد بکینم
توسن همت که باشد دائما در زیر زینم
بر حزیز خاکدان دنیو فانی میکنم
همچو بوتیمار باشد سر ب زیر پوستینم
خود گرفتم کفتاب و نظم را چرخ برینم
ذره‌ام یا آفتابم گوهرم یا پادشاهم
با که بتوان گفت زین سان من چنان و یا چنینم
سیلفی آری شناسد گوهر در تمینم
همچو صبح عید سرزد آفتابی از یمینم
گشت روشن تیره بخت قلب بیمار حزینم
گفت ماه چرخ ملت آفتاب برج دینم
من ولی والیم من شاه ارباب یقینم
جانشین احمد مختار باب سین و شینم
سید بطحا ولی حضرت جان آفرینم
آخرین رمز از بیان احسن الفی الخالقینم
مقصد حق از بیان طاوها و یاهو سینم

حالی از آسیب گردان باغم و محنت قرینم
از خصوصت‌ها که دارد آسمان پیوسته بامن
کاشکی زین خلوت تن شاه جان بیرون خرامد
گفتم آیم چون بد نیاسود خواهم برد لیکن
تلخ کامم بسکه از ناساز گاریهای گردون
چرخ را گویند باشد یار و دو نان خصم دانا
به کز این بیرون سرای بی بقای بیرون جهانم
منکه شد آرام گاهم کنگر قدس از چه معنی
طایر قدس آشیانم اندر این ویرانه تا کی
خود گرفتم کاسمان و عقل را مهر و منیرم
چون مطاع خود نمودن مینیارم کس چه داند
اهل دردی گر نباشد تا بدرد دل گر آید
اهل دردی گر به بیند طرز گفتارم بداند
دوش جان میسوخد بر تن ز آتش فکرت که ناگه
از تجلی های نور عالم آرای جمالش
گفتم ای خورشید رخشان از کدامین آسمانی
من علی عالمی مبداء اسرار علومم
پیش بین عالم اسرار فوق کاف و نونم
حیدر والاوصی حضرت ختمی مآبم
اولین حرف از حروف ان ذی الجلال العظیم
آیه تزیل بلغ لم یزل یسیر مراد

گردش دور زمانم جنبش روی زمینم
اولیاء ذوالکرامم انبیای مرسلینم
صف نشین طیباتم سرفراز طیبینم
هشت خلدنم نه رواق طایر عرش برینم
تاشناسی به از آن و تابدانی به از اینم
من علی مرتضی قائم مقام شرع و دینم

گوینده این شهر زیر را نشناختم

بارسول هاشمی در عرش یار و همنشینم
آه از آن ساعت که دلدل آید اندر زیر زمینم
چارار کان میشود پیچیده در زیر نگینم
خضم بگریزد زاسم آن سهام آتشینم
خود تو فرمودی دمادم بر شما مولای دینم
تا کنی یاری در آندم بر حسین نازنینم
کی گروه بی مروت من حسین دلفینم
پرورش داده لبانم را بشهد و عنگی بینم
من اگر سبط رسوا بمس چه شد نام و نشانم
قطره آبی برای اصغر شیرین زبانم
خود تو فرمودی که در محشر شفیع المذنبینم

بانی هفت آسمانم داور کون و مکانم
ماسوا باشد ظهورم ماورا باشد وجودم
نور بخش سیئاتم فیض بخش ممکناتم
چهارام پنج جسمشش جهاتم هفت بابم
شمی دیگر بیان سازم صفات خویشتم را
زوج زهرای مطهر والد شبیر و شبیر

پای رفعت بر نهادم از شرافت دوش احمد
آه از آن ساعت که بندم بر کمر تیغ دو پیکر
پهنه روی زمین از گام دلدل تنگ گردد
از نهیب ذوالفقارم میگریزد کوه دشمن
یا علی یا شاه مردان یا امیر المؤمنین
یا علی با این جلالت کربلا حاضر نگشتی
روز عاشورا حسین تشنه لب گفتا بعدوان
شانه ز دبر گیسوانم مادرم زهرای اطهر
من اگر شاه حجازم کو علمدار رشیدم
در گذشته از خون جوانان گرده دیم
یا حسین روز قیامت کن شفاعت شیعیان را

ناصری کاشانی ره

در سال ۱۳۲۵ به کاشان رفتم در منزل یکی از دوستان مهمان بودم که يك مداحی را
نیز دعوت کرده بود آن مداح شعرهای زیادی خواند و گفت یکی از شعراء مجهول القدر
در چندی قبل مرحوم شد ولی این یک قصیده را من از او دارم که حفظ هستم و هنوز بچاپ
نرسیده است حقیر آن را یادداشت نمودم و مقدمه آن را حذف کردم
چند در زندان تن با نعمت و محنت قرینم بایستد اغشیجان از یسار و از یمینم

۴۰ بند محذوف

کز مدبوحش شهره در کیهان بگفت شکرینم
من خدا را مظهر استم من نبی را جانشینم
من اسماء المؤمناتم من امیر المؤمنینم
من امیر مورو مارم من صیغ ماء و طینم
پیشوای اتقیایسم مقتدای مسلمینم
شیخ داود و کلید لوط و هود و طاوسینم
جاعل بدر منیرم سرشده روح الامینم
خالق نه آسمانم بانسی هفتم زمینم

شیر حق صهر پیمبر معنی اسماء حسنی
آنکه ظاهر خطبه خود فرموده در بالای منبر
لکن شبهه المحکماتم من رفیع المکناتم
من ولی کردگارم من قسیم نور و نارم
پسادهای اولیایم رهنمای انبیایسم
آدم نوخیم شعیب عیسیم خضرم خلیلسم
واذق طفلس صغیرم راحم شیخ کبیرم
کارپرداز جهانم باعث کون و مکانسم

خواجه کروییانم صانم عرش برینم
 من به ابراهیم سر لا احب الا فلینم
 من به موسی سرمیقات ثلاثین اربعینم
 سلسبیل و کوثر و تسلیم کاس من معینم
 والضحایم هل اتی یم طاوهاو یساو سینم
 گاه در فرقان خطاب از دزمان المثنینم
 آمر امر قضایم نفس خیر المرسلینم
 گاه امر الله والروحم گهی کشف الیقینم
 که ویتو گل ذی فظلم گهی حب الیقینم
 که نصرت الانبیایم که بعثت المرسلینم
 معنی یوفون با النذر شفیع المذنبینم
 که نخستین آدم استم گاه نوح اولینم
 عالم فضل الخطابیم خازن روح الامینم
 مالک مهر سلیمانم امام الواصلینم
 مظهر اشیائم و مرآت رب العالمینم
 گاه گلزار چنانم گاه فردوس برینم
 بیت معورم من و قتال خیل المشرکینم
 من امیر راستانم من امام راستینم
 گاه من میزان اعمالم گهی حسن حسینم
 ترجمان سریزدانم نهال باغ دینم
 خالق ارض وسمایم بنده جان آفرینم
 بلکه ارباشد بدل شوق وصال حور و عینم

آمر صبوحيانم حاکم قدوسیانم
 من به اسماعیل مصداق فلما اسلامیم
 من به عیسی انی عبدالله اتانی الکتابم
 سدره طوبی و فردوس جان و بزم قدسم
 ایلایم شنطیایم مصطفایم مرتضایم
 گاه در قرآن مراد از تم اورثن الکتابم
 شرح نصر آیه انا هدیناه السبیل
 گاه سر نکته السابقون السابقونم
 که مخاطب از خطاب الذین ینفقونم
 مطلع الفجر و مضی الشمس ارسیت الجبالم
 که یقیمون الصلواتم گاه یوتون الزکاتم
 من انیس مؤمنینم من مبیر ظالمینم
 قائم با القسط مصداق صراط مستقیم
 داعی ارزین و دارای مفاتیح الغیوبم
 اسم اعظم را زکاف وها ویا عین وصادم
 گاه عرش و کرسی و لوح و سموات العلایم
 لوح محفوظم من و مشکوات نور مصطفایم
 من انیس دوستانم من عبیر دشمنانم
 گاه من قسطاس ایمانم گهی نور هدایم
 ترجمان وحی اللهم چراغ بزم قدسم
 زیب تاج ارتضی یم باب علم مصطفایم
 خسروان ناصریم هستم کز شوق وصال



از راست بچپ

نفر اول محبت علیشاه اهوازی

نفر دوم نظام علیشاه قمی ده

نفر سوم آقای مصباح

نفر چهارم شیرعلیشاه

نفر پنجم عارف علیشاه قندهاری

نفر ششم صادقعلیشاه

نفر هفتم ناصرعلیشاه

نفر بالا سر کبیرعلیشاه طهرانی

چند عکس از نگارنده در سنین مختلف



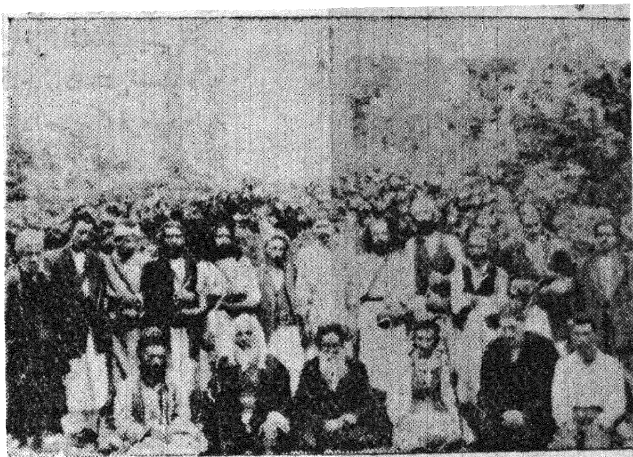
الفقر من الخلق الى الحق ومن الحق الى الحق ومن الحق الى الحق يعني فقر از خلق بسوی حق گام برداشتن است و به ریاضت و مجاهدت برداشتن که فرموده اند درویش از ع حال خارج نیست.

۱- ذکر - ۲- فکر - ۳- مراقبه - ۴- حضور و درویش یعنی درویشی و گفته اند دال دینداری راه - ریاضت و رضا بودن به رضای حق و او و فائز و ولایت مولی علی (ع) داشتن بقاء خدا بودن بنین شاکر بودن است .

در هر حال من الحق الى الحق یعنی پس از اینکه مراتب مجاز و خلافت را رد کرد و بحق رسید همه افعال او حق است منی در هر حال حق میگوید و حق می شنود و بحق گام بر میدارد به همین نظر منصور حلاج گفت ان الحق نه اینکه معنی بی سوادان احمق میگویند من در کافر است منصور میگوید من در راه حق بالای دار او ریخته شدم بواسطه اینکه حق میگفتم و حق میشنیدم و حق میدیدم و از حق باز میگرد بسوی خلق برای ارشاد و هدایت خلق والسلام .



عکس مقابل در روز بیستم فروردین ۱۳۲۶ روز ازدواج نگارنده در قم برداشته شده است و کودك اخوی نگارنده است بنام مهدی کوفی .

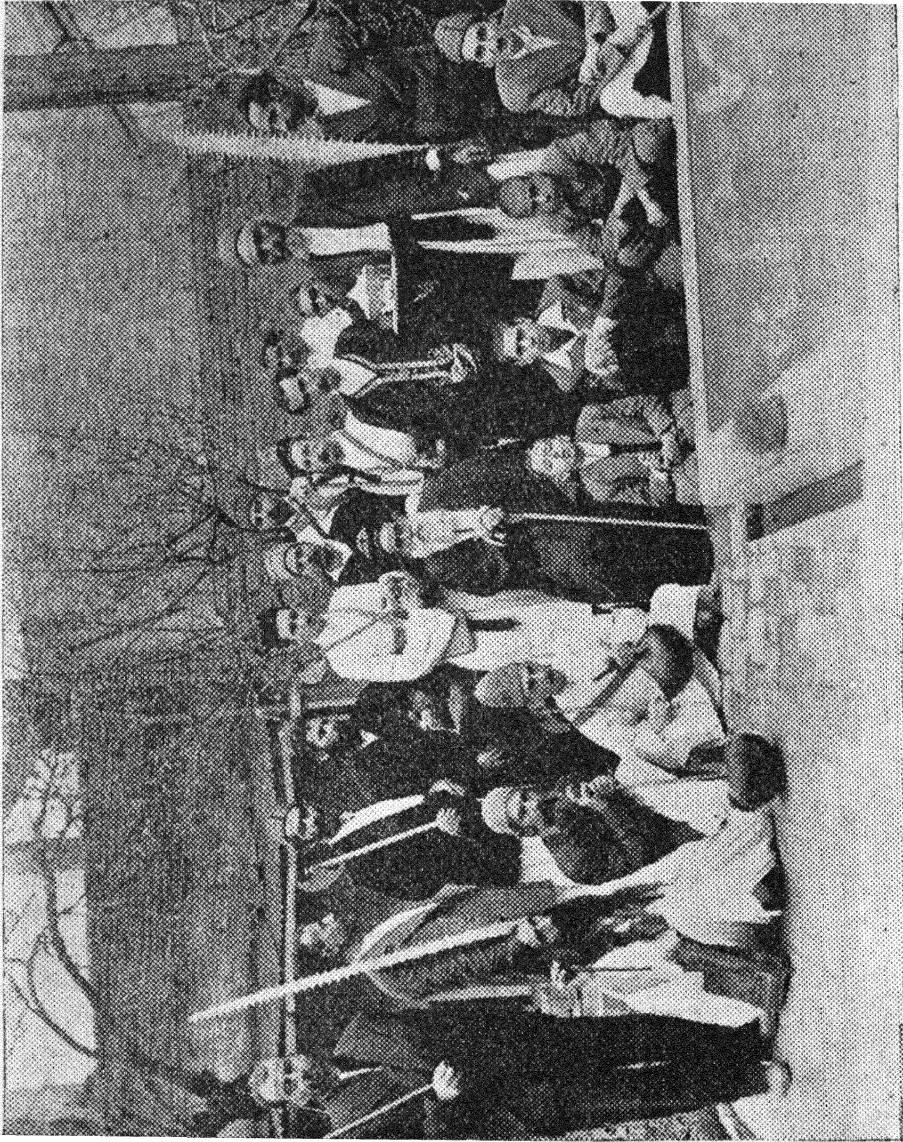


ردیف اول از راست بچپ

نفر اول مشهود علیشاه لاهیجانی
 نفر دوم حضرة نورعلیشاه طوسی خراسانی
 نفر سوم حضرة درویش حاج مطهرعلیشاه قطب سلسله جلیله خاکسارجلالی
 نفر چهارم صادقعلیشاه
 نفر پنجم سیفعلیشاه خراسانی
 نفر ششم محبتعلیشاه دزفولی

ردیف دوم از راست بچپ

نفر اول میر وحدتعلیشاه قزوینی
 نفر دوم دیدارعدی طهرانی
 نفر سوم مظلوم رشتی
 نفر چهارم سعادتعلیشاه طهرانی
 نفر پنجم شوقعلیشاه طهرانی
 نفر ششم میر حسامعلیشاه قزوینی
 نفر هفتم پاکعلیشاه طهرانی
 نفر هشتم ذوقعلیشاه شیرازی مرحوم
 نفر نهم مرحوم سبزعلیشاه مشهدی طوسی
 نفر دهم عارفعلیشاه
 نفر یازدهم دربانعلیشاه



از راست بچپ نشسته - نفر اول احمدی - نفر دوم خضر - نفر سوم عبدالامیر -
 نفر چهارم کودک عباس میلانی - نفر پنجم حضرة درویش حاج مطهر علیشاه - نفر ششم زکی زاده
 نفر هفتم صولت علیشاه ساکن کن - نفر هشتم شوق علیشاه
 ردیف دوم نفر اول مطلوب علیشاه - نفر دوم ناصر علیشاه - نفر سوم لطفعلی - نفر چهارم
 شیرعلیشاه - نفر پنجم ذاکر علیشاه - نفر ششم منوچهر دهقان - نفر هفتم صادق علیشاه میلانی
 نفر هشتم آقای مصباح - نفر نهم سیاوش دهقان - نفر دهم مشهور علیشاه - نفر یازدهم سید حجازی
 نفر دوازدهم سعادت علیشاه نفر سیزدهم کریم راننده

شرح عکس مقابل

از راست بچپ

نفر اول سرهنگ پوراحمدی
نفر دوم شهبازعلیشاه (فرزین)
نفر سوم حضرة درویش حاج مطهرعلیشاه
نفر چهارم آقای خواجه نوری (سرمتعلیشاه)
نفر پنجم آقای هوشنگ قیائی

ایستادگان

نفر اول شاکرعلیشاه
نفر دوم پسر خرم
نفر سوم خرمعلیشاه
نفر چهارم آقای سمنانی رشتی پدر ذاکرعلیشاه
نفر پنجم ذاکرعلیشاه
نفر ششم شوقعلیشاه
نفر هفتم ناصرعلیشاه
نفر هشتم محبتعلیشاه سروش
نفر نهم آقامصباح
نفر دهم در حال گلبنک سعادتمعلیشاه
نفر یازدهم مرحوم توفیقلعلیشاه
نفر دوازدهم اصغر کلانتر اصفهانی
نفر سیزدهم صادقعلیشاه
نفر چهاردهم سراجعلیشاه
نفر پانزدهم
نفر شانزدهم مشهورعلیشاه
نفر هفدهم صفاععلیشاه
نفر هیجدهم خوشحالعلیشاه
نفر نوزدهم مظلومعلیشاه
نفر بیستم حاج رمضان نانوا
نفر بیست و یکم علی سراج

مشکل هر دو جهان حاصل درویشان است
عرش فرشی زیگی منزل درویشان است
عقل در مکتب سر سائل درویشان است
روح انفاس مجرد گل درویشان است
کار زوی دو جهان باطل درویشان است
که مقامات فنا قابل درویشان است
رو خرابان که سر منزل درویشان است

سر سر بسته عالم دل درویشان است
موی ژولیده و در خاک مقیم اند ولی
گرز تعلیم و تعلم همگی خاموشند
گرز هیچت نیر زند بهشتی گل و خاک
طمع هر دو جهان از دل خود بیرون کن
بروای زاهد سالوس در این ورطه بپیر
بهر دنیای دنی زهد فروشی تا کما



شرح عکس مقابل

الذات بی بی

فر اول علی شاه پسر گوهر علی شاه

فر دوم مؤنس علی شاه

فر سوم احمدی از تجار بازار طهران

فر چهارم کبیر علی شاه تنجیر صدری

فر پنجم ساجد علی شاه

فر ششم

فر هفتم روشن علی شاه پسر هریک الملک راهتی

فر هشتم

نشینگان ردیف دوم

فر اول مرحوم سید علی حکاک

فر دوم مرحوم حاج میر علی شاه خراسانی صاوی سال

۱۳۲۸ شمسی در شهری

فر سوم آقای امیر آقا دستوری پیر حقیقت اهل

حق طهران

فر چهارم حضرة درویش حاج مطهر علی شاه سرسله

جليله خاکسار جلالی غلام علی شاهی

فر پنجم دکتر بکتاش (منور علی شاه) که در صفحه ۷۰

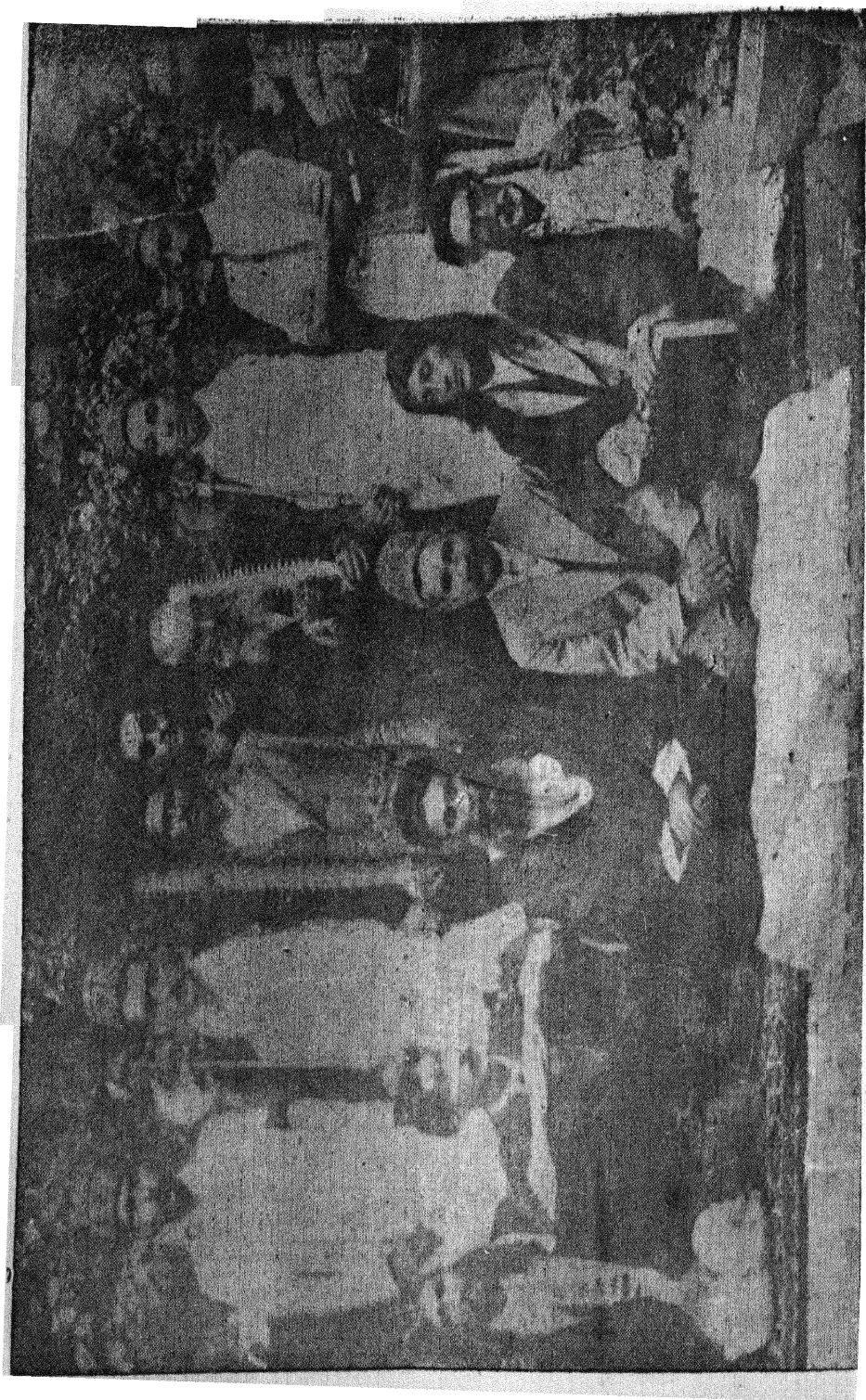
شرح حال او گذشت

فر ششم صادق علی شاه

اشعاریکه از مرشد خود سینه بسینه بیادگار دارم منجمله اشعار مرحوم حاجب شکل ۱۷ در زندگانی شمس العرفاء که در دیوان آن مرحوم نیست

ما صوفیان بزم صفایم نی مصاف
جام و صبوی بستی ما کی دهد کفاف
بگذاشتیم لاف گذشتیم از مصاف
دندانه کو بدار من مست را مصاف
هستند مرد لیک زیایند تا بناف
در روز رزم تیغ بیکار است نی قلاف
می خود مباش در پی تفتیش درد صاف

دل صاف سینه صاف قدح صاف باده صاف
خم خانه را بگوی بجلوس در آورند
مست آمدیم و بار دگر مست میرویم
زاله سرا زمیکده خواند سوی بهشت
مرد تمام در همه روز کار نیست
از من هنر بغواه زهر یانیم مضنه
حاجب ادب و ساقی مجلس نگاه دار





از راست بچت ردیف اول نفر اول زکی زاده مظفر علیشاه رشتی نفر دوم منوچهر دهقان نفر سوم سیاوش دهقان نفر چهارم صادق علیشاه میلانی نفر پنجم کودک عباس میلانی نفر ششم صورت علیشاه طهرانی ردیف دوم نفر اول سعادت علیشاه نفر دوم شیر علیشاه نفر سوم استاد محمد بناء نفر چهارم سید حجازی نفر پنجم مشهور علیشاه لاهیجانی نفر ششم احمدی، محبوب علی، نفر هفتم مطلوب علی نفر هشتم کریم زاننده و سطر ردیف اول و دوم حاج مظفر علیشاه دست راست حاج مظفر علیشاه آقای مصباح دست چپ آقای مصباح ذاکر علیشاه رشتی (سمانی) ردیف سوم کودک نفر اول خضر نفر دوم سرکار عبدالامیر پسران ذوق علیشاه که در خانقاه کوفه هستند نفر سوم شوق علیشاه



ردیف اول از راست بچپ

۱- احسان علیشاه

۲- منورعلیشاه (دکتر بکناش)

۳- سیدجلال الدین علیشاه (آقامصباح)

ردیف دوم

۱- خیرعلیشاه

۲- منیرعلیشاه

۳- (آقای فرزین) شهباز علیشاه

۴- سناعلیشاه طهرانی

ردیف سوم

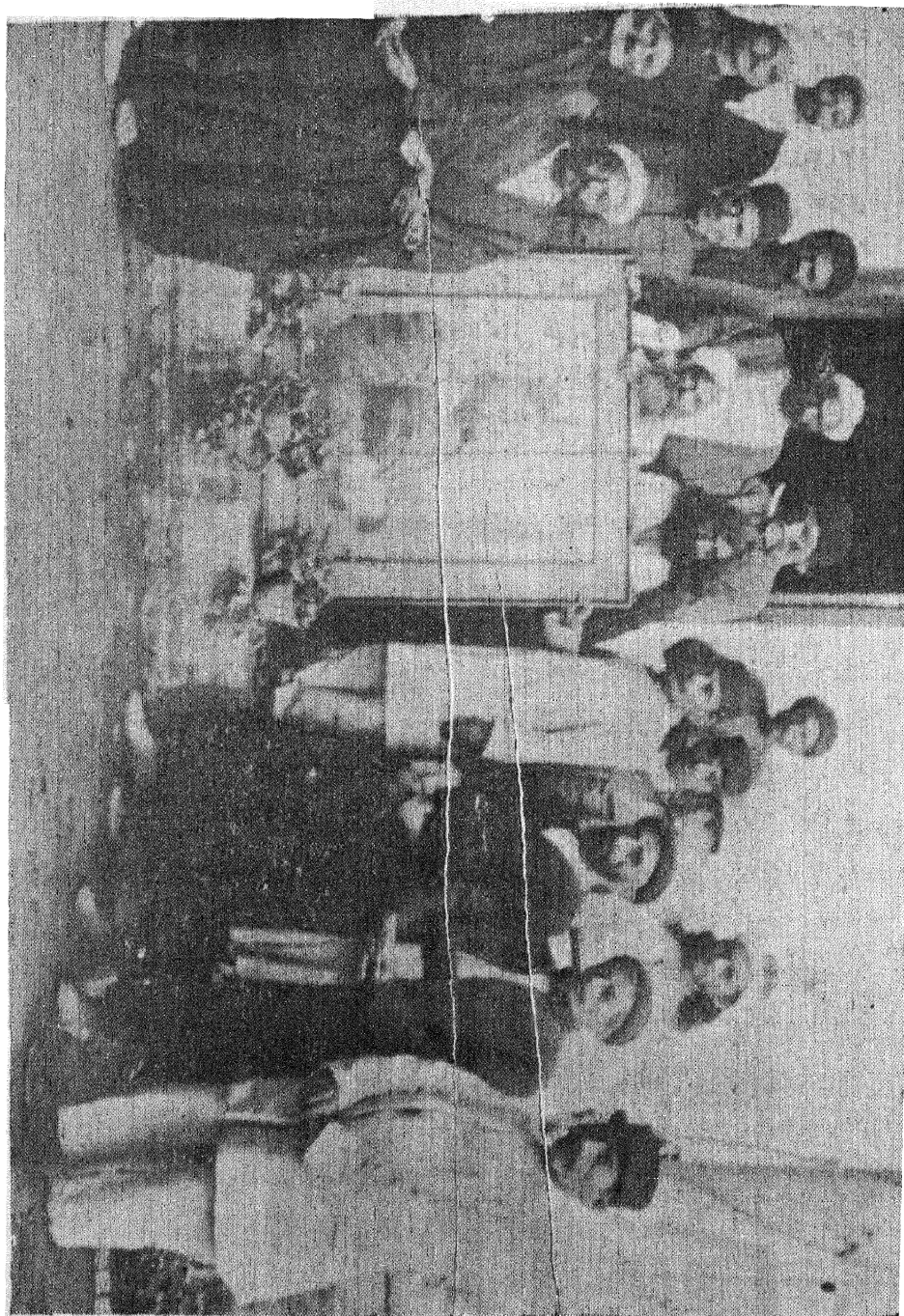
۱- شوقعلیشاه

۲- مرحوم محرمعلیشاه کاشمیری که در رمل و اسطرلاب مهارت تام داشت و در شهر ترهیز کنونی میزیست و در سال ۱۳۲۳ به کاشمر رفته و او را ملاقات نمودم و در خانه آقای دکتر نوعی مهمان بودیم و در سال ۱۳۲۷ بطهران آمد و چندی در طهران بود و سپس به مشهد رفت و مرحوم شد ره

۳- ناصرعلیشاه قزوینی است که در طهران دوده دار خانقاه مطهریه است

نظام فقر خاکسار

نظم فقر خاکسار را هیچ يك از فقراء و اهل مسالك طریقتی ندارند فقیر خاکسار مثل يك سرباز وظیفه وارد فقر شده و مراحل را متدرجاً طی مینماید و فقیر خاکسار صحبت نمودن و غذا خوردن و نشستن و خواندن و خوابیدن و حرکت کردن بنگه تمام حرکات و سکناتیس منوط با اجازه مرشد اوست و این نظم را مرحوم حیدر جلال الدین هندی داده است که چهل تن و هفت تن شیراز و قطب دین حیدر که به تربت حیدریه موسوم است باو نسبت میدهند و در حیدر آباد کن نیز مقبره بنام قطب دین حیدر هست که باو منتسب است و فقر خاکسار جلالی نیز باو نسبت دارد و به طریقت خاکسار جلالی نیز بواسطه غلامعلیشاه که تماشای ایشانرا در صفحه ۵۰ منعکس نمودیم و تربت او در قندهار که محل ولادت او بوده میباشد و در ایران در سال ۱۳۰۰ مری ترویج فقر (الله و محمد و علی) میکند غلامعلی شاهی اطلاق می شود و اما پرسه ۷ قدمی یا ۱۱ قدمی یعنی در بازارها و شوارع عام مدح مولی (ع) خواندن این عمل در دوره صفویه در ایران شایع شده ولی فعلاً با اجازه پرورشده است در هر صورت برای اکتساب معاش نبوده و منظور کدائی نیست و کشکول نیز برای آنست که اولاً بدست چیزی از کسی نگرفته باشند و بعد اگر کسی واقعاً محتاج نان شب خود باشد چیزی از آن بردارد و اگر دارد در راه مولی چیزی در آن بگذارد و این هم حکم وجوهات شرعیه را دارد وقتی درویش محتاج بود بقدری محتاج خود صرف نموده و بقیه را در خانقاه صرف احتیاج فقراء مینماید و السلام

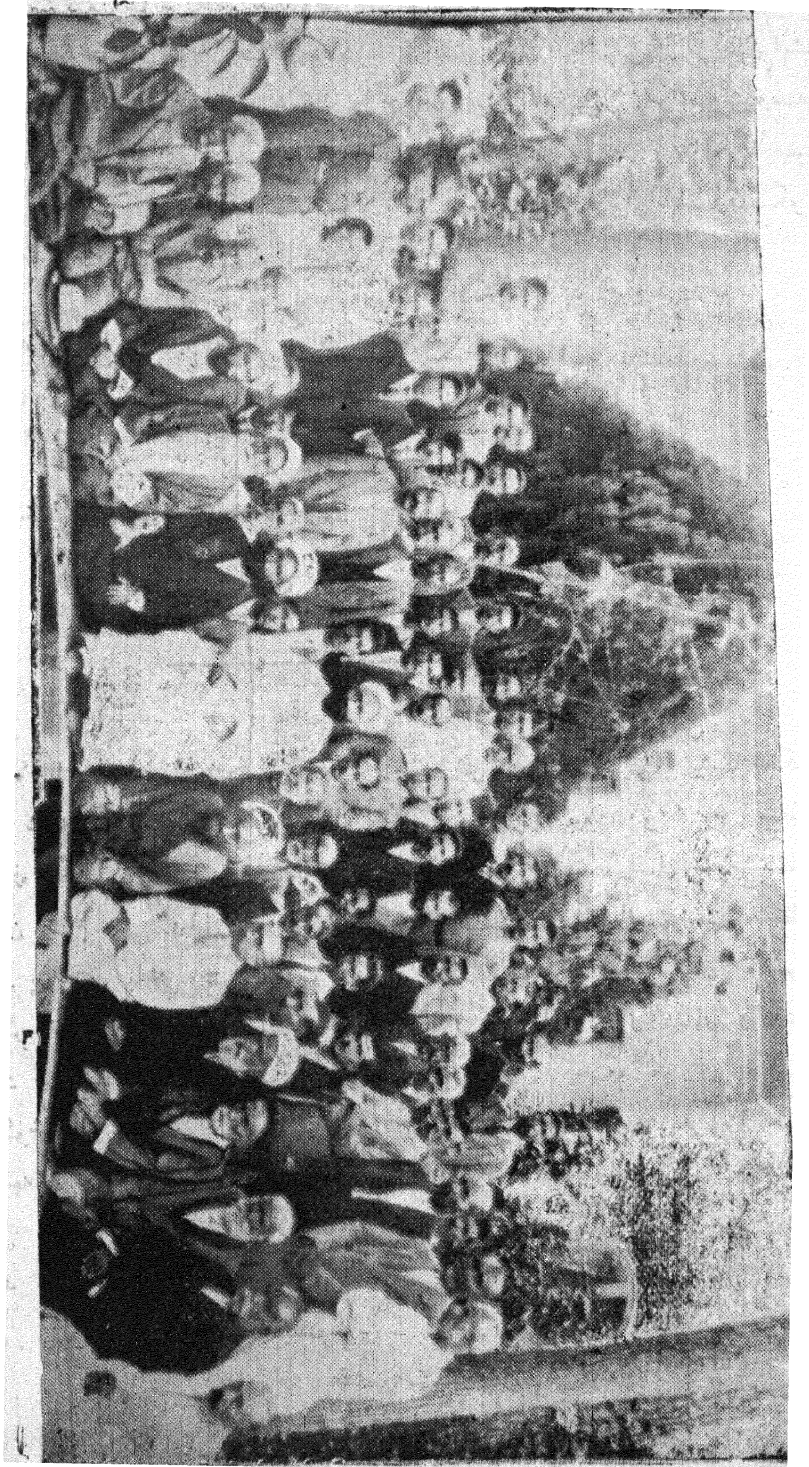


شرح عکس در پشت صفحه

از راست بچپ ۱- مرحوم مؤید شادمند له والدہ ایشان زوجہ حضرت صفی بوندہ اند ۲- مرحوم حاج سید حسن خراسانی (حامی الشریعہ) ۳- رئیس السادات از فقرا مرحوم ظہیر الدولہ ۴- میرزا ابراہیم خان طہرانی مرحوم ۵- عکس مرحوم ظہیر الدولہ ۶- مرحوم شیخ سنگسری ۷- مرحوم شاہزادہ ردیف دوم ۱- درویش رسول قزوینی مرحوم درسنہ ۱۳۱۲ شمسی ۲- فرزند رئیس السادات ۳- نوکر رئیس السادات ۴- مرحوم حاج افضل نطنزی ۵- مرحوم خرمعلی شاہ یزدی ۶- مرحوم داداش ۷- میرزا محمود سنگسری ردیف سوم ۱- شناختہ نشدہ ۲- کر بلائی محمد حسین سنگسری ۳- شیخ عوض سنگسری ۴- شناختہ نشدہ ۵- درویش ایمانعلی شاہ (محمد زنگنہ) از اہالی طہران در حدود ۶۷ سال دارد و چندین سال است درس قبر ظہیر الدولہ معتکف می باشد و از فقراء مرحوم صفی علی شاہ است این عکس در حدود سال ۱۳۱۰ شمسی برداشتہ شدہ است



در یک مجلس عقد



شرح عکس در صفحه بعد

این تصویر میرساند که شریعت و طریقت توأم بوده و هیچکدام را از هم دیگر تفکیک
نمی‌توان نمود این تصویر جناب صالح علی‌شاه کنابدی را که باجمعی از مریدان ایشان
برداشته شده برای این موضوع در این کتاب درج نموده‌ایم که به ایشان برسانیم ما دوستدار
دوستان مولی (ع) هستیم به هر زبان که باشند ما روح صمیمیت، صفاء یکانگی، همت،
نوع دوستی، رفاقت، صداقت، مؤانست داریم و همه میدانیم که سرچشمه یکی است و ما می‌گوییم
ما گروه درویشان چون قلندران اوریم

با فقیری و اوری راحتیم و مسروریم
هر کجا بود دیوی ما براو سلیمانیم
هر کجا سلیمانیت ما پیای او موریم
بر مذاق درویشان همه چه شهید شرینینم
بر دل بداندیشان همه چه نیش زنبوریم
خلق این جهان باهم جمله جور و ناجورند
برخلاف ایشان ما باتما مشان جوریم

شریعت بی طریقت نیست محکم
ندارد بیعت و نبود منظم
و گرنه نیست مسلم این مسلم
توئی گر طالب اسماء اعظم
و گرنه صد اربعین باشی محرم
و گرنه سازی نثار دینار و درهم
بسدون حب مولای مکرم
خدا فرموده در قرآن مبرم
نباشد حقه راهی در دو عالم
که تا کردی به نزد حق معظم
اگر در راه هو باشی مصمم
هر آنچه حق باو بنمود ملهم

شریعت با طریقت هست توأم
نباشد شبهه آنکس کز طریقت
پس از احمد بود بیعت بعیدر
بخوان نام علی و آل او را
اگر پیوسته باشی در عبادت
و اگر اتفاق سازی جمله ثروت
ندارد سود اندر نزد باری
تو گوش دل فراکن تا بدانی
اگرچه بی ولای شاه مردان
ولی باید ترا فقر جلالی
نماید راه تو حق در وجودت
بیان بنمود عالم در حقیقت

خادم علیشاه اصفهانی ره



آن مرحوم مرید میرجلال نورائی بوده و چهل سال در این بسابویه سر قبر مرشدش ساکن بوده و در سن هفتاد سالگی مرحوم می شود و فعلاً در ویش بنام عشق علی خطائی سر قبر آند و در ویش زندگی میکند و اخیراً سگته کرده و زبان او را شکسته و پاهایش لمس شده و ظاهراً خادم علی از فقراء نورائی بوده ولی فعلاً از نورائی که يك رشته از خاکسار بشمار میرفته است و يك رشته دیگر از خاکسار سلسله معتمدین است که چند نفر ادعاء قطبیت آنرا مینموده اند یکی مرحوم سید احمد نوربخش دهکردی شرح حال او در صفحه ۸۲ گذشت و اشتباهات تربت او که مجله در کوشک یخچال حرم خانقاه خود آن مرحوم در اصفهان است تخت فولاد نوشته شد و یکی دیگر مرحوم سرمستعلیشاه طرقي

خراسانی بوده ولی فعلا چند نفر را حقیق ملاقات نموده ام که دعوی قطبیت معصومشاهی دارند ولی حائز شرایط آن نیستند و تسلط و تسلطی در فقر ندارند یکی سروعلیشاه اصفهانی که در سال ۱۳۳۵ در اصفهان ملاقات شد در اصفهان و یکی عشقعلیشاه ترک در مشهد و چند نفر دیگر که حقیر آنها را میشناسم ولی قطبیت باید منصوص از طرف مولی (ع) طبق مدارکی و بعد منصوص و منصوب از طرف پیر و مرشد کامل که صاحب خرقة بوده باشد

هو



که مهرم را تو داری در دل خویش
 زدین آباد باشی
 دگر برجان پاکم تو مزین
 که حق آگه بود از فاش و از راز
 حقیقت میخرد نی مسنک و کیش
 بدان حق گفته نبود کرد تفتیش

رخم را بنگر و نیکو بیندیش
 اگر داری تو مهرم شاد باشی
 و اگر نبود تو را مهری ز درویش
 نبادا غیبتی سازی تو آغاز
 درون را بنگرد نی ظاهر ریش
 بود بمعصوم فارغ از کم و بیش

هش

کتاب

مونس الشيعه

یا

جلد دوم

تحفه درویش

اثر . . . : شیخ عبدالکریم مدرسی عالم

الماقب بمعصومعلیشاه جلالی

تنزیل طهران

چاپ مطبوعاتی نیکو

بهارستان اول کوچه نظایر جنب بازار آشتیانی

در مدح امام زمان (ع)

دل بتك آمد دگر جانم بقرابات بیا	ایكه جان غرق است اندر بحر جانان بیا
كشتی از طوفان گر بزد بلمجب حالت بین	كشتی نوحم شكست از هجر طوفان بیا
عالم از آثار شیطانى سراسر گشت پر	جان بقربان تو وانوار رحمان بیا
مظهر سراناله کیست غیر از حضرت	شائق دیدار صد موسی عمران بیا
كشته عشقیم ما عهدست اندر كوی تو	عد هزاران جان فدای تیر مژگان بیا
عالمی بر عدل گردد از دم شمشیر تو	جنت اندر سایه شمشیر بران بیا
وارد قرآن توئی قرآن ناطق هم توئی	ای زمانها تشنه تفسیر قرآن بیا
مهدی موعود ما شاهنشاه کون و مکان	ای سلیمان محو جاه و عزو سلطانت بیا
عیسی مریم اگر جان بخش شد بر دیگران	جان اوزنده است از انفاس جانان بیا

خادمت معصوم عالم از تو میدار د امید
که شود محسوب او از يك غلامان بیا

علی جانم علی جانم علی هو علی حق	علی ای جان جانانم علی هو علی حق
علی ذکرم علی فکرم نینداری که من قشرم	علی دانم علی خوانم علی هو علی حق
همیندان ذکر درویشان همیندان فکر درویشان	منم مداح ایشان علی هو علی حق
توئی دلبر توئی سرور توئی شاه قدر پرور	قضا را از تو میدانم علی هو علی حق
نباشد مرد در دوران و گر باشد تو هستی آن	توئی ای شاه مردانم علی هو علی حق
هزاران یوسف مصری تو را باشد درین وادی	تو باشی شاه شاهانم علی هو علی حق
ندارم جز علی یاری بغیر از وی هوا داری	به بزم جمله یارانم علی هو علی حق
صفا باشد مرا پیشه ندارم از کس اندیشه	صفا دارند جانانم علی هو علی حق
منم معصوم نورانی مظهر کرده روحانی	بهارش را ثنا خوانم علی هو علی حق

منم عالم که در عهد خودم جانا وفادارم
وفدا دارند یارانم علی هو علی حق

در مدح حضرت امام رضا (ع)

تمام ایرانیان فخر بمالم کنید	که تاج شاهنشاه خراسان بود
هر که در ایران او کوس منیت زند	عاقبت کار او بی سر و سامان بود

هر که ز صدق و صفا خدمت ایران کند
خسرو دین شه رضا به این محمد رضا
مرشد ما نور علی چون بمطهر علی
قلندر ملک طوس بزین بعالم تو کوس
دردو جهان بی شک او بوذر و سلمان بود
تاج کیانی بداد که شاه ایران بود
دست ارادت بداد که اهل ایمان بود
در دو جهان یاورت امیر مردان بود

مدرسی پر گناه بر در شه در پناه
امید عفوی ز شاه که شیر یزدان بود

بخلق دو گیتی علی شهر یسار
کنم مدحت او من از جان و دل
علی شه علی مه علی یسار جانان
علی باب شاهان دین یسار زده
اطاعت به امر علی و آل او (ع)
اثر غیر از اینها تولا کنی
خدا گفته در سوره یک بقرآن
کسی گر که بعد از طریق محمد (ص)
دگر قتل وی واجب آمد ز شرع

بدوران بود صاحب ذوالفقار
بسال و مه و صبح و لیل و نهار
علی شاه مردان بود ای نگار
که مهدی شود ختم بر هشت و چهار
بود فرض بر جمله خورد و کبار
غضب می کند بر تو پروردگار
که باید کنی بهر وی جان نثار
یکی دین دیگر کند اختیار
که توبه برایشان نیاید بکار

منم عالم و نام معصوم شاه
طریقت مرا باشد از خاکسار

شاه ولایت علی نور هدایت علی
آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست
مؤمن و زاهد علی را کعب و ساجد علی
آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست
صفدر میدان علی عارف یزدان علی
آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست
ساقی کوثر علی صاحب منبر علی
آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست
شاه دلاور علی شانع محشر علی
آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست
شاه همه اولیاء ماه همه اصفیا
آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست
خسرو یوم غدیر سرور عرش سریر
آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست

فحل سقایت علی جان بفدایت علی
قائم و قاعد علی منیر و ماجد علی
قاطع برهان علی ناطق قرآن علی
رهبر و سرور علی صهر پیمبر علی
قاتل کافر علی فاتح خیبر علی
شمس از و با ضیاء منبع علم خدا
بر همه شاهان امیر کن نظری بر فقیر

روح و روانم علی قوت جانم علی	نطق و بیانم علی فاش و نہانم علی
آنچه بگویم علیست آنچه	نگویم علیست
مرشد روح الامین علی امام مبین	کاشف قرآن یقین معنی جبل متین
آنچه بگویم علیست آنچه	نگویم علیست
فخر شجاعت علی صاحب رأیت علی	باب کرامت علی بحر سخاوت علی
آنچه بگویم علیست آنچه	نگویم علیست
معصوم عالم بود از نور کاظم بود	در عهد قائم بود در فضل ناظم بود
آنچه بگویم علیست آنچه	نگویم علیست

تر جیع بند از

ما مریدان و یار حق باشیم	جملگی در جوار حق باشیم
محو و مجذوب او شده ایم	همگی جان نثار حق باشیم
ذکر و حمدش همیشه می گوئیم	همچنین در کنار حق باشیم
غیر از او ملجأی نمی بینیم	ما همه خاکسار حق باشیم
دست و پا کرده از پی روزی	همه در انتظار حق باشیم

حق بود در کنار ما فقراء

حق بود غمگسار ما فقراء

دلبر ا دین ما علیست علی	دین و آئین ما علیست علی
خواب و بیداری و همه اوقات	ذکر و آمین ما علیست علی
حمد و سوره همیشه می خوانیم	خصم ضالین ما علیست علی
سیر آفاق در تمام جهات	قاب و قومین ما علیست علی
کاف و ها اجزاء اسم اعظم است	کاف و ها وسین ما علیست علی
کر بلا شاه شهیدان ساکن است	کاظمین اهل حق دیرین ما علیست علی

حق بود در کنار ما فقراء

حق بود غمگسار ما فقراء

ما همه طالبان اللہیم	ما همه مخلصان آن شاهیم
نیست ما را مونسی جر شاه	ما همه عاشقان آن ماهیم
خاکساری طریق ما باشد	همگی پیرو همان راهیم
نور حق در ضمیر ما تابد	از ضمیر وجود آگاهیم
گاه گاهی جمال بنماید	ما مراقب برای آن گاهیم
عارفان جملگی ز ره رستند	ما بدنبال شاه در راهیم

حق بود در کنار ما فقراء

حق بود غمگسار ما فقراء

ما همه چساگران مولائیم
جز علی یار و یاورى نبود
غیر ذاتش بدهر شناسیم
دیگرى را بیک جوى نخریم
نرود بسر زبانمان سخنى
ما نمیریم هیچ تا انجام

حق بود در کنار مافقراء

حق بود غمگسار مافقراء

نشویم از کسان بجز هو حق
هو هو لا اله الا هو
شاهد ما علی ولی الله
دل خشیم زانکه ماعلى داریم
مست دیدار حضرت یسا هو
درد مندیم و طالب نفسیم

حق بود در کنار مافقراء

حق بود غمگسار مافقراء

همه در زلف یار حیرانیم
در طریقیم و سالک راهیم
ده و دو اولیاء یزدانند
راضی اندر قضای حق باشیم
چونکه هستی فنا پذیر بود
هست معصوم چاکر مولی

حق بود در کنار مافقراء

حق بود غمگسار مافقراء

چه داریم من در این دنیای فانی
ندارم جز یکی یار دل آرا
علی باشد مرا اندر دو عالم
علی جانم تو هستی جان جانم
علی شاهنشاه دوران توئی تو
علی ای همسر زهراى اطهر
علی گویم علی جویم بدوران
علی بحر سخاکوه و قاراست
علی فریادرس در هر دیار است

بگویم آشکارا تا بدانی
دل را برده و عالم ندانی
نکو یار و فادار گرانی
تو هم جسمی و هم روح روانی
نباشد چون توشه اندر جهانی
تو هستی طاهر و پاکیزه جانی
نگویم جز علی در هر بیانی
اگر تو عارفی جز وی نخوانی
زن او را صلا تا در نمائی

ناد علیاً مظهر العجائب
اگر عالم همه گردند کافر
ز کفر خویش استغفار کن تو
بشارت باد بر خلق دو عالم
اگر آید شهنشاه زماه
کسی در غیبت اوشک ندارد
بس است اینرا که گفتم در طریقت
همه شاهان عالم را تو شاهی
دو بینان گر نظر دارند سویت
ولی چون غافلند از راه حقیقت

عجائب از علی دارد نشانی
ندارد در حقیقت يك زیانی
که ظاهر می شود شاه زمانی
که آید شاه ملک و حکم رانی
بوقتی آید آنکه بی گمانی
مگر زانی بود یا ابن زانی
بمدح تونی الکن زبانی
توئی شاهنشاه و شاه کیانی
نمی بینند جز تو چون عیانی
بگویند از فلان و از فلانی

منم معصوم عالم هم ز نورت
که جانم از فراقت گشت فانی

هو

در مدح و منقبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه

آنکه او در این جهان یکتاستی
مهدی هادی بود در این زمان
پیشوای زمره اهل یقین
نام نیکش میموج بامیم و دال
را سخ اندر حکم حق و پیشه اش
پشت پا يك باره بر دنیا زده
قبله گاه شیمه اثناعشر
گفته حق در مدح جدش مصطفی
کمرهان را رهبر و منجی خلق
حاوی شرع نبی (ص) باشد بدهر
نیست غائب از نظر های خرد
بار لها حق ذات فاطمه (ع)
گر کند ظاهر رخ نورانیست
صاحب العصر و امام متقین
در علوم حقه ، اسلامیان
عالم علم لدنی اوست او
روز و شب گر مدح ذاتش میکنه
در مه شعبان وجودش جلوه کرد

در علوم حقه او بیناستی
بر خلائق جملگی مولا ستی
دشمن بد خواه او رسوا ستی
جمله سادات ازو پیدا ستی
علم و حلم دانش و تقوا ستی
غوطه ور در عالم معنا ستی
صف نشین عالم بالا ستی
جان او بر مثنین اولا ستی
جایگاهش جنت المأوا ستی
یادگار حضرة مولا ستی
غائب او از دیده اعدا ستی
حفظ بنمایش که بی پروا ستی
سید السادات بسی همتا ستی
ره نما و پیشوای ماستی
دیگرانند قطره وی دریا ستی
در سیاست یکه و تنها ستی
بهر آن باشد که او آقا ستی
لیله خامس عشر برجاستی

ختنه کرده هم بریده ناف او
 غیر از این حق صداقت در بیان
 سال مه مادام در طهران ما
 مدح گویان ثنا خانان او
 روز و شب در طاغث حق لایزال
 لا بود در پیشگاه خالقش
 در ظهور حضرتش عالم بسی
 طلعت ماهش چو بیرون آورد
 قائم بالامر شاه هر دوگون
 شیعه او منتظر بر مقدمش •
 هر دمی گوئیم بر ذاتش سلام
 ذکر فضل و علم و جاه قدر او
 غیبت او حکم حق مقتدر
 سال عمرش گر بود بیش از هزار
 این بنای آسمان بی ستون
 نور سیمای شه دنیا و دین
 هر که خواهد روی ماهش بنگرد
 در حقیقت هر که بینی در جهان
 گفت عالم در مدیح او که او
 دخت پیغمبر (ص) علی راهمسر است
 عالم از جاهل ندارد خشیتی
 در امان حق بود هر کس که او
 نظمهای این حقیر مستمند

طاهر و پاکیزه در دنیا ستی
 گر نمایم خود بسی بی جاستی
 ذکر و مدح حضرتش بر پاستی
 ساکنین قبه خضرا ستی
 سجده گاهش مسجد اقصا ستی
 عاشق محبوب بی همنا ستی
 از بس پیری سپس برنا ستی
 سرنگون بس قامت اعدا ستی
 هم ولی هم صاحب فتوا ستی
 عاشق او در جهان شیوا ستی
 زین فضیلتها بسی اعلا ستی
 فرض بر هر کس که او دانا ستی
 روزگار منکرش چون لیل یلدا ستی
 قدرت حق بیش از این گویا ستی
 هم بناء خالق الاسما ستی
 جلوه گر در گنبد مینا ستی
 مایه او صلح و هم تقوا ستی
 واله معشوق مه سیماس تی
 جده اش خیر النساء زهرا ستی
 هم بتول و فاطمه عذرا ستی
 تکیه گاهش حضرة مولا ستی
 دوستدار شاه دل دریا ستی
 نزد اهل فضل بس شیوا ستی

جمله اشعارم بخوان ای تیز هوش

گوهر و لعلم که چون زیبا ستی

در ذکر جلی اهل طریق حق

لا اله الا هو	ذکر ما زایل بود
لا اله الا هو	حق بی مثل بود
لا اله الا هو	فرد لم یزل بود
لا اله الا هو	آخر و اول بود
یار جمله شهدا	ذکر جمله عرفا
کاشف غم فقرا	ناجی همه اسرا

لا اله الا هو

دل قلدر آمده دیدم تر آمده
یارم از در آمده غصه‌ام سر آمده

لا اله الا هو

نی عجب از آن دارم کین چنین بیان دارم
بارها زبان دارم در لعل جان دارم

لا اله الا هو

نی از آن نشان دارم مطلبی گران دارم
گوهری عیان دارم حاجتی نهان دارم

لا اله الا هو

ای برادران دانید جمله‌گی برخوانید
محو جمله جا نانید در طریق یارانید

لا اله الا هو

چون غلام شاهانید زیر برف و بارانید
قبل از آنکه نتوانید بر زبان همی رانید

لا اله الا هو

در مسجد و میخانه در گلشن ویرانه
بسا ساغر و پیمانه با دلبر يك دانه

لا اله الا هو

در مجلس شاهانه بسا همت مردانه
زاهد تو را افسانه عالم شده دیوانه

لا اله الا هو

یار اگر علی باشد ذکر او جلی باشد
پیر اگر ولی باشد حق از لسی باشد

لا اله الا هو

معصوم علی گفته نور از لی سفته
زین نکته عدو خفته زنگ دل نی رفته

لا اله الا هو

ای جانشین مصطفی هو یا علی مرتضی

ای همسر خیر النساء هو یا علی مرتضی

ای حیدر صفدر علی ای خواجه قنبر علی

سلمان بود بنده تو را هو یا علی مرتضی

ای رهبر دنیا و دین ای سرور عرش برین

ای مظهر نور خدا هو یا علی مرتضی

شاهها گدایان توئیم ما بر سر خوان توئیم
 رحمی نما بر حال ما هو یا علی مرتضی
 ای آنکه گفتی لو کشف از عشق تو شد جان بکف
 ای رهنما ای مقتدا هو یا علی مرتضی
 در عین تو عارف شدن و از سر تو واقف شدن
 کوتاه بعلم ما سوا هو یا علی مرتضی
 مامست دیدار توئیم از جان هوا دار توئیم
 تا کی جفا ای دلبر! هو یا علی مرتضی
 یا بوالحسن یا بو تراب از هجر تو شد جانکباب
 بنما رخی بر ما شها هو یا علی مرتضی
 از عشق تو شد جان بدر بر سوی ما کن یکنظر
 از راه لطف و اعتنا هو یا علی مرتضی
 شاهها گدایان درت هستیم جاننا یا ورت
 ارفق لنا و انظر بنا هو یا علی مرتضی
 معصوم از نور علی هر لحظه گویم منجلی
 عالم شدم من بر ملا هو یا علی مرتضی

اول انشاء نام کردگار	همت شاهنشاه دلدلسوار
سیر آفاقم بدان ای شهریار	یکهزار و سیصد و هجده شمار
نیک دقت کن تو در خط نگار	
ابتدا در خاک ایران زد قدم	این غلام در گه اهل کرم
چند سالی یا که چندی بیش و کم	ملک ری گردید جانامسکنم
پیشه ام بدمدح مولی از قرار	
نی ندانم قسمت این یا همت است	گردش دوران فانی بیجداست
عالم صد ساله طفل ابجد است	خورد سالی بر گروهی ارشد است
این چنین بود و چنین باشد مدار	
بعد از آن در خاک ایران یا عراق	با گروه خویش بودم در فراق
و ندستمی داد دستم یک چراغ	دادمی بی خود پرستی را طلاق
بر کمر بستم بخدمت چند تار	
خدمت پیر مغان بودم همی	غافل از خدمت نبودم یکدمی
غیر ذکر حق نبودم همدمی	بر جراحات دلم شد مرهمی
ذکر و مکر حضرتش با افتخار	

شد بظاهر چون قلندر مظهرم بر کمر رشته و تاجی بر سرم
 گنج فقر و منتشانی در برم تا که جان باقی است محدود لبم
 معوجشمان خمار و مست یار
 گاه نامم هست معصومعلی گاه عبد و گاه کریم و گاه ولی
 گاه امامم بر جماعت منجلی گاه عاقد گاه طالق گاه بلی
 که بعرش منبرم باصد وقار
 نظم عالم نزد جانان گوهر است چشم امیدش بسوی دلبر است
 دلبری کن شاه روز محشر است درد و عالم تاج شاهی بر سر است
 هم بود ساقی کوثر هم قسیم نور و نار
 نام این معصوم از نام علیست کرده معصوم ز احکام علی است
 هستی معصوم از جام علیست گفته معصوم از کام علی است
 بر محمد (ص) یک درودی کن نثار

گفت و شنود علی (ع) با حسین (ع)

شاه یثرب گفت روزی با حسین میوه قلبم توئی ای نورعین
 در قیامت شافعی بر عالین چون تو باشی مایه این نشئتین
 خلق کرده حق تو را از بهر دین
 جمله مخلوق از نور تواند مالک و مملوک مأمور تر اند
 جمله اسلام مزدور تواند دوزخ و فردوس معور تواند
 کاینات از بهر تو زین نگین
 گفت آنکه حیدر گردون وقار با حسینش آتشه والاتبار
 دشمن تو ساکن دارالبوار دوستان در نعیم و خلدیار
 نور تو ساطع به چرخ هفتمین
 من ولی کردگارم ای جوان من قسیم نور و نارم اینیدان
 من شه دلدل سوارم در جهان من امیر مور و مارم اینزمان
 نام دارم من امیر المؤمنین (ع)
 در جواب اب خود گفتا بسر اینکه گفتی نیک باشد ای پدر
 گر تو باشی پشت احمد را سیر جد من باشد همان نیکو سیر
 فاطمه ممامم بود ای مه جبین
 گر تو باشی حیدر خلاق جو من حسینم نقطه سبجان هو
 گر تو باشی خود ولی ذات هو لیک روی من بود مرآت هو
 باشد آیات قرآن مبین
 گر تو را باشد ابوطالب پدر لیک باشم من علی را یک پسر
 گر تو داری ذوالفقاری در کمر دژه از نور من شمس و قمر
 روشن است در آسمان و در زمین

گر تو را اخ است چون عمم عقیل اخ من باشد حسن یقال وقیل
فاطمه آنهمسر توای جلیل حضرت زهرا است بر ذاتم کفیل
ذاکرم کوفی است بی شبه و قرین

ایضاً در ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه

عجب فصلی است این فصل سرور است تو گوئی مجمع غلمان و حور است
قلوب اهل دل روشن ز نور است بداند ای مهان وقت غرور است
منکر عید مبین ز لطف یزدان دور است
ای محمد مهدی صاحب الزمانی تو ماه عالم امکان شاه انس و جانی تو
آمر بامر حق شاه حکمرانی تو نور حضرة جبار بخت راجوانی تو
محب تو در جهان مؤید و منصور است
این محمد است و او نور احمدی دارد در جمال نیکویش نور ایزدی دارد
عالمان روحانی طفل ابجدی دارد مهدی هدایت خواه نام عسجدی دارد
در غیبت کبری وی بعلم حق مأمور است
این امام عالی شأن آخرین امام است این جدش بود زهرادر بازده امامست این
در علوم حقانی عالم تمامست این در امور یزدانی جمله را قوامست این
بنام وی این جهان مزین و معمور است
اندرین مه شعبان مظهرش هویداشد روز دشمنان او چون شبان یلدا شد
چشم دوستان او در ضمیر بیناشد نوری از وجود او در حقیر پیدا شد
بر مذنبین ز احسان بخشنده و غفور است
آمد این امام حق با جمال نورانی روشن و منور ساخت این جهان ظلمانی
تا ابد بود ایشان پیشوای روحانی در مدیح وی عالم الکن است اردانی
منکر باعجازش در هر دو جهان کور است

تضمین از غزل حافظ ره

شاهنشاه عالم که بود عالم و عادل روشن ز کلامش شده هر مجلس و محفل
چون آتش سوزان شده از مهر ویش دل رهبر بود آتشاه به خاصان و افاضل
دارای جهان نصرت دین خسرو کامل
ای آنکه دل از جمله عشاق ربوده ای آنکه خدا بر تراز این خلق نموده
مدح تو بقرآن مجیدش بسروده ای درگه اسلام پناه تو گشوده
بر روی جهان روزنه جان و تن و دل
جبریل بدرگاه تو شاهما شده خادم فرزند تو باشد بجهان حضرة قائم
جمع است بتو جمله اخلاق و مکام تعظیم تو بر جان خرد واجب و لازم
انعام تو بر کون و مکان فایض و شامل

مأمور بامر تو بود ماه زماهی
مجموع ملا يك بتو دادند گواهی
بر جمله مخلوق حقیقت که تو شاهی
روز ازل از کلك تو یکقطره سیاهی
بر روی مه افتاد که شد حل مسائل

جبریل بنام تو شهادت سخن سفت
یکنقطه بود نام شریف نبود جفت
ایکاش که من بودمی آن بنده مقبل
خضم تو بخاك سیه دهر همی خفت
خورشیدچو آن خال سیه دید بدل گفت
حیدر که غضنفر بود و شاه شجاع است
دلای محبان وی پر نور و شعاع است
دست طلب از دامن این سلسله بگسل
بر جمله مخلوق امام است و مطاع است
شاهافلك از بزم تو در رقص و سماع است
عاشق بودای شاه بلبهای چو قندت
گر جمله برستند ز قیدت ز بندت
شد گردن بدخواه گرفتار سلاسل
کوفی وفا دار بود پیرو پندت
می نوش و جهان بخش که ازخم کمندت
دیوانه تو چونکه شها پیرو عقل است
هر کس که کند نفی مدیح تو نه اهل است
هر کس که علی گفت همان صاحب فضل است
چون دورفلك يك سره بر منج عدل است
خوش باش که ظالم نبرد راه بمنزل
حافظ که تمام سخت مولد عشق است
حافظ گنه اندر ره ما مورد رفق است
حافظ همه پیمودن مقصود تو صدق است
حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است
از بهر معیشت مکن اندیشه باطل

تضمین غزل سعدی ره

منم که عاشق یکدم وصال روی تو باشم
منم که محو نسیم خوش و بوی تو باشم
عزیز و محترم از آبروی تو باشم
در آن نفس که بمریم در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
بهر طرف که روم من بهر کجا که سر آرام
منم که کشیدی من از تو دست ندارم
علی الصباح قیامت که سر زخاک بر آرام
بگفت و گوی تو خیزم بجستجوی تو باشم
ز حوریان بهشتی بسی مرا همدم
میان عیش و نشاط آورند دارم غم
ز سوز عشق تو جاننا مرا نگردد کم
بمحفلی که در آیند شاهدان دو عالم
نظر بسوی تو دارم دوان بکوی تو باشم
بغیر روی تو نبود مرا در این دوران
خیال وصل تو باشد انیس و مونس جان
بهر چه مینگرم جلوه ات بود در آن
می بهشت ننوشم زدست ساقی رضوان
مرا پیاده چه حاجت که مست روی تو باشم

براه عشق تو از رخ غبار نشویم
کلی سوای جمالت دگر بیابنجویم
غمی ز حضرت کوفی داغدار نرویم
حدیث رضوه نگویم اجمال حور نجویم
ره بهشب نپویم روان بسوی تو باشم
دهشت برین بود مردن
هزار بار به از زندگی بود مردن
هزار بار طعنه ز اغیار یار بشنیدن
هزار رنج بیاید کشید در این فن
هزار بادیه سهل است باوجود تو رفتن
اگر خلاف کنم سعد یا غلام کوی تو باشم



درمدح و منقبت حضرت مولای متقیان (ع)

ای که واضح بود حقیقت تو
شاهراه است ره طریقت تو
یا علی ای شه حق مطلق
خاکساریم در فضیلت تو
جمله خلق جهان گرفته امان
تا برافراشته زیب رأیت تو
گر زبانم بمدحت الکن
بر همه ثابت ارجحیت تو
در بهشت برین بود ساکن
پیر و فاضل ولایت تو
آفتاب از طلوع ساکن تا
متصاعد بود طلیعت تو
گر مشیت از آن حق باشد
حق سرشته گلت ز نور نبی (ص)
گرچه نور نبی (ص) و تو یک نور
بهر تو آمده است آیه نور
گرچه مدح تورا نبی (ص) بنمود
حسنین اند نور ربانی
جود و بخشش تورا سزدای شه
جمله قرآن زبباء تناسنش
جمله اهل خرد نموده خضوع

شاهراه است ره طریقت تو
خاکساریم در فضیلت تو
تا برافراشته زیب رأیت تو
بر همه ثابت ارجحیت تو
پیر و فاضل ولایت تو
متصاعد بود طلیعت تو
مستقر است بر مشیت تو
طینت شیعیان ز طینت تو
لیک نتوان کنم حکایت تو
دال واضح بر انوریت تو
آشکار است فساطمیت تو
روشن است عالمی ذزینت تو
بر همه شامل است عطیت تو
کرده اثبات افضلیت تو
پیش ذات بزرگ و هیبت تو

جمله اشیاء عالم امکان	کرده کرنش بر اولویت تو
جمله نیکان فارغ از باطل	گشته تسلیم امرو نیت تو
زور مندان و صاحب نیرو	کرده اقرار اشجعیّت تو
آستانات محل کشف ملال	در گهت ملجأ رعیت تو
کن نظر بر مدرّس عالم	چونکه عفو است از حمیت تو

بمناسبت ولادت حضرت علی (ع)

چهارده قرن است کز میلادشاه	گردش دوران گذشت از مهر و ماه
عید مولود شه دنیا و دین	رحمت شایان رب العالمین
در هزار و سیصد و هفتاد و شش	کز قمر بگذشته ای فرخ منش
روز روشن گشت بر کون و مکان	چون فروغ حسن رویش شد عیان
ماهتاب عالم آرایش کند	بر سر جمله غلامانش فکند

یا علی گویم که غم زائل شود

دل بر مقصود خود نائل شود

با بیان بلیغ این اظهار	ورد ایشان بود بلبل و نهار
یا علی حب تست ایمانم	از ولای تو شاد و خندانم
حضرة مولی علی مرتضی	وصف او والشمس دیگر والضحی
چون قدم در عرصه کیتی فشرد	ز نك محنت از دل عالم سترد
غم و اندوه از دل ایشان زدود	قلبشان را مملو از شادی نمود

یا علی گویم که غم زائل شود

دل بر مقصود خود نائل شود

یا علی ای آية عظمی حق	در تو مستغرق همه معنای حق
پیرو تو عارف و بینای حق	دوستیت جنت البأوای حق
عالم ارحب تو شد گویای حق	گفته او دال بر مبنای حق
شیعیانت دمبدم صبح و مساء	با زبان و فصیح و با انشاء

یا علی گویم که غم زائل شود

دل بر مقصود خود نائل شود

از علی ایجاد شد انوار عشق	کی رود غافل پی اسرار عشق
کی شود ظاهر برش معیار عشق	آفرین بر تابع معمار عشق
عاشقانش صبح و شب بیمار عشق	پیشه هر کس نباشد کار عشق

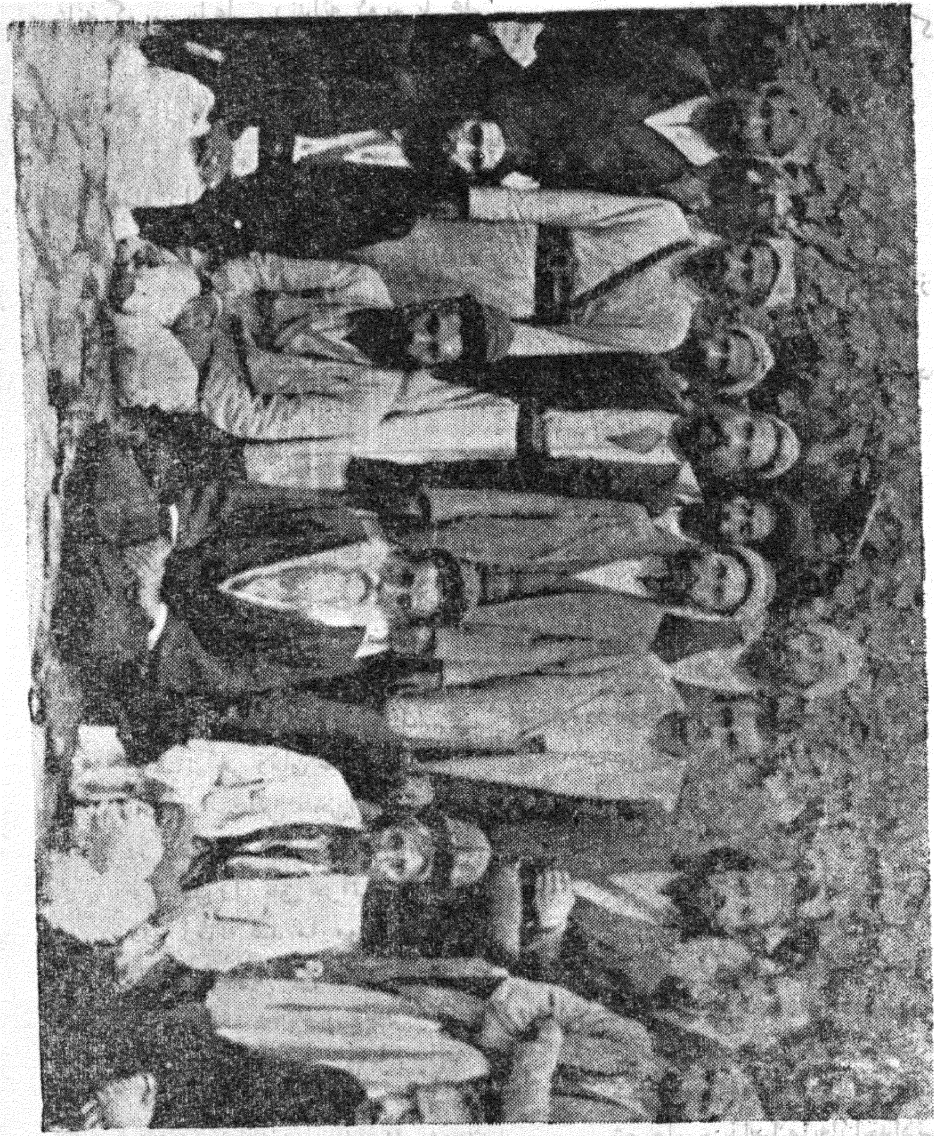
یا علی گویم که غم زائل شود

دل بر مقصود خود نائل شود

بهر مولی (ع) خلق شد لیل و نهار
 بهر مولی برقرار است این قرار
 انبیا (ص) داسر و راست و شهریار
 اولیاء (ص) راهست صاحب اختیار
 یا علی گویم که غم زائل شود
 دل بر مقصود خود نائل شود
 از علی ایجاد شد علم و کمال
 از علی ایراد شد فعل و مقال
 از علی آباد شد غرس نهال
 از علی بر باد شد جمع ملال
 یا علی گویم که غم زائل شود
 دل بر مقصود خود نائل شود
 از علی داریم ماعز و مقام
 از علی داریم ما فخر قیام
 از علی داریم ما حسن و مرام
 از علی داریم ما حل آمده ما را مهام
 یا علی گویم که غم زائل شود
 دل بر مقصود خود نائل شود
 از علی داریم ما علم الکتاب
 از علی داریم ما فعل صواب
 از علی جوئیم اخلاص ثواب
 از علی داریم ما فضل الخطاب
 از علی باشیم امین از عذاب
 یا علی گویم که غم زائل شود
 دل بر مقصود خود نائل شود
 ۳۵۱۱۲۸ گفته شد

شرح عکس مقابل

ردیف اول نشسته از راست عکس بچپ
 اول شوقعلیشاه (حسین علی الله کرم طهرانی)
 نفر دوم مشهود لاهیجانی احدی
 نفر سوم حضرة درویش حاج مطهر
 نفر چهارم صادقعلیشاه
 نفر پنجم سیف علیشاه خراسانی
 ایستادگان نفر اول از راست بچپ مشهودعلیشاه خراسانی
 نفر دوم مظلوم رشتی نفر سوم قاهر علی طهرانی (محمد)
 نفر چهارم سعادتعلیشاه (حسین جلالی) اهل ری
 نفر پنجم محبوب علی مرید نورعلیشاه نفر ششم میرحسام قزوینی نفر هفتم ذوقعلیشاه شیرازی
 ۸ نفر نهم پاکمیشاه (اصغر زینل) ۱۰ ۱۱ سبزعلیشاه مرحوم



و اما مشهود علی شاه خراسانی متوفی سال ۱۳۳۰ در خانقاه کوفه حقیر وقتی در مشهد بودم بسیار با او مانوس بودم زیرا آدم بی غشی بود هر چه بود ظاهر و باطن یکی بود میگفت من قطب العارفین هستم هر چه داشت با فقراء می خورد پاك باز بود روزی میگفت من سه روز اعتصاب غذا نمودم و گفتم باید خود حضرة رضا (ع) تشریف بیاورد تا من غذا بخورم نصف شب خواب دیدم حضرة تشریف آورده و می فرماید شیر برنج بخور من هم بر خاستم و شیر برنجی زیادی خریدم و با فقراء خوردم همیشه این اشعار را میخواند

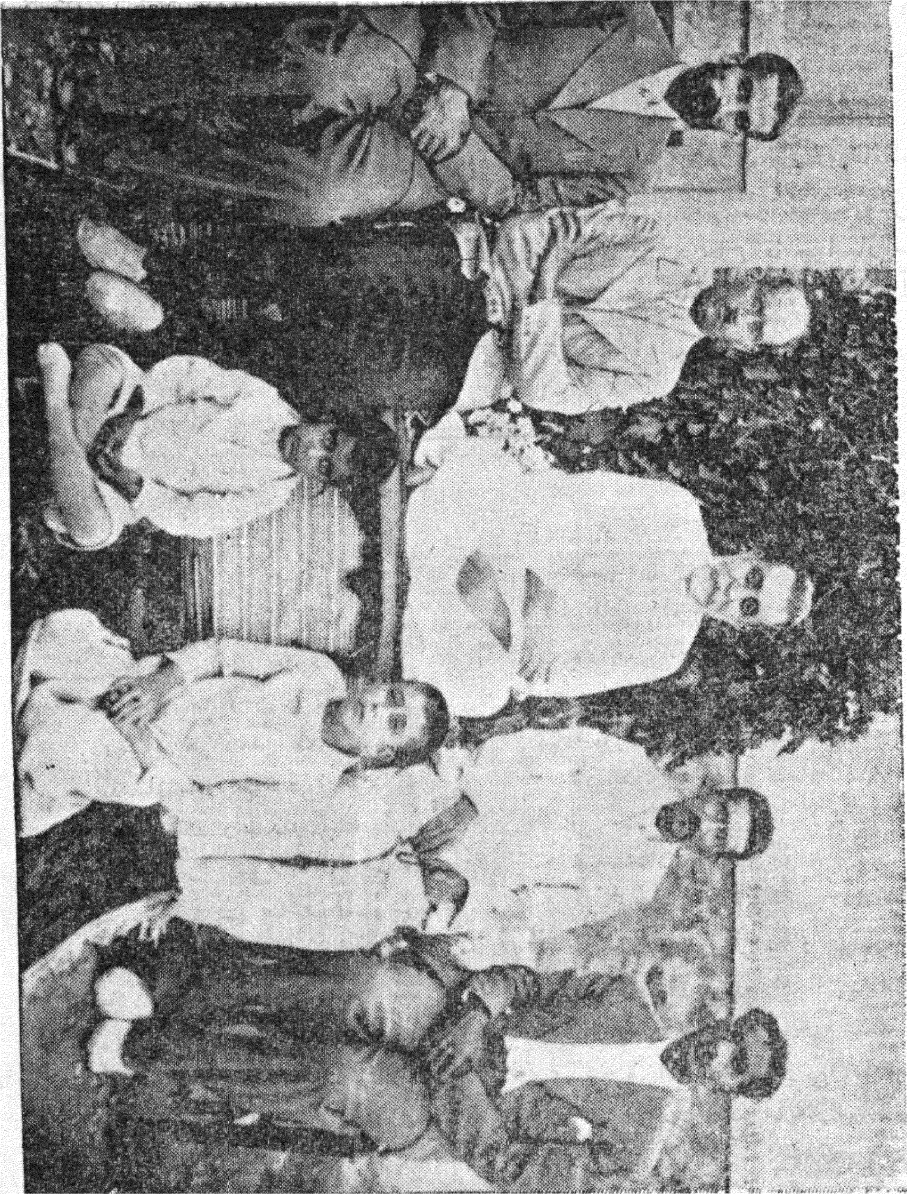
مستانه گویم یا علی رندانه گویم یا علی
 حق حق زخم هو هو کنم تا دل ترا آنسو کنم
 یا هو مدد یا هو مدد یا ضامن آهو مدد
 یا شاه دال آهو مدد
 و این اشعار را از مرحوم شاه نعمت الله ولی می خواند
 لائتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار
 این سخن را از سر صدق و صفا باید زدن
 هر درختی که و ندارد میوه حسب علی
 اصل و فرعش را قلم سر تا پا باید زدن

شعر گفتن کار هر شیاد نیست
 فضل بنمودن بنزد اهل راز
 در میان آتش عشق نگار
 منجی گمراه از راه ضلال
 گر مدرس گفت شعری بی نظیر
 سفتن و بسرودن و پیمودنم
 دوستانم هر زمان خندان بوند
 یادگار است این سخن اندر جهان
 در قیامت رستگار اثنا عشر
 هر عمل را حق جزائی میدهد
 در زمانه عید ما مولود شاه
 بعد موله سود نبی و آل او
 حزب های مختلف اندر سقر
 راه های ماضیه بسا سالفه
 گر که اهل نظم باشی نیکدان
 لطف حق شامل بر احوال شده
 گفته عالم بود روشن که او
 هر که خواند شعر من ثابت کند
 این مدرس چاکر مولا علی است
 بارلها کن خلاصش از عذاب

جز ز راه دانش و استاد نیست
 جز برای بوذر و مقداد نیست
 بسا نهادن کار هر قواد نیست
 آنکسی کو خفته در بشداد نیست
 چون بغیر نظم خود معتاد نیست
 در طریقت ای خرد بر باد نیست
 دشمن و بد خواه من دلشاد نیست
 غیر تقوی مایه در میعاد نیست
 جز بناء اهل حق بنیاد نیست
 غیر تسایم و رضا آزاد نیست
 در حقیقت غیر از این اعیاد نیست
 غیر قائم را دگر میلاد نیست
 جز مسلمان فردی از افراد نیست
 جز ره اوتاد راهی راد نیست
 شعر من انشاء می باشد ولی انشاء نیست
 شعر هایم جز اصل مایه از اجداد نیست
 حق می گوید سخن چه او نقاد نیست
 صدق در گفتار باشد کذب را براد نیست
 واضح آمد این سخن کو پیرو شاد نیست
 طاق آتش ندارد چون که او حداد نیست

معجز شعرم تویی تکرار دان

غیر از این حرفی دگر ایراد نیست



از راست بچپ
 نفر اول آقای بصیری
 نفر دوم آقای مجید
 نفر سوم وسط آقای حاج دادش کرمانشاهی (مستشار)

در این تصویر
 آقایان و خانمها
 در لباسهای رسمی
 در مقابل ساختمان
 ایستاده اند.

نفر چهارم آقای غریب
نفر پنجم آقای باصر علی نعمت‌اللهی
کودک دست‌راست خادم علی فرزند حاج دادش
کودک دست چپ ناصر فرزند آقای بصیری

(حاج دادش نعمت‌اللهی) آن مرحوم از مشایخ مرحوم صفی علی‌شاه بود و در کرمانشاه خانقاهی بنام اخوت داشت مدیر روزنامه در کرمانشاه نیز بود در سال ۱۳۲۵ وقتی بمکه معظمه مشرف می‌شود و همه اعمال حج را بجا می‌آورد همراهانش می‌گویند حاج آقا چرا بار سفر مراجعت نمی‌بندی می‌گوید فعلاً می‌خواهم همین مکان شریف باشم و روز دیگر حالش متغیر و فوت می‌کند در مدینه منوره بخاکش می‌سپارند ره .



از راست بچپ
نفر اول آقای کاشانی از فقرای حاج مطهر در مشهد ساکن است
نفر دوم حاج نور علی‌شاه طوسی
نفر سوم حاج مطهر علی‌شاه
نفر چهارم شوق‌علی‌شاه
نفر پنجم مشهود علی‌شاه لاهیجانی
نفر ششم سیف علی‌شاه
نفر نهمسته محبت از اهالی اهواز



پیر مرد وسط کلک علیشاه متوفی ۱۳۱۲ دوده دار مرحوم حاج ناصر علیشاه نورائی
جلالی که در طهران می زیست متوفی ۱۳۰۰ شمسی از اهالی کرمان.

ایستادگان

نفر دوم مرحوم محبوب علیشاه از اهالی شیراز بوده و در کرمانشاهان موحدانه می زیسته متوفی ۱۳۱۹ شمسی از طرف حاج بهار علیشاه شیخ بوده است نفر نشسته دست زیر چانه گرفته مرحوم حاج منورعلیشاه مؤید زاده متوفی ۱۳۴۶ قمری نفر آخر که دست به لب گرفته مجنون علیشاه گیلانی است که در سال ۱۳۲۲ شمسی در شاهی با او ملاقات نمودم و تعریف کرد که من در عنفوان جوانی دارای عموئی بودم در رشت که او غنی بود و دختری داشت که بواسطه فقر ما بمن نمیداد ولی چون ما همدیگر را دوست داشتیم با هم به جنگل رفتیم و چندین سال در جنگل مازندران علف و سبزه می خوردیم تا اینکه بدن ما موهای سبز روئید پس بیرون آمدم و فعلا چندین سال است که در این سامان .
 بسر می بریم بحقیق گفت از کجا میآئی گفتم از ری گفت بکجا میروی گفتم بطوس گفت علاقه به این دنیا داری گفتم خیر گفت یا علی برویم بسوی مشهد حقیر نیز گفتم یا علی و حرکت نمودیم بیرون شهر رسیدیم بمنزل آن درویش بیرون در گفت حق ، يك ضعیفه بیرون آمد گفت بر حق و خلاصه مطلب زوجه او نیز در لباس فقر بود و خری داشتند که گفت با این حیوان هفت سفر به خراسان رفتیم ده سفر به کربلا رفتیم ۱۴ سفر به امام زاده داود طهران رفتیم و هفتصد تلیس جمع نموده بودم که اراده داشتم با بیابانی که همسر او بود برویم خراسان که بیابانی مریض شد و خرج مریضی او نمودم اگر بخوام از صفای او و عشق و حال او تعریف کنم در این مختصر نمی گنجد ایشان انوار حقند که در گوشه و کنار مملکت بسر میبرند .



از راست بچپ

نفر اول آقا اولیاء طهرانی ملقب به میر تسلیم علیشاه

نفر دوم صادقعلیشاه

نفر سوم پاکعلیشاه طهرانی مرحوم در سال ۱۳۳۵ شمسی



مونس شیخه
کتابخانه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مرحوم غلام علی شاه هندی که عکس ایشان در صفحه ۵۰ درج نمودیم

در سال ۱۳۲۰ قمری به ایران می آید وقتی به کرمان میرسد میرزا شیدا نامی در کرمان بوده که سرسلسله درویشهای عجم بوده است و در رسم طریقت دارای حدی و سدی بوده و سد می بسته اند که در آن مشاعره و سخنوری می نموده اند و دارای مریدان زیادی بوده است گاهی که غلام علی شاه وارد میشود در حدود سد کشیده در زمین او گام می گذارد درسد اول میرزا شیدا خبردارش میکند که سد بسته شده است و باید شعری بخوانی و ازسد داخل شوی البته شیدا ضمن این سخن چون غلام علی شاه بجای رشته گردن تاج خود زنجیرهای طلا بسته بوده و تمام پیکر او بطلا و جواهر مزین بوده از قبیل در بالای تاج و سنک تسلیمی که در گردن می اندازند و سنک قناعت که در بالای شیر قلاب که بر بند قرار میدهند و غیره طمع ورزیده خیال داشته که غلام علی شاه را محکوم و جواهرات را از او ستاند ولی غلام علی شاه وقتی ازسد سوم عبور می کند شیدا نهیب و پر خاش میکند که ای درویش کجا میروی مگر نیدانی سداست وقتی درویش منتقل میشود با عصائی که در دست داشته اشاره می کند که (چپرو) یعنی رد شو یکمرتبه میرزا شیدا و مریدان وی بر روی یکدیگر فرو میریزند و غلام علی شاه تمام اثاثیه ای که آنان دکان خود قرار داده بودند جمع آوری نموده و بر روی آنها قرار می گیرد و مشغول قلیان کشیدن میشود پس از ساعتی شیدا سر بر میدارد و می بیند که غلام علی شاه مشغول قلیان کشیدن است فی الفور می رود و بزرگان آن شهر را جمع آوری نموده و خبر دار کرده از واقعه و همه را برای شفاعت نزد غلام علی شاه می آورد پس از التجاء درویش اثاثیه او را پس می دهد و شیدا درخواست تشریف میکند درویش با انکشت خود بهیشانش می نویسد :

لا و می رود بخراسان وقتی مراجعت می کند شیدا سیصد نفر مرید درست کرده بود وقتی آن مرحوم می بیند که شیدا صداقت نشان می دهد درویش روی لای بیشانیش دست کشیده و حقیقتاً او را ارشاد می نماید و از آن تاریخ به بعد سلسله غلام علیشاهی در ایران معروف مشهور می شود.

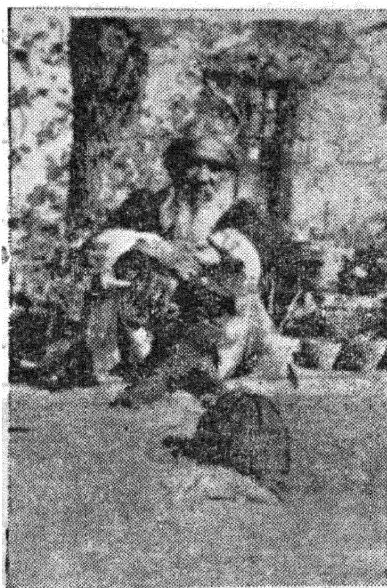
هر کس که نکوست خوبی فطرت از اوست
روزگارم سخت آمد تا که یسافست
گاه غم گاهی تعب گاهی ملال
گاه درهای سعادت باز در هر موردنی
چشم را بگشا و گوشت را فـرا
بنده مانند عالمه دائم در مدحش
بنده دارای ثروت بنده دارای محنت
بنده مانند معشوقی که دارد حسن خلق
پیشه اش الطاف بر هر مستکین
تسا میسر باشدش بدل و سخا
گر مدرس بی نوا و بی غذا است
او ندارد غیر مولـی مکتبی

کی بود از غیر خالق خشتی
چونکه هر خوفی و هر خشت از اوست

در خواص میوه ها

خوردن کشمش ترا زیبا کند
خوردن انگور در فصل بهار
عمر جاویدان ترا بخشد همی
قلب و جسمت را بسی نیرو دهد
سبب و به باشد شفای هر مرض
میوه ها را هر یکی خاصیتی است
از عسل جانا ترا سازم خبر
آب لیمو هست واجب بر همه
چونکه واجب هست جانا این سبب
شیر باشد مایه هر زندگی
شلغم و بطیخ و سبزی و هویج
و از مرض ها جمله بی پروا کند
جان و روح را بسی رعنا کند
دشمنانت را بجد رسوا کند
از تو محو بلغم و صفرا کند
مردگان را شاید او احیا کند
لیک نبود آنچه را خرما کند
روح بخشد خسته را بر پا کند
چشم و دل را او بسی بینا کند
گوفتی بر خوردنش غوغا کند
هر چه باشد شیر پابر جا کند
مستعد احشاء و هم امعاء کند

جمله را گفتم من از روی حدیث
هر که خواند از جان دعا بر ما کن



له هودوب ارشاد

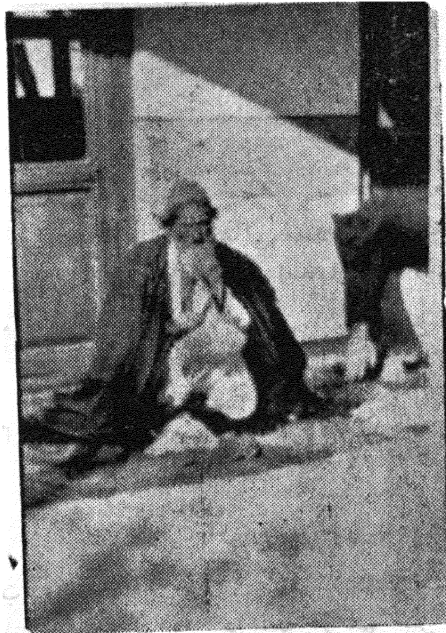
له هودوب ارشاد

له هودوب ارشاد

توحید علیشاه نام شریعتش رحیم از اهاالی نهانند بزرگ شده کاظمین (ع) فعلا
شیخ طریقت جلالی است و در خانقاه مطهریه در اصفهان سر تربت عارف کامل مولا نا
علی ابن سهل اصفهانی مأمور ارشاد است.

یاد ایامی که با هم آشنا بودیم ما
هم خیال و هم صغیر و هم نوا بودیم ما
بود راه فکر ما در عالم معنی یکی
چون دو دست از آشنائی یکصدا بودیم ما
دوری منزل ججباب دوستی ما نبوده
داشتیم از هم خبر در هر کجا بودیم ما
اختر ما سعد بود و روز کار ما سعید
از نواستنجان یک بستان سرا بودیم ما
چون دو برگ سبزکز یکدانه سر بیرون کند
یکدل و یکروی در نشو نما بودیم ما
بود راه و رسم ما در مذهب حقه یکی
گر چه پیش صورت ظاهر جدا بودیم ما
مشى ما مندوب بود ملبس ما اقتصاد
روز و شب در هر نفس اندر دعا بودیم ما
غیر روی مرشد پاکیزه دل در دل نبود
بهر دیسدار رخس معو. لقا بودیم ما

حاجب و دربان نباشد نزد اخوان فقیر
 در طریقت جملگی اهل وفا بودیم ما
 گر که ما در دوره مولی (ع) بودیم اهل ولا
 از شرافتها کنون در کبریا بودیم ما
 کاش هم در کربلا بودیم یار اولیاً
 تا که اکنون از شرف نزد خدا بودیم ما
 دم فرو بر بند عالم از وفا صحبت بدار
 چونکه در روز ازل اهل صفا بودیم ما



مرحوم حاج مظلوم علیشاه اصفهانی متوفی ۱۳۳۴ شمسی از مشایخ طریقت خاکسار بود و مدتی که حقیر در ریاضت بودم با او در خواجه اباصلت هروی در مشهد بسر میبردیم فقیر وارسته بود و پیشه اش سوزن فقر بود یعنی تاج و چننه و وصله های فقر سوزن میزد که فعلاً نمونه های او میان فقره خاکسار موجود است .

۴۴۴

در مرثیه جهة فرزندم عبدالسلام

چه بلائسی بمن زار رسید	ناگهان از طرف حی مجید
که به يك لحظه روانم لغزید	من ندانم که چه تقصیرم بود
که چنین روز بدی بود فرید	بیست و دوم از رجب و روزی شوم
ظهر در خانه برفتم به امید	صبح آن روز برون گشتم و شاد

دیدم آن نور دو چشم خواب است
 ناله ام سر زد و افغانم رفت
 جمله خلق سماء و ارضین
 جبرئیل آمد و گفت ای غمگین
 قطره بود بعمه--ان پیوست
 نام او عبدالسلام از نام حق
 روح او رفت بجنات النعیم--
 در میان آب غلطید و برفت
 عمر او بود دوسال و دو سه ماه
 در هزار و سیصد و بیست و نهم
 بارلله-- بحق نیکانت

که از این منظره جسم غلطید
 به سماع همه آفاق رسید
 چشمهاشان زین مصیبت گریید
 طفل تو جام شهادت نوشید
 ذره ای بود بخورشید رسید
 زین گلستان حق از گلهاچید
 چون که او بود زخوبان و سمید
 غسل کرد و جانب عرش پرید
 که ز تن جامه عرش بدرید
 کین بلا یا که قضا گشت پدید
 در گذر از گنه و جرم عبید

زین مصیبت دل عالم خون شد
 جامه صبر وی از تن بدرید

مرثیه برای دخترم صدیقه خاتون

داد باری دختری ساز جدید
 صدیقه مضافاً بختون بد او
 سپس گشت ناخوش همان ماهرو
 پزشکان چندی به--ر علاج
 ولی چون ز حکمت ندارند بهره
 می وصل خورد و برفت از جهان
 بشد عالم از هجر او دل کباب

که بر او نام نهادم به امید
 بنساز و محبت همی پرورید
 شگرف آنکه خیری ز عمرش ندید
 طبابت نمودند عهدی مدید
 بکشتند او را بطور شدید
 ز انظار عالم بشد نا پدید
 بخلد برین او شتابان دوید

سیصد و سی و سه شمی بود
 که سوی جنت فردوس پرید

بلعجب هائی که من در عشق مولا دیده ام
 هست مولا حیدر و سلطان عشق
 صد هزاران مرغ دیدم آشیان در کوی او
 سید و شیخ و نقیب و قدسیان
 عاشقان در گهش هستند جمله اهل دل
 آستان در گهش بالاتر از عرش علا
 بر همه خلق خدا قسمت کند او رزق را
 من که باشم تا بگویم در مدیحهش نقطه
 جمله گفتم که دانی نیستم من قشروار
 روسیاه در گهش معصوم عالم را بدان

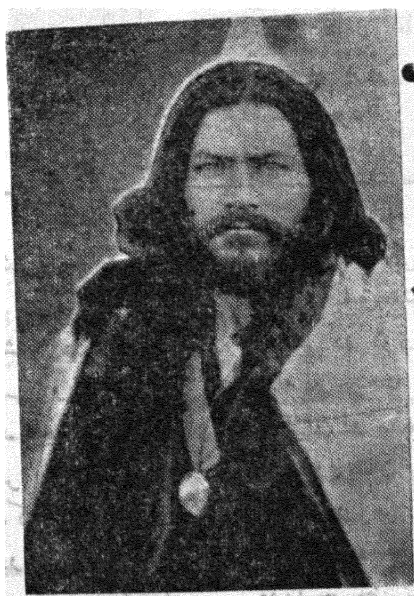
در میان فندق در بای غوغا دیده ام
 دل چه فندق عشق را در بای غوغا دیده ام
 جملگی در کوی عشقش محو و شیدا دیده ام
 جمله در خدمت ز در که تا به بالا دیده ام
 ذا کران او چه هارون و چه موسی دیده ام
 جمع درویشان بر اهش بی سر و پا دیده ام
 چون پدر بر کودکان بی نواها دیده ام
 چونکه کرده حق مدیحهش صد جمل هادیده ام
 در مدیحه حضرتش چندین ورقها دیده ام
 ذکر و فکرش روز شب در مدح مولا دیده ام



میر توفیق
علیشاه قزوینی
و
شیخ عبدالمنتظر
مقدسین طهرانی

میر توفیق علیشاه قزوینی که شرح حال او در صفحه ۶۷ گذشت و نفر معلم آقای
شیخ عبدالمنتظر مقدسین طهرانی است که فعلا واعظ بشمار میروند.

میر توفیق
علیشاه قزوینی
و
شیخ عبدالمنتظر
مقدسین طهرانی



ضیاء علیشاه

نام شریعتش هاشم علی از اهالی طهران چراغی آقای فرزین است

ضیاء علیشاه
نام شریعتش هاشم علی از اهالی طهران چراغی آقای فرزین است

ضیاء علیشاه نام شریعتش هاشم علی از اهالی طهران چراغی آقای فرزین است

احوالات زمان گوینده

بمن جان شکیبائی دمیدن
 مرا از فقر و فاقه برگزیدن
 مرا از آن میان بیرون کشیدن
 بمن بیکاره گی را بخشویدن
 ز شیادی به حشمتها رسیدن
 بکرسی ریاستها پریدن
 گروهی درس دانشگاه دیدن
 صفاتی را برای خود خریدن
 گروهی بی تعب بالا چفیدن
 بسی ناقوس یا مولی شنیدن
 بدرگاه پلیدان بگـرویدن
 بی لیلی سوی صحرا دویدن
 مرا جام صبوری بـسر چشیدن
 نباید اهل درد بشنویدن
 نباید بیش از این جامه دریدن
 نباید زین گلستان بهرمچیدن
 ز جو گندم نباید بدرویدن
 به سر حد رشادتها رسیدند
 بخردند و چریدند و امیدن
 نباید زین لذت ها چشیدن
 در این کشور که جمله آرمیدن
 بسی انگشت حسرت برگزیدن
 لباس زهد و تقوی را خریدن
 حب شاه مردان پـرویدن
 ولی در گوشه طهران خزیدن
 که اظهار نیازی آوریدن
 که نبود کس بدرد دل رسیدن
 بزرگی رافقط بـر رخ کشیدن
 که حق داده باو گوش شنیدن
 که در نظمش بسی زحمت کشیدن
 به نزد شه سلیمان آوریدن
 خمش عالم دعائی آوریدن

از آنروزی که ما را آفریدن
 میان اهل دنیا جمله یکسر
 زدند قرعه بنام خلق گیتی
 شهی و خسروی تقسیم کردند
 همه نا بخردان گشتند فاضل
 گروهی را که نبود دانش و فضل
 گروهی سیکل و دیپلم برگرفتند
 گروهی فاقد احساس ذاتی
 گروهی رنج برده مانده محروم
 گروهی با فراست با فضیلت
 گروهی فاقد ایمان بودند
 گروهی مثل من مجنون و شیدا
 بهر کس رتیۀ قائل شدندی
 بکه گویم که هر گفتن نشاید
 بهر کس راز دل کردن قبیح است
 من محروم مانده از مزایا
 بقول شاعر زیبا قریحـه
 بسی لامذهب و بدین و خونخوار
 ز نعمتهای نیکوی الهـی
 ولی این داعی محروم و مانده
 نباید کرد اظهار حیـاتی
 بسی از کار خود گشتند نادم
 گروهی منزوی گشتند و ساکت
 گروهی در نجف در دامن علم
 مدرس گشتن و عالم بدوران
 در این کشور کجا باشندیناهی
 ز اوضاع زمان دارم تـیـاسف
 نباشد راه و رسم زندگانی
 خطاب من به آن عالی مقامی است
 ز روی صدق برخوان این قصیده
 یکی را نملخ از ریزه موری است
 زیاده باعث تصدیع گردد

ز بهر شیخ باشد بس گوارا
 بکنج حشمتیه آرمیدن

هو

زنده ام من تا ابد هرگز نمیرم من فقیرم جز تو دلبر در حقیقت بر نگیرم من فقیرم
ساکن اندر کوی یارم فارغ از شهر و دیارم پیش نیکن جهان جمله حقیرم من فقیرم
نبستم از اهل کبر و نوری ریا و خود پرستی گرچه پیش صورت ظاهر کبیرم من فقیرم
کی زدم دم از خودی و از وجود و از هوا چونکه ز راهل دل پست و صغیرم من فقیرم
نام من معصوم گشت از بیگناهی ای عزیزان گرچه بیمار ندخلق از هایهوی را ز فقیرم من فقیرم

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله (ص) يا اباذر اغتنم خمساً قبل خمس شباك قبل هرمك
ای اباذر پنج چیز را بر پنج چیز غنیمت شمار (۱) جوانیت را پیش از پیریت
غنیمت دان بهار نو جوانی مشو غافل در این دنیای فانی
که مولا هم بفرمودار بخوانی بیا بد به ز روزت روز ثانی
وصحتك قبل سقمك (۲) تندرستیت را پیش از بیماریت
دگر جانت اگر باشد سلامت تو قدر آن بدان پیش از ندامت
بفرموده خدای با کرامت ز بیماران نخواهم من شهامت
وغناك قبل فقرك (۳) دارائیت را پیش از ناداریت
اگر باشی تو دارا و توانا اگر هستی خردمند و تودانا
کنی بخشایش و انفاق جانا بماند بهر فردایت همانسا
وفراغك قبل شغلك (۴) آسود گیت را پیش از گرفتاریت
بود آسودگی لطف خداوند ز بهر شکر این نعمت کسرسند
گهی باشد ز بهر مؤمنان پند بی دنیا توئی تا کی تا چند
و حیوتك قبل موتك (۵) زندگیت را پیش از مرد گیت
غنیمت بشمر این عمر گرامی شنو از درج پیغمبر (ص) کلامی
بده بر جان پاک او سلامی ز مرگت تا ندادندت پیامی
حدیثی را بیان بنمود عالم به گفتار پیمبر گشت ناظم
یکی از اذاکران ذات قائم (ص) یکی از مخلصان جد کاظم (ص)

شقیق بلخی ره میگوید هفتصد عالم را پرسیدم از پنج چیز همه يك جواب دادند
۱- خردمند کیست؟ ج خردمند آنست که دنیا را دوست ندارد ۲- توانگر کیست؟ ج کسیکه
بقسمت خدای راضی باشد ۳- زیرک کیست؟ ج کسیست که دنیا او را فریب ندهد ۴- درویش
کیست؟ ج درویش آنست که دردش حب زیادت نیست ۵- بخیل کیست ج بخیل آنست
که حق مال خدای رانده نگارنده گوید پیچ سوالی که شقیق ره نمود بسیار از نظر تذهیب
اخلاق مفید است و مطالب گران بها است از این روی فقیر آنرا بنظم در آوردم

شقیق بلخی آن پیر خردمند بداده بهر دانایان بسی پند
بود آن شیخ راه حق پرستان بود سرخیل درویشان و مستان
سوالی کردم از هفتصد خردمند بدادندم جوابی جمله دلبد

بگفتمد علی آن شاه مردان
شود اطلاق براین شخص دانا
که بشناسم ورا در شهر نیکو
بتقسیم کسی کو هست قاضی
بگفتمد چنین میدان تو- بی شک
به زیبایی دنیا دل نبازد
که ایشان را ندیدم من همانند
هوای ملک و دولت در سرش نیست
ثبوت بخل وی از چه دلیل است
نبردازد حقوق اهل حق را
تو خود زین پنج پندم بندم گسل
بیاید زین صفتها بردباری

بگفتم کیست دانا تر ز خلکان
که نبود در دلش حبی! ز دنیا
بگفتم آن توانگر کیست برگو
بگفتمد هر آنکس هست راضی
بگفتم کیست کیس یا که زیرک
کسی باشد که مغرورش نسازد
پرسیدم که درویشان کیانند
بفرمودند آنکس دردش نیست
پرسیدم بخیل از چه بخیل است
بفرمودند آنکس مال حق را
بخواننده بگوید عالم از دل
اگر بسا شاه مردان راهداری

شرح عکس صفحه ۶۹ طبق شماره

- ۲۳ میرزا علی خان دوده دار
- ۲۴ محمود قهوه آور
- ۲۵ محمد شه گذار
- ۲۶ حاج نایب منزل دار
- ۲۷ شیخ مصلح
- ۲۸ محمد علی شاه کرد حاجی نایب
- ۲۹ ۳۰ غلام سفارت
- ۳۱ - ۳۲
- ۳۳ - ۳۴ علی صاحب جمع
- ۳۵ سدیدالملک
- ۳۵ حاج مستور علی کرمانی
- ۳۷ عمو حسین
- ۳۸ مشهدی محمد رضا میراب رضائی
- ۴۰ درویش بلبل هندی
- ۴۲ تقی خان امین الدوله
- ۴۳ نجات
- ۴۴ اکبر صادق نقاش
- ۴۵ محمد علی خان وزارت دارائی
- ۴۶ تیمورخان دعا نویس
- ۴۷ جلال بخشی پسر آقا کمال بزاز
- ۴۸ سید عباس پشت سر حاج مطهر علی شاه

- ۱ ناهزاده عباسقلی خان جهانوردی
- ۲ میرزا نصرالله
- ۳ سید ضیاء مداح
- ۴ میرزا ابراهیم خان عضو وزارت خارجه
- ۵ دکتر عبدالله خان
- ۶ احمد قدیر
- ۷ شیخ ابراهیم - حسین شیفته
- ۸ میرزا تقی خان بصیر
- ۹ آقا رسول بهبهانی
- ۱۰ آقا خان فدا
- ۱ صاحب وزارت داخله
- ۱۲ یحیی خان متوفی بامیرزا اکبررنجه
- ۱۳ ۱۴ ملا عباس
- ۱۵ سید عبدالباقی همدانی
- ۱۶ حاج مطهر علی شاه سر سلسله جلالی
- ۱۷ مرحوم شمس العرفاء ره
- ۱۸ مرحوم جناب پیراهل حق
- ۱۹ آقا شیخ باقر معز الدوله
- ۲۰ سلطان حسین خان نظمیه
- ۲۱ برادر نایب چلوئی
- ۲۲ سید علم دار

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱	۲۸	بعذا به	بافواههم
۱۳	۷	انا	ان
۱۶	۲	یکسبه دهین	یکسبه رهین
۱۶	۱۸	اقتدار	اقتداء
۱۷	۶	عم ما	عن ما
۱۷	۲۷	بیقیکم	بیغیکم
۱۹	۱۲	بومئدا	یومئذ
۲۱	۱۴	نمیشود	نمیشد
۲۳	۳	در	از
۲۴	۱۴	الذین	الذی
۲۵	۲	نصباً	نسباً
۲۶	۱	بعضن	بغضن
۲۶	۲	ثم	ثم الف عام
۲۶	۱۵	تحلیل	تهلیل
۲۶	۱۶	تحلیل	تهلیل
۳۰	۹	الحق	الخلق
۳۸	۱۲	شد پیس	تدلیس

اخطار

این کتاب که دارای ۱۵۲ صفحه می باشد و محتوی ۳۷ قطعه عکس انفرادی و ۳۶ قطعه دستجمعی است هر جلد از این کتاب که مهور بمهر شخصی نگارنده در همین صفحه نباشد تصحیح نشده و از درجه اعتبار ساقط و مجعول بوده و جاعل آن مورد تعقیب در محاکم صالحه قرار خواهد گرفت.

آثار چاپ نشده مؤلف

- ۱- محمد رضا شاه نامه
- ۲- تذکرة العلماء معاصر
- ۳- کنز العرفاء
- ۴- احادیث الولایه
- ۵- ترجمه تنزیه الانبیاء میدمر تضحی ره
- ۶- تذکرة الاولیاء معاصر
- ۷- ترجیعات عرفاء
- ۸- کشف الانتباه
- ۹- بیان الواعظین
- ۱۰- گنجینه عرفان

